

ذکر ابوتراب

اولین فصلنامه تخصصی پیرامون فضائل اهل بیت علیهم السلام

سال اول - شماره اول - پاییز ۱۳۸۹ - ۱۵۰۰ تومان

روز حدیث ثقلین

عید قربان و ذبح عظیم کربلا

سالروز اعطای فدک به حضرت زهرا علیها السلام

شمه ای از فضائل و مناقب امام هادی علیه السلام

واقعه غدیر

۵۰ نام برای عیدالله الکبر

آداب غدیر در روایات اسلامی

عوامل انحراف امت اسلامی از پیام غدیر

مولی، دوستی یا سرپرستی؟

مباهله با مسیحیان نجران

خاتم بخشی، نزول آیه انما ولیکم الله

حدیث کساء، نزول آیه تطهیر

نزول سوره هل اتی

ویژه نامه ایام امامت و سرور آل محمد علیهم السلام



حامد داوودندی

سردبیر

Davoodvandi@Gmail.com

سلام! بار قبل که همدیگر را دیدیم، یک دوست جدید به شما معرفی کردیم. یک رفیق شیرین و خواندنی! گفتیم که می‌خواهیم حرف دلمان را روی کاغذ هدیه کنیم تا اگر پیوند رایانه‌ی شما گسسته شد! (=Disconnect شد!!) خودتان پیوسته (=connect) بمانید!! و همیشه در کنارتان «ذکر»ی از ابوتراب باشد...

این نو دوست شیرین سخن، گاهی و به مناسبتی به دیدارمان می‌آمد تا دیده و دلمان با یادی از امیر قافله‌ی ایمانیان زنده و پر نور شود؛ دوستی که دل‌نشین حرف‌ها داشت از تنها جوانمرد و مهربان پدرمان. می‌گفت و چکه چکه شهد مهرش را به کاممان می‌ریخت و با هر قطره، نوخورشیدی در قلبمان می‌درخشید.

حالا، این رفیق کاغذی، بعد از کلی تلاش! پذیرفته که زحمت بکشد و هر فصل به ما سر بزند. او بیشتر می‌آید تا از پدرمان بیشتر بگوییم و بیشتر بشنویم. پس از این به بعد، هر فصل منتظر مهمان باشید! یک مهمان عزیز... راستی!... حیف نیست؟ حیف نیست چنین رفیق نازینی را به دیگران معرفی نکنیم؟ چطور دلت می‌آید بقیه دوستانمان از شنیدن حرف‌های دل‌انگیزش محروم شوند؟! از همین الان شروع کن! از نزدیک‌ترین رفیقات!

و یادت نرود که این «ذکر» و مهمان و مهمانی همه بهانه است برای اینکه بیشتر با پدرمان -ابوتراب علیه‌السلام- باشیم، شاید کمی از تنهایی‌اش بکاهیم.

مهمان هر فصلت را فراموش نکنی!...

ذکر ابوتراب

www.aboutorab.com

فصلنامه تخصصی پیرامون فضائل

اهل بیت علیهم السلام

کاری از سایت ابوتراب

مدیر مسئول:

رضا رهنما

Rahnama@Gmail.com

سر دبیر:

حامد داودوندی

Davoodvandi@Gmail.com

با ما در تماس باشید:

info@aboutorab.com

تحریریه:

محمد ابراهیم کلباسی

حسین ادیب زاده

گرافیک:

هانی شریفیان

علی رضا معالی

مهیبار کرمی

حمیدرضا افضل نژاد

راهنمای مجله

شماره اول « پاییز » ۱۳۸۹

روز حدیث ثقلین

۴

عید قربان و ذبح
عظیم کربلا

۵

سالروز اعطای فدک به
حضرت زهرا علیها السلام

۶

شمه‌ای از فضایل و مناقب
امام هادی علیه السلام

۸

واقعه غدیر

۱۲

۵۰ نام برای
عیدالله‌الاکبر

۱۷

آداب غدیر در
روایات اسلامی

۱۸

عوامل انحراف امت
اسلامی از پیام غدیر

۲۰



اشتراک فصلنامه ذکر ابوتراب

برای اشتراک ۴ شماره از این فصلنامه، مبلغ ۶۰۰۰ تومان را به شماره حساب ۰۳۰۷۵۲۹۲۷۴۰۰۶ سیبا بانک ملی ایران به نام محمد ابراهیم کلباسی واریز نموده و تصویر فیش را همراه با مشخصات زیر به آدرس اینترنتی info@aboutorab.com و یا شماره ۲۲۴۵۸۵۵۱ - ۰۲۱ فکس کنید.

نام و نام خانوادگی - سال تولد - تحصیلات - شغل - نشانی دقیق پستی
کدپستی - تلفن ثابت - تلفن همراه - شماره فیش - تاریخ فیش

مولی، دوستی یا
سرپرستی؟

۳۶

مباهله با مسیحیان
نجران

۴۰

خاتم بخشی
نزول آیه انما ولیکم الله

۴۴

حدیث کساء
نزول آیه تطهیر

۴۶

نزول سوره هل اتی

۴۸

درد دلی با امام
زمان علیه السلام

۵۰

معرفی سایت ابوتراب

۵۲



از جمله چاره اندیشی‌های رسول الله صلی الله علیه و آله برای آینده امت و جلوگیری از گسترش ضلالت و جهالت و حیرت در میان امت، تلاش برای تعیین مرجعیت فکری و نشان دادن جهت گیری استوار حرکت فکری و تبیین چگونگی تفسیر مکتب و قرآن و سرچشمه آن است.

این حقیقت شاید روشنترین گونه خود را در «حدیث ثقلین» نشان داده است. حدیث ثقلین با محتوایی واحد و گونه‌های بیانی بسیار و مکرر در مکرر فراز آمده است. در عرفه، مسجد خیف، غدیر خم، آخرین سخنرانی رسول الله صلی الله علیه و آله، به هنگام بیماری در بستر و در حجره شریف و افزون بر اهل بیت علیهم السلام، بسیاری از صاحبان آن را گزارش کرده‌اند و کسانی بسیار از تابعیان و عالمان بر استواری آن تأکید ورزیده‌اند.

۱۰ ذوالحجّة

روز حدیث ثقلین

به بهانه حدیث ثقلین

گریزی به خودمان

محمد ابراهیم کلیاسی

آنقدر مشغول پاسخ به مخالفین شده‌ایم که گاه یادمان می‌رود خودمان شیعه‌ایم!
دلیل‌های متعددی بیان می‌کنیم که شیعه حق است و امیرالمؤمنین خلیفه بلافصل رسول خدا هستند؛ درست است، در این مطلب شکّی نیست و بزرگان ما نیز به حق به این مطالب پرداخته‌اند، اما نکته‌ای که می‌ماند این است که ما دلیل آنها را حفظ می‌کنیم تا به مخالفین بگوییم، نه اینکه آن را در زندگی خود به کار بندیم.
یک لحظه به حدیث ثقلین توجه بنماییم ... آنقدر به حدیث ثقلین به دید استدلال در برابر مخالفین نگاه کرده‌ایم که گویی مخاطب پیامبر در این حدیث اهل سنت هستند! و ما مدام به آنان گوشزد می‌کنیم که بر اساس این حدیث و آیات و روایات دیگر بیاید به مکتب اهل بیت پای بند شوید ... اما آیا تمام حرف حدیث ثقلین همین است؟
إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ
مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا
كِتَابَ اللَّهِ وَ عَرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي
وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه مطلب را در این

حدیث می‌فرمایند:
اولاً؛ آنچه برای امت باقی گذاشته‌اند کتاب خدا و اهل بیت هستند.
ثانیاً؛ این دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند.
ثالثاً؛ اگر مسلمانان به این دو متمسک شوند هرگز گمراه نمی‌شوند.
این مطالب را می‌دانستیم نه؟ مطلب جدیدی نیست... اما آیا ما به این حدیث عمل می‌نماییم؟
به یقین ما به این حدیث اعتقاد راسخ داریم، سؤال اینجاست که ما در سختی‌های روزگار، در مشکلات و دوراهی‌ها و چند راهی‌ها، آنجا که حیرانیم که چه کنیم...
آیا آنجا به یاد حدیث ثقلین هستیم؟ حواسمان هست که پیامبر مهربان برای ما چه گذاشتند تا گمراه نشویم؟ ... تا به حال در مشکلاتمان درب چند خانه را زدیم؟ دست کمک پیش چند نفر دراز نمودیم؟
هیچ یادمان بود راه کجاست و راهنمایان چه کسانی هستند؟ یادمان بود مولایی مهربان داریم که از همه تواناتر است؟
زمانه بر سر جنگ است یا علی مددی
مدد ز غیر تو ننگ است یا علی مددی

عید قربان ذبح عظیم کریلا



۱۰ ذبح الحجة

✦ خداوند متعال در قرآن کریم داستان رویای صادق ابراهیم علیه السلام و ذبح اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام را نقل می‌نماید و آنجا که دستور ذبح نکردن اسماعیل علی نبینا و آله و علیه السلام صادر می‌گردد می‌فرماید «وَقَدْ يَنَاقُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ» (سوره صافات آیه ۱۰۷) از جمله تفسیرهای آیه «و قدیناه بذبح عظیم» این است که گفته‌اند: منظور از «ذبح عظیم»، حضرت سیدالشهداء علیه السلام هستند.

می‌دانند، فرزندش حسین را به ظلم و ستم به مانند گوسفند ذبح خواهند کرد و با این کار مستوجب خشم و غضب من خواهند شد، حضرت ابراهیم علیه‌السلام از شنیدن این خبر جانکاه، ناله و فریاد بر آورد و قلب و جان او به درد آمد و بسیار گریه نمود و دست از گریه بر نمی‌داشت تا این که وحی از جانب پروردگار رسید: «ای ابراهیم! به خاطر این ناراحتی و جزع و فزع بر حسین و شهادت او، ناراحتی و اندوهت بر اسماعیل را [در صورتی که او را ذبح می‌کردی] پذیرفتم و بدین سبب بالاترین درجات ثواب، در صبر بر مصائب را به تو خواهم داد.»
در پایان امام رضا علیه‌السلام فرمودند:
این است مفهوم قول خداوند عز و جل؛ «وَقَدْ يَنَاقُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ»

عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۹

خداوند به او وحی فرمود که:
ای ابراهیم! آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟
او گفت: او را بیشتر دوست دارم،
خداوند فرمود:
آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟
عرض کرد: فرزند او را،
خداوند فرمود:
آیا بریده شدن سر فرزند او از روی ظلم، به دست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می‌آورد یا بریدن سر فرزندت به دست خودت و به خاطر اطاعت از فرمان من؟
گفت: بریده شدن سر فرزند او به دست دشمنانش،
دل مرا بیشتر به درد می‌آورد،
خداوند فرمود:
گروهی که خود را از امت محمد صلی الله علیه و آله

از امام رضا علیه‌السلام چنین نقل شده است:
هنگامی که خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه‌السلام امر فرمود که به جای فرزندش اسماعیل، گوسفندی را که خداوند فرستاده بود ذبح کند، حضرت ابراهیم علیه‌السلام در دل آرزو کرد که: ای کاش فرزندش اسماعیل علیه‌السلام را به دست خود ذبح می‌کرد و دستور ذبح گوسفند به جای ذبح فرزندش به او داده نشده بود، تا به این وسیله احساس پدری را که عزیزترین فرزندش را به دست خود ذبح می‌کند، داشته باشد و در نتیجه شایسته رفیع‌ترین درجات ثواب در صبر بر مصائب شود.
در این حال خداوند عز و جل به او وحی فرمود که:
ای ابراهیم! محبوب‌ترین خلق من، نزد تو کیست؟
ابراهیم پاسخ داد:
خدا! مخلوقی خلق نکرده‌ای که از حیبت محمد صلی الله علیه و آله نزد من محبوبتر باشد.

اما قطعاً ذبیحی بزرگ‌تر و عظیم‌تر از حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در راه خدا ذبح نگردیده است، لذا «ذبح عظیم» تعبیری ست که در حق ایشان وارد شده است.

با آنکه همه امامان و پیامبران بسیاری در راه خدا شهید شده‌اند و پیامبری همچون حضرت یحیی را سر بریده‌اند [در برخی روایات نیز وجوه تشابهی بین شهادت حضرت یحیی و امام حسین علیه‌السلام بیان شده است]

سالروز اعطای فدک به حضرت زهرا

«فدک» سرزمینی آباد در سراشیبی خیبر با چشمه‌ای پر آب و منطقه‌ای وسیع کشاورزی و قلعه‌ای مهم بود و نخلستانهایش از خیبر بیشتر بود. ساکنان آن عده‌ای از یهود بودند که با اهل خیبر در ارتباط بودند و رئیس آنان در روز فتح آنجا مردی بنام یوشع بن نون بود. نام این سرزمین هم به اسم «فدک بن هام» اول کسی است که در آنجا سکونت یافته است. این باغها در شمال مدینه واقع شده بود و هم اکنون نیز باقی است و فاصله‌ی آن تا مدینه حدود ۱۰۰ کیلومتر است.

منبع: کتاب اسرار فدک

۱۵ ذی‌الحجه



۱. فتح فدک بدست پیامبر و

امیرالمؤمنین

پس از فتح خیبر در سال هفتم هجرت و حدود چهار سال قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل نازل شد و از جانب خداوند دستور فتح فدک را آورد. در این فرمان تصریح شده بود که این اقدام می‌بایست توسط شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام انجام شود، و

آله بود مسیر ماجرا را به سوی پیروزی پیش می‌برد.

مردم فدک که پیگیر اخبار فتح خیبر بودند و روز قبل خبر فتح آن قلعه‌ی عظیم را دریافته بودند، از وحشت به قلعه پناه برده و درهای آن را محکم بسته بودند و شبی سراسر اضطراب را می‌گذراندند. در چنین شرایطی که بر داخل قلعه حکمفرما بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام به

مسلمانان در آن شرکت نکنند. آن دو بزرگوار، اسلحه‌ی لازم را برداشتند و اسبهای خود را آماده کردند و در تاریکی شب از لشکر جدا شدند و از خیبر حرکت کردند تا به سرزمین فدک رسیدند و کنار قلعه‌ی آن آمدند. فتح یک قلعه توسط دو نفر کاری بود استثنایی و می‌بایست حساب شده انجام شود، و پشتیبانی خداوند که همیشه بدرقه‌ی راه پیامبر صلی الله علیه و

فدک بر اساس حکم صریح قرآن ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله شد، زیرا این سرزمین بدون لشکرکشی مسلمانان و بدون کوچکترین دخالت آنان فتح شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت زهرا علیها السلام را فراخواند و فرمود: خداوند فدک را برای پدرت فتح کرد، و چون لشکر اسلام آنجا را فتح نکرده‌اند مخصوص من است و تعلقی به مسلمانان ندارد و هر تصمیمی بخواهم درباره‌ی آن می‌گیرم. دستور خداوند نیز بر عطا‌ی آن به تو نازل شده است. از سوی دیگر مهریه مادرت خدیجه بر عهده‌ی پدرت مانده است، و پدرت در قبال مهریه مادرت و به دستور خداوند فدک را به تو عطا می‌کند. آنرا برای خود و فرزندان بردار و مالک آن باش.

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: تا شما زنده هستید من نمی‌خواهم تصرفی در آن داشته باشم. شما بر جان و مال من صاحب اختیار هستید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ترس آن دارم که ناهالان، تصرف نکردن تو در زمان حیاتم را بهانه‌ای قرار دهند و بعد از من آنرا از تو منع کنند. عرض کرد: آنگونه که صلاح می‌دانید عمل کنید.

۴. سند و شاهد بر ملکیت فدک

پیامبر صلی الله علیه و آله ورقه‌ای خواست و امیرالمؤمنین علیه السلام را فراخواند و فرمود: «سند فدک را بعنوان بخشوده و اعطایی پیامبر بنویس و ثبت کن.» امیرالمؤمنین علیه السلام آنرا نوشت، و خود حضرت با ام‌ایمن بر آن شهادت دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا فرمود: «ام‌ایمن زنی از اهل بهشت است.» حضرت زهرا علیها السلام این نوشته را تحویل گرفت، و هنگام غصب فدک آنرا عیناً نزد ابوبکر آورد و بعنوان مدرک ارائه فرمود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در منزل حضرت زهرا علیها السلام جمع نمودند و به آنان خبر دادند که فدک از آن فاطمه علیها السلام است، و در همانجا از درآمد آن بعنوان اعطایی فاطمه علیها السلام بین مردم تقسیم کردند، و بدین صورت تصرف مالکانه‌ی فاطمه علیها السلام در فدک را به آنان نشان دادند.

این قرارداد بین پیامبر صلی الله علیه و آله و یهود فدک به امضاء درآمد و به دست آنان داده شد تا بعنوان همیشه‌ی تاریخ بدان عمل شود.

این درباره‌ی جان و اموال شخصی آنان بود، و سرزمین فدک بعنوان ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد و قرار شد سالیانه یکصد و بیست هزار دینار (سکه‌ی) طلا بعنوان درآمد فدک ارسال نمایند.

ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله شدن فدک بر اساس حکم صریح قرآن است، زیرا این سرزمین بدون لشکرکشی مسلمانان و بدون کوچکترین دخالت آنان فتح شد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «ما آفَاءَ اللَّهِ عَلَي رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ... فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يَسْلُطُ رُسُلَهُ عَلَي مَنْ يَشَاءُ...» طبق این آیه‌ی صریح قرآن سرزمین‌هایی که بدون لشکرکشی مسلمانان فتح شود، حتی اگر اهل آنجا خودشان بعنوان تسلیم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیایند، این مناطق و غنائم و اسرای آن ملک خاص حضرت است، و مسلمانان هیچ حقی در آن نخواهند داشت و حضرت بعنوان اموال شخصی خود هر تصمیمی بخواهد می‌تواند درباره‌ی آنها بگیرد.

لذا سرزمین فدک بصورت یکپارچه از آن پیامبر صلی الله علیه و آله شد که می‌بایست مردم فدک در آن کار می‌کردند و درآمد آن را به حضرت تسلیم می‌نمودند و فقط اجرت دریافت می‌کردند.

۳. اعطای فدک به فاطمه به دستور

خداوند و بدست پیامبر

پس از فتح فدک آیه‌ی «وَأَتَا ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» نازل شد، یعنی «حق خویشان را به آنان بده.» پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: منظور چه کسانی هستند و این حق کدام است؟ جبرئیل از طرف خداوند عرضه داشت: «فدک را به فاطمه عطا کن.»

بای قلعہ رسیدند و بصورت عادی هیچ راهی برای نفوذ به قلعہ وجود نداشت. از سوی دیگر نباید افراد داخل قلعہ وجود کسی را بیرون قلعہ احساس می‌کردند. تصمیم بر آن شد که مخفیانه از دیوار قلعہ بالا روند و بر فراز آن با صدای بلند اذان بگویند. در این صورت اهل قلعہ خود را در محاصره دیده و قلعہ را فتح شده خواهند پنداشت. آنگاه است که تصمیم بر فرار می‌گیرند و براحتی می‌توان اقدامی بزرگ را به انجام رساند.

امیرالمؤمنین علیه السلام بر کتف پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و سپس حضرت برخاست و او را با خود بلند کرد، و با معجزه‌ی الهی امیرالمؤمنین علیه السلام از دیوار قلعہ‌ی فدک بالا رفت. آنگاه که بر فراز دیوار قرار گرفت، رو به اهل قلعہ اذان گفت و صدای تکبیر بلند نمود.

مردم قلعہ‌ی فدک که گمان می‌کردند سربازان مسلمان بر فراز قلعہ هستند، فرار کنان رو بسوی درب قلعہ نهادند و آنرا باز کردند و از آن خارج شدند تا در زمین‌های بیرون قلعہ پراکنده شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام از دیوار قلعہ پایین آمد و با پیامبر صلی الله علیه و آله که بیرون قلعہ منتظر بود در مقابل آنان قرار گرفتند و با آنان درگیر شدند و هیجده نفر از بزرگان آنان بدست امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل رسیدند و در نتیجه بقیه تسلیم شدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله خود و فرزندان آنان را اسیر نمود و غنائم را همراه آنان به مدینه آورد.

۲. فدک، ملک شخصی پیامبر

یهودیان فدک از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کردند خودشان را آزاد کند و اموال را به تناسب نصف با آنان مصالحه کند. حضرت این پیشنهاد را قبول کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاد و با ضمانت حفظ خونشان با آنان مصالحه کرد و قرار بر این شد که «هر کس از اهل فدک مسلمان شود خمس اموال او را بگیرند و هر کس بر دین خود باقی بماند همه‌ی اموالش را بگیرند.»



◀ در نیمه ذی‌حجه سال ۲۱۲ هجری در محلی به نام «صریا» فرزندی پاک از سلاله رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله دیده به جهان گشود و ستاره دیگری در آسمان امامت و ولایت طلوع کرد و با نور خود قلب شیعیان را روشن نمود.

{ ۱۵ } دعای الحجة

نویسنده: علی تقوی، حسین صادقی
منبع: دوماهنامه مبلغان

شبه‌ای از فضایل و مناقب امام هادی علیه السلام

أَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَنُ مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ؛ همانا امامت منزلتی جلیل‌تر و شأنی عظیم‌تر و مکانتی رفیع‌تر و اطلاع پیدا کردن به جوانب آن مشکل‌تر و غور در حقیقت آن بالاتر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند و با افکار خود به آن دست پیدا کنند و به اختیار خود کسی را به امامت برگزینند.^(۴)

امامت در سال ۲۵۴ هجری در سن ۴۱ سالگی در شهر «سامرا» به شهادت رسید.^(۳) امامان معصوم و هدایت‌گران الهی به راستی در اوج کمال و فضائل انسانی قرار دارند، مقامی که نه تنها رسیدن به آن بلکه درک آن برای انسان‌های عادی، کاری سخت و دشوار است، چرا که با حس و عقل قاصر نمی‌توان به دنیای ماورای طبیعت وارد شد و واقعیات و حقایق آن را لمس نمود. امام رضا علیه‌السلام در جواب شخصی که از مقام و منزلت «امام» سؤال کرد فرمودند: «إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ

نام او «علی» بود که بعدها به اقبابی همچون «نقی»، «هادی»، «عالم»، «فقیه»، «امین» و «طیب» مشهور گشت.

به آن حضرت «ابوالحسن ثالث»^(۱) و «علی رابع»^(۲) نیز می‌گویند. پدر بزرگوارش امام جواد علیه‌السلام پیشوای نهم شیعیان و مادر گرامی‌اش «سمانه» نام دارند.

آن امام همام در سال ۲۲۰ هجری در سن هشت سالگی پس از شهادت پدر بزرگوارش عهده دار امامت و ولایت بر مردم شد و پس از ۳۳ سال

فضائل و مناقب امام هادی علیه السلام

با توجه به آنچه گفته شد، اگر چه از بیان تمام فضائل و مناقب امام هادی علیه السلام عاجزیم و ناتوان؛ ولی با بیان شمه‌ای از آن فضائل ناب، وجود خود را از بوی خوش آن عطراگین می‌کنیم و صفحه سیاه دل خود را با نور آن روشنی می‌بخشیم.

۱. علم امام

محاصره بودن در چنگال خلفای پلید عباسی، راپیان و محدثان و بزرگانی از شیعه را تربیت نمود و علوم و معارف اسلامی را به آن‌ان آموزش داد و آنان این میراث بزرگ فرهنگی را به نسل‌های بعدی منتقل کردند. شیخ طوسی - دانشمند نامدار اسلام - تعداد شاگردان آن حضرت در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی را ۱۸۵ نفر معرفی می‌کند که در میان آن‌ها چهره‌های درخشانی همچون: فضل بن شاذان، عبدالعظیم حسنی، حسین بن سعید اهوازی و علی بن مهزیار، به چشم می‌خورد و برخی از آنان دارای آثار و تألیفات ارزشمندی در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی هستند.^(۱۱)

دیگر مخصوص خداوند و در علم غیب محفوظ است.^(۶) به همین دلیل در آیات قرآن در مورد ائمه اطهار علیهم السلام تعبیراتی همچون «عِنْدَهُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ»^(۷) و «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»^(۸) و «أَهْلُ الذِّكْرِ»^(۹) به کار رفته است و مفسرین بزرگ، مصادیق این آیات را امامان دین برشمرده‌اند. حال یکی از ویژگی‌های بارز امام هادی علیه السلام احاطه علمی ایشان است به حدی که متوکل با تمام بغضی که نسبت به اهل بیت علیهم السلام داشت، در موارد زیادی برای حل مشکلات علمی به امام علیه السلام مراجعه می‌نمود.^(۱۰) شاهد دیگر بر عظمت علمی آن حضرت امام همام این بود که ایشان با وجود شرائط نامناسب و

بدیهی است که علوم ائمه علیهم السلام موهبتی و لدنی است و از ذات حق تعالی و از خزینه علم الهی سرچشمه می‌گیرد، چنان که از امام هادی علیه السلام نقل شده است: «اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفًا وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ أَصْفِ حَرْفٍ وَاحِدٍ فَتَكَلَّمُ بِهِ فَانْحَرِقَ لَهُ الْأَرْضُ... وَ عِنْدَنَا مِنْهُ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ مُتَأَثِّرٌ بِهِ فِي عِلْمِ النَّبِيِّ؛ اسْمِ اعْظَمِ خُداوند هفتاد و سه حرف است و همانا آصف بن برخیا (یکی از بندگان صالح خدا)^(۵) یک حرف از آن را می‌دانست که به آن یک حرف تکلم می‌کرد و زمین بر او شکافته می‌شد (می‌توانست طی الارض کند و فاصله زیادی را در زمان کمی طی کند)... و حال آن که هفتاد و دو حرف از آن نزد ما است و یک حرف

۲. بزرگی و عظمت

هم انسان بدی است، اگر ایشان را نزد متوکل ببری او را خواهد کشت و در این صورت رسول خدا دشمن تو در روز قیامت خواهد بود. پس او را به «سامرا» نزد حاکم آن شهر «وصیف ترکی» بردم، او به من گفت: اگر مویی از او کم شود جز تو کسی گنهکار و مقصر نخواهد بود. پس او را به نزد متوکل بردم و شمه‌ای از فضائل او را پیش متوکل بیان نمودم.^(۱۲) همچنین اربلی از محدثین و مورخین بزرگ می‌گوید: امام در سامرا از چنان شخصیت والا و عظمت روحی برخوردار بود که همگان در مقابل وی فروتنی نشان می‌دادند و ناخواسته در برابرش تواضع کرده و سخت محترمش می‌داشتند.^(۱۳)

قدرت سیاسی و نظامی در اختیار نداشتند؛ چنان هیبت و عظمتی از ایشان در دل حاکمان و والیان عباسی بود که همواره در خوف و هراس بودند و در مقابل آن حضرت خاضع و متواضع می‌گشتند. برای نمونه به داستانی از «یحیی بن هرثمه»، یکی از والیان متوکل عباسی اشاره می‌کنیم: یحیی که از جانب متوکل برای دستگیری امام هادی علیه السلام و آوردن ایشان از مدینه به سامرا مأمور شده بود چنین می‌گوید: «به مدینه رفتم، همین که وارد شهر شدم تا امام هادی علیه السلام را دستگیر کنم، مردم از نگرانی برای آن حضرت گریان شده و شیون سر دادند. هنگامی که وارد خانه ایشان شدیم جز کتاب‌های قرآن و ادعیه و نامه‌های علمی چیز دیگری ندیدیم. در این حال چنان عظمتی از امام در دلم افتاد که دوست داشتم خادم او شوم. وقتی که او را وارد بغداد کردم، نزد والی بغداد «اسحاق بن ابراهیم الطاهری» رفتیم، او به من گفت: ای یحیی! این مرد فرزند رسول خداست و متوکل

یکی از امور مسلم در فرهنگ اسلامی این است که هر چقدر خوف خدا در دل انسان بیشتر تجلی یابد و در اعمال و رفتار او آشکار شود، خداوند موجودات دیگر را در پیشگاه او خاضع و خاشع می‌گرداند و عظمت و بزرگی او نزد دیگران نمایان تر می‌شود. در حدیثی از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است: «مَنْ اتَّقَى اللَّهَ أَهَابَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ؛ هر کسی تقوای الهی پیشه سازد خداوند هر موجودی را از او به ترس و وحشت می‌اندازد.»^(۱۲) از این رو یکی از خصوصیات بی نظیر ائمه علیهم السلام این بود که علیرغم بهره‌مند نبودن از امکانات و ابزار مادی و قدرت نظامی، چنان عظمت و هیبتی داشتند که حاکمان و صاحبان قدرت با وجود داشتن سلاح‌های متعدد و سربازان بی شمار، از ائمه علیهم السلام هراسان و بی‌مناک بودند و هنگام مواجه شدن با ایشان، رعب و وحشت، آنان را فرا می‌گرفت. امام هادی علیه السلام با این که در دوران خفقان به سر می‌بردند و هیچ

۳. زهد و پارسایی

یکی از عواملی که مانع رشد و تکامل انسان می شود و او را از رسیدن به قله های سعادت باز می دارد، وابستگی بیش از حد به ظاهر و جاذبه های مادی و دنیوی است، از این رو هر چقدر انسان بتواند تعلق خود را به دنیا کم کند در حقیقت اسباب ترقی روح و نفس خود را فراهم نموده است. در این راه انسان می تواند به جایی برسد که به جز خدا هیچ چیز دیگری در نظرش جاذبه نداشته باشد، چنان که امام صادق علیه السلام در مورد عبادت خود می فرماید: «وَلَكِنِّي أُعْبِدُهُ حَيْثُ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ قِتْلَكَ عِبَادَةَ الْكِرَامِ؛ و همانا من خدا را عبادت می کنم بخاطر حب او (نه بخاطر طمع ثواب و از ترس عقاب)، پس این نوع عبادت، عبادت بزرگواران است.»^(۱۵)

امام هادی علیه السلام در بی رغبتی به دنیا و زهد و پارسایی چنان بود که دوست و دشمن را به تحسین و ستایش وامی داشت. «یحیی بن هرثمه» یکی از خدمت گزاران دربار متوکل عباسی، بدون هیچ ترس و اهمه ای از عواقب کار، لب به ستایش آن حضرت می گشاید و می گوید: «فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى الْمُتَوَكِّلِ، سَأَلَنِي عَنْهُ فَأَخْبَرْتُهُ بِحَسَنِ سِيرَتِهِ وَ سَلَامَةِ طَرِيقَتِهِ وَ وَرَعِهِ وَ زَهَادَتِهِ؛ وقتی که بر متوکل وارد شدم، در مورد امام هادی علیه السلام از من سؤال نمود، من به متوکل از حسن رفتار و درستی راه و ورع و زهد آن حضرت خبر دادم.»^(۱۶)

با وجود این که آن حضرت می توانست زندگی مرفه و راحتی داشته باشد، ولی در کمال بی رغبتی به دنیا زندگی می کرد. «ابی الفداء»، «صفدی» و دیگر مورخین اهل سنت می نویسند: وقتی عمال متوکل به خانه امام هجوم آوردند تا خانه آن حضرت را تفتیش کنند، «فَوَجَدُوهُ فِي بَيْتٍ وَجَدَهُ مَغْلَقٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِ مَدْرَعَةٌ مِنْ شَعْرِ وَ لَا بِسَاطِ فِي الْبَيْتِ إِلَّا الرَّمْلُ وَالْحَصَى؛ او را دیدند که به تنهایی در خانه نشسته و در را به روی خود بسته و لباس پشمینه ای پوشیده بود و در خانه زیراندازی جز شن و سنگ ریزه نبود.» همچنین مورخان ادامه داده اند که: «وَ عَلَى رَأْسِهِ مَلْحَقَةٌ مِنَ الصُّوفِ مُتَوَجِّهًا إِلَى رَبِّهِ يَتَرَنَّمُ بِآيَاتٍ مِنَ



أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ [متقین این گونه اند که] آفریدگار جهان، در روح و جانشان بزرگ است و به این خاطر هر چه غیر اوست در چشمشان حقیر است.»^(۱۷)

الْقُرْآنِ فِي الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ؛ بر سر آن حضرت پارچه ای پشمی بود و در حالی که توجه کامل به خدای خویش داشت آیاتی از قرآن در مورد وعد و وعید را با صدای زیبا قرائت می کرد.»^(۱۷)

۴. تبلیغ و ارشاد مردم

از جمله کارهای اساسی که امام هادی علیه السلام در طول حیات خویش بدان اهتمام ورزید تبلیغ دین در ابعاد مختلف و با شیوه های متنوع بود. در ذیل به برخی از شیوه های تبلیغی آن امام می پردازیم.

پند و ارشاد

امام هادی علیه السلام با وجود این که مدت زیادی از عمر شریفشان را در سامرا و تحت سلطه حکام عباسی بودند، لحظه ای از هدایت و ارشاد مردم دست بر نمی داشتند و در موقعیت های گوناگون و به طرق مختلف به مردم آگاهی می دادند و در این راه حتی از حاکمان و والیان ابایی نداشتند و آنان را مورد پند و اندرز و ارشاد قرار می دادند، و به راستی از مصادیق بارز «وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»^(۱۸) بودند، و به گفته امیرمؤمنان علی علیه السلام «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي

گسترش تعالیم اسلام بواسطه وکلا

دوران امامت پیشوای دهم شیعیان از طرفی با یک اختناق و خفقان شدید از طرف حکام عباسی مقارن بود به طوری که فعالیت های شیعیان با برخوردهای شدیدی از طرف حکومت های وقت مواجه می شد و پیروان اهل بیت مورد قتل و شکنجه و آزار قرار می گرفتند. از طرف دیگر شیعیان در سرتاسر بلاد اسلامی پراکنده بوده و نیازمند برقراری ارتباط با امام خویش بودند. به همین منظور امام علیه السلام از طریق وکلای خود در نقاط مختلف مشکلات فقهی، کلامی شیعیان را برطرف می نمودند و آنان را از هدایت های حکیمانه خود بهره مند می ساختند و به تحکیم و تثبیت پایه های اعتقادی مردم می پرداختند. چنان که از متون تاریخی استفاده می شود شهرهایی که وکلای امام در آن ها اقامت داشتند به چهار منطقه تقسیم می شد:

در زیارتی که از امام هادی علیه السلام روایت شده با

تعبیر گوناگونی بر امر امامت و رهبری

اهل بیت علیهم السلام تأکید گردیده است،

ج) مبارزه با ظلم و ستم
امام علیه السلام در دعایی با نام «دعاء المظلوم علی الظالم» که به طور مستقل بر ضد ستم و جور ستمگران و جباران بیان شده، به آگاه کردن مردم نسبت به ظلم و ستم حاکم بر جامعه می‌پردازند.

در فرازی از این دعا آمده است:

«فَأَسْأَلُكَ يَا نَصِيرَ الْمَظْلُومِ الْمَبْعِيِّ عَلَيْهِ إِجَابَةَ دَعْوَتِي فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَخُذْ مِنْ مَأْمِنِهِ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ وَ فِي عَقْلَتِهِ مُفَاجِئَةٌ مَلِيكٍ مُنْتَصِرٍ وَأَسْأَلُهُ نِعْمَتَهُ وَ سُلْطَانَهُ وَأَفْضُضْ عَنْهُ جُمُوعَهُ وَ أَعْوَانَهُ وَ مَزَقْ مَلِكَهُ كُلَّ مَمَزَقٍ؛ ای یاری

رسان مظلوم ستم‌دیده، از تو می‌خواهم دعوت‌م را اجابت کنی، پس بر محمد و آل محمد درود فرست و ظالم را از محل امنش بگیر، از نوع عذاب کردن عزیز قادر، و در غفلتش به ناگهانی او را بگیر و نعمت و سلطنتش را از بین ببر، و کسانی که دور او جمع شده‌اند و اعوان و انصار او هستند را از دور او پراکنده کن و حکومتش را تماما از هم بپاش.»^(۳۳)

روشن است که امام علیه السلام با امثال این دعا مردم را نسبت به ظلم حاکمان جور آگاه می‌کردند و حاکمان را رسوا می‌نمودند.

مکرر بر محمد و آل او علیه السلام، نسبت به ارتباط محکم و ناگسستگی میان امت و آل محمد علیه السلام تأکید خاصی دارند، چنان که در فرازی از دعاهای خود می‌فرماید: «اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ لَا تَقْطَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اجْعَلْ عَمَلِي بِهِمْ مُتَقَبَلًا؛ پروردگارا! درود فرست بر محمد و آل محمد علیه السلام و ارتباط میان من و ایشان را در دنیا و آخرت قطع مفرما و اعمال مرا به خاطر ایشان قبول فرما.»^(۳۴)

ب) تأکید بر امامت و رهبری اهل بیت علیهم السلام
در زیارتی که از امام هادی علیه السلام روایت شده با تعبیر گوناگونی بر این امر مهم تأکید گردیده است، چنان که در فرازی از زیارت آن حضرت می‌خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنْكُمْ الْأَيْمَةَ الرَّاشِدُونَ، الْمَهْدِيُّونَ، الْمُعْصُومُونَ، الْمَكْرَمُونَ، الْمُقْرَبُونَ، الْمُتَّقُونَ، الصَّادِقُونَ، الْمُصْطَفُونَ، الْمُطِيعُونَ لَلَّهِ؛ گواهی می‌دهم که شما امامان مرشد، هادی، معصوم، بزرگوار، مقرب نزد خدا، پرهیزگار، راستگو، برگزیده و مطیع خداوند هستید.»^(۳۵)

(الف) بغداد، مدائن، سواد و کوفه؛ ب) بصره و اهواز؛ ج) قم و همدان؛ د) حجاز، یمن و مصر.^(۳۰)
وکلای امام، بیشتر از طریق نامه توسط افراد مطمئن و به صورت مخفیانه با آن حضرت در ارتباط بودند که بخش عمده آن در مصادر حدیثی (به نقل از نامه‌ها) موجود است و امروزه در دسترس ما قرار گرفته است.

تبلیغ و ارشاد در قالب دعا

شرایط زمانی و موقعیت خاص امام هادی علیه السلام اقتضا می‌کرد که برای پیشبرد اهداف عالی و نشر تعلیم ناب و حیات بخش اسلام از روش‌های غیرمستقیم اقدام نمایند. یکی از روش‌های حکیمانه و تأثیرگذار ایشان استفاده از دعا برای انجام این امور مهم بود. امام علیه السلام در دعاهایی که به ایشان منسوب است - مخصوصاً «زیارت جامعه» - علاوه بر راز و نیاز به درگاه خداوند به پاره‌ای از مسائل اعتقادی، سیاسی و اجتماعی اشاره دارند که به ذکر نمونه‌هایی از آن اکتفا می‌کنیم:

الف) ایجاد پیوند میان مردم و اهل بیت علیهم السلام
آن حضرت در دعاهای خود علاوه بر صلوات‌های

پی‌نوشت:

- [۱]. امام موسی بن جعفر علیه السلام را ابوالحسن اول و امام رضا علیه السلام را ابوالحسن ثانی می‌گویند.
 - [۲]. علی بن ابی طالب علیه السلام را علی اول و علی بن حسین علیه السلام را علی ثانی و علی بن موسی الرضا علیه السلام را علی ثالث می‌گویند.
 - [۳]. ر.ک: الإرشاد، شیخ مفید، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ص ۳۲۷ و بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسة الوفاء، ج ۵۰، ص ۱۱۳.
 - [۴]. اصول کافی، مرحوم کلینی، مكتبة الصدوق، ج ۱، ص ۱۹۹.
 - [۵]. کسی که تخت بلقیس را کمتر از یک چشم به هم زدن نزد سلیمان علیه السلام حاضر کرد.
 - [۶]. مناقب ابن شهر آشوب، دار الأضواء، ج ۴، ص ۴۳۷.
 - [۷]. رعد/ ۴۳.
 - [۸]. آل عمران/ ۶.
 - [۹]. نحل/ ۴۵.
 - [۱۰]. مناقب ابن شهر آشوب، همان، ص ۴۳۴؛ حلیة الابرا، بحرانی، مؤسسة المعارف
- الاسلامیة، ج ۵، ص ۲۰ و بحار الانوار، همان، ج ۱۰۴، ص ۲۱۷.
- [۱۱]. رجال الطوسی، منشورات رضی، ص ۴۰۹.
- [۱۲]. کنز العمال، متقی هندی، ج ۵۸۸۳۰.
- [۱۳]. تذکرة الخواص، ابن جوزی، مكتبة نینوی، ص ۳۶۰.
- [۱۴]. کشف الغمّة، إربلی، ج ۲، ص ۳۹۸.
- [۱۵]. بحار الانوار، همان، ج ۷۰، ص ۲۱۰.
- [۱۶]. تذکرة الخواص، همان، ص ۳۶۰.
- [۱۷]. مروج الذهب، مسعودی، دار الاندلس، ج ۴، ص ۱۱ و تاریخ ابی الفداء، دار الکتب العلمیة، ج ۱، ص ۳۶۰ و الوافی بالوفیات، صفدی، النشرات الاسلامیة، ج ۲۲، ص ۷۲.
- [۱۸]. احزاب/ ۳۹: «از هیچ کس جز خدا نمی‌ترسند.»
- [۱۹]. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
- [۲۰]. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، جاسم حسین، امیرکبیر، ص ۱۳۷.
- [۲۱]. مسند الامام الهادی، عزیز الله عطاردی، کنگره جهانی امام رضا، ص ۱۸۷.
- [۲۲]. مسند الامام الهادی، همان، ص ۲۴۷.
- [۲۳]. همان، ص ۱۸۹.

نویسنده: سید جواد حسینی

واقعه غدیر

زمینه سازی حادثه غدیر

کیفیت و چکیده خطبه غدیر

مراسم بعد از حدیث غدیر

سید جواد حسینی / مبلغان، شماره ۵۰

مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي قُبُولِهِمْ وِلاَةَ آمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ غَدِيرِ
خُمٍّ كَمَثَلِ الْمَلَائِكَةِ فِي سُجُودِهِمْ لِأَدَمَ وَمَثَلُ مَنْ أَبِي وِلايَةَ آمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْغَدِيرِ مَثَلُ ابْلِيسَ؛

همگان در گفتن و پخش و نشر حدیث و جریان غدیر مستول اند
و تا روز قیامت این وظیفه سنگین بر دوش ولایت مداران خواهد بود؛
چنان که منکران غدیر و ولایت و امامت، منکر یکا حادثه و یکا خطبه
تلقی نمی شوند و همچون ابلیس دشمن سعادت تمام بشریت به
حساب می آیند.

آنچه در پیش رو دارید، تصویر
اجمالی و گزارش کلی از
جریان غدیر خم و پشت
پرده‌های آن است.

حادثه غدیر فقط یک حادثه خاص تاریخی نیست که در زمان خود واقع شده باشد، بلکه تعیین سرنوشت تمام انسانها در طول تاریخ است. به همین جهت، نوشتن و سخن گفتن از غدیر خم در هر زمان و مکانی بی‌مناسبت نمی‌باشد. عصاره عالم هستی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارہ عمومیت غدیر و ابدیت و ماندگاری آن فرمود:

«فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ... نَحْنُ نُؤَدِّي ذَلِكَ عِنْدَكَ الدَّائِمَ وَالْقَاصِمِ مِنْ أَوْلَادِنَا وَأَهْلَانَا وَنُشْهَدُ اللَّهَ بِذَلِكَ» وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا «وَأَنْتَ عَلَيْنَا بِهٍ شَهِيدٌ»^(۱) سپس همگی بگویید... [ای رسول خدا! این مطالب خطبه غدیر را [از طرف تو به نزدیک و دور از فرزندانمان و فامیلهایمان می‌رسانیم، و خدا را بر آن شاهد می‌گیریم. خداوند در شاهد بودن کفایت می‌کند و تو نیز بر این اقرار ما، شاهد هستی.]

و در بخش دیگری از خطبه غدیر فرمود:

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي أَدْعُهَا إِمَامَةً وَوَارِثَةً فِي عَقَبِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَقَدْ بَلَّغْتُ مَا أُمِرْتُ بِتَبْلِيغِهِ حُجَّةً عَلَى كُلِّ حَاضِرٍ وَغَائِبٍ وَعَلَى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْ لَمْ يَشْهَدْ، وَوَلَدٌ أَوْ لَمْ يُولَدْ فَلْيَبْلُغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَالْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^(۲) ای مردم! من امر خلافت را به عنوان امامت و وراثت در نسل خود تا روز قیامت به ودیعه می‌سپارم، و من ابلاغ کردم آنچه را مأمور به ابلاغش بودم تا حجت باشد بر حاضر و غائب و بر همه کسانی که حضور دارند یا ندارند، به دنیا آمده‌اند یا نیامده‌اند، پس حاضران به غائبان و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند.»

از جملات فوق به خوبی استفاده می‌شود که همگان در گفتن و پخش و نشر حدیث و جریان غدیر مسئول اند و تا روز قیامت این وظیفه سنگین بر دوش ولایت مداران خواهد بود؛ چنان که منکران غدیر و ولایت و امامت، منکر یک حادثه و یک خطبه تلقی نمی‌شوند و همچون ابلیس دشمن سعادت تمام بشریت به حساب می‌آیند.

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي قَبُولِهِمْ وَلِيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ كَمَثَلِ الْمَلَائِكَةِ فِي سُجُودِهِمْ لِآدَمَ وَمَثَلُ مَنْ أَبِي وَلِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْغَدِيرِ مَثَلُ إِبْلِيسَ؛ مثل مؤمنین در پذیرش ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام در روز غدیر خم مثل ملائکه در سجودشان برای آدم است و مثل کسی که در روز غدیر از ولایت امیرمؤمنان سر باز زد، مثل شیطان است [که با مخالفت خود با همه ابنا، بشر به دشمنی برخاست.]»

آنچه در غدیر خم و قبل و بعد از آن اتفاق افتاد، به طور یکجا از یک نفر نقل نشده است، بلکه هر یک از حاضران گوشه‌هایی از آن مراسم را بازگو کرده و بخشی از قضایا را نیز امامان معصوم علیه‌السلام بیان نموده‌اند. و از برخی شیطنتهای منافقان و مخالفان نیز، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از طریق وحی و علم الهی اطلاع یافته و فقط با عده معدودی چون سلمان و ابوذر و مقداد و حذیفه و عمار در میان گذاشته است.

زمینه سازی حادثه غدیر

هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه معظمه، نقطه عطفی در تاریخ اسلام به شمار می رود. بعد از این هجرت، حضرت سه بار به مکه سفر کرده اند: بار اول در سال هشتم، پس از صلح حدیبیه به عنوان انجام عمره وارد مکه شدند؛ بار دوم در سال نهم به عنوان فتح مکه وارد این شهر شدند؛ و سومین و آخرین بار بعد از هجرت در سال دهم هجری به عنوان حجة الوداع به طور رسمی اعلان حج دادند تا همه مردم در حد امکان حاضر شوند. در این سفر دو مقصد اساسی در نظر بود، یکی بیان مسائل حج، و دیگری مسئله ولایت و خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله.

پس از اعلان عمومی، مهاجرین و انصار و قبائل اطراف مدینه و مکه و حتی بلاد یمن و غیر آن به سوی مکه سرازیر شدند. جمعیتی حدود یکصد و بیست هزار نفر در مراسم حج شرکت کردند. امیرمؤمنان علیه السلام هم که قبلاً از طرف حضرت به یمن و نجران برای دعوت به اسلام و جمع آوری وجوهات رفته بودند، به همراه دوازده نفر از اهل یمن برای انجام اعمال حج به مکه رسیدند.

با رسیدن ایام حج، در روز نهم ذی الحجه، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به موقف عرفات رفتند و بعد از آن اعمال حج را یکی پس از دیگری انجام دادند، و در هر جا که زمینه فراهم بود، مطالبی بیان می فرمودند:

۱. خطبه در منی

در منی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اولین خطابه خود را ایراد فرمودند که در واقع فراهم کردن زمینه خطبه غدیر بود. در این خطبه ابتدا به امنیت اجتماعی مسلمین از نظر جان و مال و آبرو اشاره نمودند و سپس به خونهای بناحق ریخته و اموال به غارت رفته در دوران جاهلیت اشاره کردند... آن گاه مردم را از اختلاف و دشمنی بعد از خود بر حذر داشتند و تصریح فرمودند: «اگر من نباشم، علی بن ابی طالب در مقابل متخلفین خواهد ایستاد.»

سپس با بیان حدیث شریف ثقلین فرمودند: «عده ای از همین اصحاب من روز قیامت اهل جهنم خواهند بود.»^(۳)

۲. خطبه مسجد خیف

در روز سوم توقف در منی، بار دیگر دستور فرمودند تا مردم در مسجد خیف اجتماع کنند. در ابتدای خطبه تأکید فرمودند که گفته های او را خوب به خاطر بسپارند و حاضران به غائبان برسانند.

در این خطبه به اخلاص در عمل و دل سوزی برای امام مسلمین و دوری از تفرقه سفارش نمودند و اعلام کردند که تمام مسلمانان در برابر حقوق و قوانین الهی یکسان می باشند. آن گاه بار دیگر مسئله خلافت را متذکر شدند و حدیث ثقلین را به زبان جاری فرمودند که «من دو چیز گرانبها در میان شما باقی می گذارم که اگر به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ [آن دو] کتاب خدا و عترتم؛ اهل بیتم، می باشند.»

در همین زمان بود که برخی از منافقان و منحرفان احساس خطر کردند و آرام آرام برنامه های خویش را آغاز نمودند.^(۴)

۳. اعلان اجتماع در غدیر خم

پس از اتمام حج، بلال حبشی از طرف پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله به مردم اعلان کرد: «فردا همه به جز معلولان باید در غدیر خم حاضر باشند.»

غدیر که قبل از جحفه قرار دارد، محل افتراق اهل مدینه و مصر و اهل عراق و اهل نجد بود و آبگیر و درختان کهنسالی در آن وجود داشت. به امر الهی این مکان برای اجتماع انتخاب شد و طبق دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از یکصد و بیست هزار نفر همراه ایشان برای اجتماع در آنجا حرکت کردند، حتی دوازده هزار یمنی که مسیرشان به سمت شمال نبود، تا غدیر همراه آن حضرت آمدند.^(۵)

کیفیت و چکیده خطبه غدیر

وقتی جمعیت به غدیر خم رسید، حضرت فرمودند: **أَيُّهَا النَّاسُ أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ، أَنَا رَسُولُ اللَّهِ؛** ای مردم! دعوت کننده خدا را اجابت کنید، من

فرستاده خدایم.

و این کنایه از آن بود که وقت ابلاغ پیام بس مهمی فرا رسیده است. پس از این دستور، همه مرکبها متوقف و جلو رفته ها باز گشتند. شدت گرما به حدی ناراحت کننده بود که مردم و حتی خود حضرت گوشه ای از لباس خود را به سر انداخته و گوشه ای از آن را زیر پای خود قرار داده بودند، و عده ای از شدت گرما عباي خود را به پایشان پیچیده بودند. از سوی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقداد و سلمان و عمار را فرا خوانده، دستور دادند تا به محل درختان کهنسال رفته آنجا را آماده کنند. آنها خارهای زیر درختان را کردند و آنجا را صاف نمودند و آب و جارو زدند، و در فاصله بین دو درخت، روی شاخه ها پارچه ای به عنوان سایبان انداختند تا آن محل برای برنامه سه روزه آن حضرت کاملاً مساعد شود. سپس با کمک سنگها و جهاز شتران منبری به بلندی قامت آن حضرت ساختند. بعد از اقامه نماز ظهر، حضرت بر بالای منبر رفت و امیرمؤمنان علیه السلام را نیز فرا خواند و به او دستور داد، بالای منبر بیاید و در سمت راستش یک پله پایین تر بر فراز آن قرار گیرد.^(۶)

خلاصه خطبه غدیر

۱. فرمان الهی برای بیان مطلبی مهم:

بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «اقرار می کنم به بندگی خدا و شهادت می دهم که او پروردگار من است، و آنچه به من وحی نموده، ادا می نمایم و الا ترس دارم عذابی بر من فرود آید... خداوند بر من چنین وحی کرده است: ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر انجام ندهی، رسالت او را نرسانده ای و خداوند تو را از مردم حفظ می کند.»^(۷)

ای مردم! من در رساندن آنچه خداوند بر من نازل کرده کوتاهی نکرده ام، جبرئیل سه مرتبه بر من نازل شد و از طرف خداوند سلام رساند... و مرا مأمور کرد که در این محل اجتماع بپا خیزم و بر هر سفید و سیاهی اعلام کنم: **أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي**

طالِبِ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي،
الَّذِي مَحَلَّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا
نَبِيَّ بَعْدِي وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولُهُ؛^(۸)

به راستی علی بن ابی طالب برادر، وصی و
جانشین من و امام بعد از من است. کسی که
نسبت او به من همانند نسبت هارون به موسی
است، جز اینکه پیامبری بعد از من نیست و او
صاحب اختیار شما بعد از خدا و رسولش می‌باشد.

۲. اعلان ولایت و امامت دوازده امام:

«ای مردم! این مطلب را درباره او بدانید و بفهمید
که خداوند او را برای شما صاحب اختیار و امامی
قرار داده که اطاعتش را واجب نموده است...»

آن گاه فرمود:

ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ وَوَلِيُّكُمْ وَأَمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ،
ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وَدَدِهِ إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ. لَا حَلَالَ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَهُمْ
وَلَا حَرَامَ إِلَّا مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَهُمْ...،

و بعد از من علی صاحب اختیار شما و امام شما به
امر خداوند؛ پروردگار شماست، و سپس امامت در
نسل من از فرزندان اوست تا روزی که خدا و
رسولش را ملاقات کنید. حلالی نیست مگر آنچه
خدا و رسولش و آنان (امامان) حلال کرده باشند و
حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان
حرام کرده باشند... .

آن گاه فرمود:

فَمَنْ شَكَّ فِي ذَلِكَ فَقَدْ كَفَرَ كَفْرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى
وَمَنْ شَكَّ فِي شَيْءٍ مِنْ قَوْلِي فَقَدْ شَكَّ فِي كُلِّ مَا
أَنْزَلَ إِلَيَّ وَمِنْ شَكِّ فِي وَاحِدٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ فَقَدْ شَكَّ
فِي الْكُلِّ مِنْهُمْ وَالشَّكُّ فِينَا فِي النَّارِ...

هر کس در این گفتار شک کند، مانند کفر جاهلیت
نخستین کافر شده است و هر کس در چیزی از
سخن من شک کند، در همه آنچه بر من نازل
شده شک کرده است و هر کس در یکی از امامان
شک کند، در همه آنان شک کرده است و شک
کننده درباره ما، در آتش است... .

تا رسید به جمله معروف مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ
مَوْلَاهُ...؛ هر کس من صاحب اختیار اویم، این علی

صاحب اختیار اوست... .

۳. توجه اکید به مسئله امامت:

بعد از آنکه آیه اکمال را بیان نمود، فرمود:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دِينَكُمْ
بِإِمَامَتِهِ، فَمَنْ لَمْ يَأْتَمْ بِهِ وَيَمْنُ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ
وَلَدِي مِنْ صَلَّيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ
عَزَّوَجَلَّ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ...؛

ای مردم! خداوند دین شما را با امامت او (علی
علیه السلام) کامل نمود، پس هر کس به او و به
کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او
تا روز قیامت و رفتن به پیشگاه خدای عزیز و
جلیل، هستند، اقتدا نکند، پس چنین کسانی
اعمالشان از بین رفته است... .

ای مردم! بدانید که با علی، دشمنی نمی‌کند، مگر
شقی، و با علی دوستی نمی‌کند، مگر کسی که
دارای تقوا باشد، و به او ایمان نمی‌آورد مگر مؤمن
مخلص... .

۴. هشدار نسبت به کار شکنیهای منافقان:

در ادامه فرمود:

مَعَاشِرَ النَّاسِ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ
مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَطْمَسَ وَجُوهًا فَرَدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا
أَوْ تُلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ؛^(۹)

ای مردم! به خدا و رسولش و به نوری که همراه او
نازل شده است ایمان آورید، قبل از آنکه
صورت‌هایی را هلاک کنیم و آن صورت‌ها را به پشت
برگردانیم یا آنان را مانند اصحاب سبت هلاک
کنیم.

آن گاه فرمود:

بِاللَّهِ مَا عَنِ بَهْدِهِ الْآيَةَ إِلَّا قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِي
أَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَنْسَابِهِمْ وَقَدْ أَمَرْتُ بِالصَّفْحِ
عَنْهُمْ فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ عَلَى مَا بَجِدَ لِعَلِّيَّ فِي
قَلْبِهِ مِنَ الْحَبِّ وَالْبَغْضِ؛^(۱۰)

به خدا قسم! از این آیه قصد نکردم مگر قومی از
اصحابم که آنان را به اسم و نسبشان می‌شناسم،
ولی مأمورم که از آنان پرده پوشی کنم. پس هر
کس باید مطابق آنچه در قلبش از حب یا بغض
نسبت به علی می‌یابد، عمل کند.

۵. دوستان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام:

مَعَاشِرَ النَّاسِ عَدُونًا مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَلَعْنَةً وَوَلِينًا كُلُّ
مَنْ مَدَحَهُ اللَّهُ وَحَبَّه...؛

ای مردم! دشمن ما کسی است که خداوند او را
مذمت و لعنت نموده، و دوست ما، هر کسی است
که خداوند او را مدح نموده و دوستش بدارد... .

۶. یادای از حضرت مهدی علیه السلام:

أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَئِمَّةِ مِمَّا أَتَقَائِمُ الْمَهْدِيُّ، إِلَّا أَنَّهُ الظَّاهِرُ
عَلَى الدِّينِ إِلَّا أَنَّهُ الْمُنتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ إِلَّا أَنَّهُ فَاتِحُ
الْخُصُوفِ وَهَادِمُهَا إِلَّا أَنَّهُ غَالِبُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ
الشَّرْكِ...؛

بدانید که آخرین امامان، مهدی قائم از ماست، او
غالب بر اساس دین است، او انتقام گیرنده از
ظالمین، او فاتح قلعه‌ها و منهدم کننده آنها، و
غالب بر هر قبیله‌ای از اهل شرک است... .

۷. بیعت گرفتن رسمی:

ای مردم! من برایتان بیان کردم و به شما
فهمانیدم، و این علی است که بعد از من به شما
می‌فهماند، بدانید که من بعد از پایان خطابه‌ام شما
را به دست دادن با خودم به عنوان بیعت با او و
اقرار به او، و بعد از من به دست دادن با خود او فرا
می‌خوانم.

بدانید که من با خدا بیعت کرده‌ام و علی با من
بیعت کرده است، و من از جانب خداوند برای او از
شما بیعت می‌گیرم... .

ای مردم! شما بیش از آن هستید که با یک دست
و در یک زمان با من دست دهید، و پروردگار مرا
مأمور کرده است که درباره آنچه برای علی،

امیرالمؤمنین علیه السلام و امامانی که بعد از او
می‌آیند و از نسل من و اویند، منعقد نمودم، از زبان
شما اقرار بگیرم... پس همگی چنین بگویید: ما
شنیدیم و اطاعت می‌کنیم و راضی هستیم و سر
تسلیم فرود می‌آوریم درباره آنچه از جانب پروردگار
ما و خودت درباره امر امامت اماممان، علی
امیرالمؤمنین علیه السلام و امامانی که از صلب او
به دنیا می‌آیند به ما رساندی. بر این مطلب با
قلبهایمان و با جانمان و با زبانمان و با دستانمان با

تو بیعت می کنیم. بر این عقیده زنده ایم و با آن می میریم و با آن محشور می شویم. تغییر نخواهیم داد و تبدیل نمی کنیم و شک نمی کنیم و انکار نمی نماییم و تردید به دل راه نمی دهیم و از این قول بر نمی گردیم و پیمان را نمی شکنیم... .

آن گاه فرمود:

مَعَاشِرَ النَّاسِ فَبَايَعُوا اللَّهَ وَبَايَعُونِي وَبَايَعُوا عَلِيًّا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأئِمَّةَ كُلَّمَا بَاقِيَةً؛
ای مردم! با خدا بیعت کنید و با من بیعت نمایید و
با علی امیرمؤمنان علیه السلام و حسن و حسین و
امامان از ایشان به عنوان کلمه باقیه، بیعت کنید.
و فرمود: هر کس بیعت را بشکند به ضرر خویش
شکسته است، و هر کس به آنچه با خدا پیمان
بسته وفا کند، خداوند به او اجر بزرگی عنایت
می فرماید... .

و در پایان خطبه فرمود:

مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَعَلِيًّا وَالْأئِمَّةَ
الَّذِينَ ذَكَرْتَهُمْ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا؛ ای مردم! هر

کس خدا و رسولش و علی و امامانی را که ذکر کردم اطاعت کند، به رستگاری بزرگ دست یافته است.^(۱۱)

مراسم بعد از حدیث غدیر

۱. **بیعت مردان:** پس از پایان خطبه، مردم به سوی پیامبر و امیرمؤمنان علیهما السلام هجوم آوردند، و با ایشان به عنوان بیعت دست می دادند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تبریک می گفتند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود:
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ؛
حمد برای خدای است که ما را بر همه جهانیان برتری داد.

و صدای مردم بلند شد که:

آری، شنیدیم و طبق فرمان خدا و رسول با قلب و جان و زبان و دستمان اطاعت می کنیم.^(۱۲)

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکرر می فرمود:
به من تبریک بگوئید، به من تهنیت بگوئید؛ زیرا خداوند مرا به نبوت و اهل بیتم را به امامت

اختصاص داده است.^(۱۳)

۲. **بیعت زنان:** پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند تا ظرف آبی آوردند و پرده ای زدند که نیمی از ظرف آب در یک سوی پرده و نیم دیگر آن در سوی دیگر قرار بگیرد و زنان با قرار دادن دست خود در یک سوی آب، و امیرمؤمنان در سوی دیگر، با آن حضرت بیعت نمایند. همچنین دستور دادند تا زنان هم به حضرتش تبریک و تهنیت بگویند و این دستور را درباره همسر خویش مؤکد داشتند. بانوی بزرگ اسلام، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز از حاضرین در غدیر بودند. همچنین کلیه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در آن مراسم حضور داشتند.

۳. نهادن عمامه سحاب بر سر حضرت علی

علیه السلام: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از پایان خطبه، عمامه خود را که سحاب نام داشت به عنوان تاج افتخار بر سر امیرمؤمنان قرار دادند و انتهای عمامه را بر دوش آن حضرت آویزان نمودند و فرمودند: عمامه تاج عرب است.

پی نوشت:

۱. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۳۷، ص ۲۵۱ - ۲۵۲؛ عوالم العلوم، شیخ عبدالله بحرانی، ج ۱۵، ص ۳۷۵ - ۳۷۶.
۲. همان.
۳. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۱۳ و ج ۲۱، ص ۳۸۰.
۴. همان، ج ۳۷، ص ۱۱۴.
۵. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۱۱ و ص ۱۵۸؛ علامه امینی، ج ۱، ص ۱۰ و ص ۲۶۸.
۶. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۸۷ و ج ۳۷، ص ۱۷۳ و ۲۰۳ و ۲۰۴؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۰ و ص ۲۴؛ عوالم، ج ۱۵، ص ۴۴ و ۹۷.
۷. مائده ۶۷/.
۸. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۸۱؛ عوالم، ج ۱۵، ص ۳۰۷؛

۱۴. الغدیر، ج ۱، ص ۲۹۱؛ عوالم، ج ۱۵، ص ۱۹۹.
۱۵. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۲۰ و ۱۶۱؛ عوالم، ج ۱۵، ص ۸۵ و ۱۳۶.
۱۶. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۳۶ و ۱۶۲ و ۱۶۷؛ عوالم، ج ۱۵، ص ۵۶ و ۵۷ و ۱۲۹ و ۱۴۴.
۱۷. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۹ و ج ۲۸، ص ۱۸۶ و ج ۳۷، ص ۱۱۴؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۸۱۶ حدیث ۳۷؛ عوالم، ج ۱۵، ص ۱۶۴؛ اسرار غدیر، ص ۵۷.
۱۸. معاویه، عمرو عاص، طلحه، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمان، ابوعبیده، ابوموسی اشعری، ابو هریره، مغیره... .
۱۹. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۹۹ - ۱۰۰ و ج ۳۷، ص ۱۱۵؛ عوالم، ج ۱۵، ص ۳۰۴؛ اقبال الاعمال، ص ۴۵۸.
۱۳. همان.

۵. نام برای عید الله الاکبر

تصویری روشن از این روز در ذهن و دل نقش بسته و بیش از پیش این روز بزرگ را می‌شناساند. شایسته است نامهای غدیر را با بهترین شکل و زیباترین خط بنویسیم و محافل جشن و سرور عید غدیر را با آن، معنی و روحی تازه ببخشیم. ویژگی غدیر این است که نامهای گوناگونی برای آن قرار داده شده و این خود عظمت این روز را نسبت به روزهای دیگر نشان می‌دهد نامهای روز غدیر، از اسرار و ابعاد این روز پرده برمی‌دارند هر نامی از این نامها دري تازه از قلعه بلند غدیر بر ما می‌گشاید .

یکی از روزهایی که در اسلام برای تعظیم آن، از شیوه نامگذاری بهره گرفته شده غدیر است ویژگی غدیر این است که نامهای گوناگونی برای آن قرار داده شده و این خود عظمت این روز را نسبت به روزهای دیگر نشان می‌دهد نامهای روز غدیر، از اسرار و ابعاد این روز پرده برمی‌دارند هر نامی از این نامها دري تازه از قلعه بلند غدیر بر ما می‌گشاید چرا که اسلام بر برگزیدن نامی برای زمان یا مکان و یا هر چیز دیگر، خصوصیات مسمی را در نظر داشته و به جنبه‌ها و زوایای آن توجه کرده است. از این روی شناختن و شناساندن نامهای روز غدیر يك ضرورت است. با این کار

نامها به سهولت در ذهنها جای می‌گیرند و به راحتی معانی بلند را منتقل می‌کنند به همین دلیل و دلایل دیگر، نامگذاری روزها و یا هفته‌ها یکی از شیوه‌های تبلیغاتی مثبت و منفی شده است و مطرح شدن و رواج پیدا کردن ارزشها یا ضد ارزشها را در پی دارد. اسلام علاوه بر این که برای برخی از روزها اسم‌های خاصی مانند عید قربان، عید فطر، روز عرفه و ... برگزیده بر همه این روزها نام ایام الله نهاده است تا عظمت و قداست این روزها هر چه بیشتر در ذهن و دل مؤمنان، نقش بسته و موجب تذکر و تنبه آنان گردد.

آنچه در زیر می‌آید پنجاه نام و یا صفت برای روز غدیر بوده که همه از روایات برگرفته شده است.

۲۰ - روز برهان؛ یوم البرهان
 ۲۱ - روز منصوب شدن امیرمؤمنان؛ یوم نصب امیرالمؤمنین [علیه السلام]
 ۲۲ - روز گواهی و گواهان؛ یوم الشاهد و المشهود
 ۲۳ - روز پیمان؛ یوم العهد المعهود
 ۲۴ - روز میثاق؛ یوم الميثاق المأخوذ
 ۲۵ - روز آراستن؛ یوم الزینة
 ۲۶ - روز قبولی اعمال شیعیان؛ یوم قبول اعمال الشيعة
 ۲۷ - روز رهنمونی به رهنمایان؛ یوم الدلیل علی الرواد
 ۲۸ - روز امن و امان؛ یوم الامن المأمون
 ۲۹ - روز آشکار کردن امور پنهان؛ یوم ابلاء السرائر
 ۳۰ - عید اهل بیت [علیهم السلام]؛ عید اهل البیت [علیهم السلام]
 ۳۱ - عید شیعیان؛ عید الشيعة
 ۳۲ - روز عبادت؛ یوم العبادة
 ۳۳ - روز اتمام نعمت؛ یوم تمام النعمة
 ۳۴ - روز اظهار گوهر مصون؛ یوم اظهار المصون من المکنون
 ۳۵ - روز بر ملا کردن مقاصد پوشیده؛ یوم ابلاء

۱ - بزرگترین عید خدا؛ عیدالله الاکبر
 ۲ - روز گشایش؛ یوم وقوع الفرج
 ۳ - روز خشنودی پروردگار؛ یوم مرضاة الرحمن
 ۴ - روز زبونی شیطان؛ یوم مرغمة الشيطان
 ۵ - روز مشعل فروزان دین؛ یوم منار الدین
 ۶ - روز بپا خاستن؛ یوم القيام
 ۷ - روز شادمانی؛ یوم السرور
 ۸ - روز لبخند؛ یوم التيسم
 ۹ - روز راهنمایی؛ یوم الارشاد
 ۱۰ - روز بلندی گرفتن منزلت شایستگان؛ یوم رفع الدرج
 ۱۱ - روز روشن شدن دلایل خدا؛ یوم وضوح الحجج
 ۱۲ - روز آزمایش بندگان؛ یوم محنة العباد
 ۱۳ - روز راندن شیطان؛ یوم دحر الشيطان
 ۱۴ - روز آشکار کردن حقیقت؛ یوم الايضاح
 ۱۵ - روز بیان کردن حقایق ایمان؛ یوم البيان عن حقایق الايمان
 ۱۶ - روز ولایت؛ یوم الولاية
 ۱۷ - روز کرامت؛ یوم الكرامة
 ۱۸ - روز کمال دین؛ یوم کمال الدین
 ۱۹ - روز جداسازی حق از باطل؛ یوم الفصل

خفایا الصدور
 ۳۶ - روز تصریح برگزیدگان؛ یوم التصوص علی اهل الخصوص
 ۳۷ - روز محمد [صلی الله علیه و آله] و آل محمد [صلی الله علیه و آله]؛ یوم محمد [صلی الله علیه و آله] و آل محمد [صلی الله علیه و آله]
 ۳۸ - روز نماز؛ یوم الصلاة
 ۳۹ - روز شکرگزاری؛ یوم الشکر
 ۴۰ - روز دوح (درختان پر شاخ و برگ)؛ یوم الدوح
 ۴۱ - روز غدیر؛ یوم الغدير
 ۴۲ - روز روزه داری؛ یوم الصيام
 ۴۳ - روز اطعام؛ یوم اطعام الطعام
 ۴۴ - روز جشن؛ یوم العید
 ۴۵ - روز عالم بالا؛ یوم المألا الاعلی
 ۴۶ - روز کامل کردن دین؛ یوم اکمال الدین
 ۴۷ - روز شادابی؛ یوم الفرح
 ۴۸ - روز به صراحت سخن گشودن از مقام ناب؛ یوم الافصاح عن المقام الصراح
 ۴۹ - روز افشای پیوند میان کفر و نفاق؛ یوم تبیان العقود عن النفاق و الجحود
 ۵۰ - روز گردهمایی و تعهد حاضران؛ یوم الجمع المسؤل

آداب غدیر در روایات اسلامی

تهنیت و تبریک گفتن

روز غدیر، روز تهنیت گفتن است. و باید به یکدیگر تهنیت گفت. پس اگر مؤمنی برادر دینی‌اش را ملاقات کرد، بگوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِرِوَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

تَبَسُّم و اظهار شادی

روز غدیر، روز تبسم در روی مؤمنان است. هر که روز غدیر در روی برادر دینی خود تبسم کند، خداوند در روز قیامت نظر رحمت به سوی او کرده، هزار حاجتش را بر آورده ساخته، در بهشت قصری از دُرّ سفید برایش ساخته و صورتش را زیبا می‌سازد.

پوشیدن لباسهای فاخر و زینت دادن

حضرت رضا علیه السلام فرموده‌اند: روز غدیر، روز پوشیدن لباس فاخر و درآوردن لباس سیاه است... و آن روز، روز زینت دادن است. هر کس برای روز غدیر زینت کند، خدای همه‌ی گناهان کوچک و بزرگش را بیامزد و فرشتگانی به سویش فرستد در حالی که حسنات او را می‌نویسد و تا عید غدیر سال آینده بر درجات او می‌افزایند و اگر بمیرد شهید مرده و اگر زنده باشد با سعادت زندگی می‌کند.

طعام دادن

حضرت رضا علیه السلام فرموده‌اند: هر که مؤمنی را در روز غدیر طعام دهد مانند کسی است که همه پیامبران و صدیقان را طعام داده است.

دید و بازدید

حضرت رضا علیه السلام فرموده‌اند: هر که در روز غدیر مؤمنی را دیدار کند، خداوند هفتاد نور در قبرش وارد کرده و آن را گشاده می‌سازد؛ هر روز هفتاد هزار فرشته قبرش را زیارت و بهشت را به او بشارت می‌دهند.

توسعه دادن

حضرت رضا علیه السلام فرموده‌اند: روز غدیر روزی است که خداوند مال و دارایی کسی که در آن روز عبادت کرده و برای خانواده و برادران ایمانی‌اش هزینه کند، زیاد می‌گرداند.

هدیه دادن

فیاض بن محمد بن عمر طوسی می‌گوید: در روز غدیر امام رضا علیه السلام را دیدم که نزد خود جمعی از دوستانش را برای صرف افطار جمع کرده، و به خانه‌های آنان نیز طعام، هدایا و لباس [حتی انگشتر و پاپوش] فرستاده بود، همچنین سر و وضع دوستان و اطرافیان خود را نیز تغییر داده بود. در آن روز با وسایل پذیرایی تازه [غیر از آنچه در دیگر روزها در خانه‌ی آن حضرت استفاده می‌شد] از آنان پذیرایی می‌کردند. و حضرتش فضیلت و سابقه‌ی کهن آن روز را بیان می‌فرمود.

روزه گرفتن

حضرت امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: روزه‌ی روز غدیر خم برابر است با روزه‌ی عمر دنیا. چنانچه انسانی عمر دنیا بیاید و به همان اندازه نیز روزه بگیرد روزه‌ی این روز برابر است با ثواب آن. و روزه‌ی این روز در هر سال نزد خداوند عزّ و جلّ، برابر است با صد حجّ و صد عمره‌ی صحیح و مقبول. و این روز بزرگترین عید خداست.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون بنده‌ی مخلص در روزه داری روز غدیر اخلاص و رزق همه‌ی روزهای دنیا از هم‌آوردی آن روز نا توان باشد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیامبران به اوصیاء خود فرمان دادند که روزه بدارند آن روزی که وصی در آن روز تعیین می‌شود در حالی که آن روز را عید هم می‌گرفتند. هر که آن روز را روزه بگیرد از عمل شصت سال برتر خواهد بود.

افطاری دادن

روز غدیر، روز افطاری دادن به روزه داران است. هر که در روز غدیر روزه‌دار مؤمنی را افطاری دهد همانند کسی باشد که ده فئام را افطاری داده است آن گاه فرمودند: آیا می‌دانی که فئام چیست؟ راوی می‌گوید: نه. آن گاه حضرت فرمودند: فئام برابر صد هزار نفر است.

یاری دادن

هر که در روز غدیر برادرش را بدون درخواست کمک، یاری دهد و از روی رغبت به او نیکی کند به او پاداش کسی که روز را روزه داشته و شب را عبادت کرده، می‌دهند.

نیکی کردن

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به یکدیگر نیکی کنید که خداوند، دوستی بین شما را پایدار سازد... و نیکی کردن در روز غدیر موجب افزایش مال و عمر می‌شود.

صلوات و برائت

حسن بن راشد می‌گوید: به حضرت صادق علیه‌السلام گفتم: فدایت شوم، برای مسلمانان به جز دو عید [فطر و قربان] عید دیگری هست؟ فرمود آری، ای حسن، عیدی است از آن دو بزرگتر و شریفتر.

گفتم: آن عید کدام روز است؟

فرمود: روز نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به پیشوایی مردم. گفتم: فدایت شوم، کدام عمل شایسته آن روز است؟ فرمود: روزه بگیر و بر محمد و آلش بسیار صلوات بفرست و به سوی خدا از ستم کنندگان بر آنان بیزاری جوی.

حضرت رضا علیه السلام نیز فرمودند: روز غدیر... روز بسیار صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است.

عقد اخوت و برادری

گفته شده که سزاوار است در این روز برادران دینی با یک دیگر عقد اخوت ببندند و کیفیت آن این گونه است که یکی دست راست خود را در دست راست دیگری بگذارد و بگوید: برادر شدم با تو در راه خدا و در برادری با تو اخلاص ورزیدم و دست دادم با تو در راه خدا و پیمان بستم با خدا و فرشتگانش و کتابهایش و رسولاتش و پیامبرانش و امامان معصوم علیهم السلام که اگر از بهشتیان واهل شفاعت باشم و اجازه یابم که وارد بهشت شوم داخل نشوم مگر آن که تو نیز با من باشی. و دیگری بگوید: پذیرفتم. آن گاه هر یک به دیگری بگوید: ساقط کردم از تو همه حقوق اخوت را جز شفاعت و دعا و زیارت.

خودت انتخاب کن!

- + روزه گرفتن
- + دید و بازدید
- + عقد اخوت و برادری
- + غسل کردن
- + زیارت امین الله
- + تبریک به معصومین علیه السلام
- + صدقه دادن
- + هدیه دادن
- + دعا کردن
- + نیکي کردن
- + نماز خواندن
- + خوشحال بودن

خب! بالاخره روز عید غدیر چه کار کنیم؟

پیشنهاد اول

صبح از خواب بیدار می شیم. واقعا از صمیم قلب خوشحالیم. به خانواده سلام کرده و عید را تبریک می گیم. بعد تا آخر روز، سعی می کنیم که به سایر اعضا خانواده نیکی کنیم.

پیشنهاد دوم

در تمام طول روز قلبا خوشحالیم. [عیده دیگه!] با هر کس که مواجه می شیم، سعی میکنیم به او کمک کرده و نیکی کنیم. **+** به اقوام نزدیک سر می زنیم و حال و احوال آنان را جویا می شیم.

پیشنهاد سوم

در تمام طول روز قلبا خوشحالیم. [گفتم که عیده!] با هر کس که مواجه می شیم، سعی میکنیم به او کمک کرده و نیکی کنیم. **+** به اعضای خانواده هدیه می دهیم. [لازم نیست هدیه خیلی گرون باشه!]

پیشنهاد چهارم

روزه بگیریم! سخته؟! واقعا سخته؟! خب، ۳ تا پیشنهاد دارم: **اول.** یک ذره به ثواب روزه این روز فکر کن، شاید نظرت عوض شه. **دوم.** سایر اعضای خانواده را تشویق کن تا روزه بگیرن! **سوم.** اگر می دونی که کسی از افراد فامیل روزه می گیره، دعوتش کن برای صرف افطار.

پیشنهاد پنجم

شب قبل از عید همدیگر رو تشویق می کنیم تا فردا همه با هم روزه بگیریم. روزه می گیریم. غسل می کنیم. به اعضای خانواده تبریک می گیم. [برای هر کدومشون یک هدیه خریدیم] به بچه ها [اگر دارین!] عیدی می دیم. تو طول روز هر کسی رو دیدیم، تو انجام کارها بهش کمک می کنیم. بعد از افطار لباس های فاخر [یعنی لباس مهمونی] می پوشیم و می ریم دیدن اقوام. شب هم شام با اعضای خانواده می ریم بیرون! [کباب! پیتزا! شایدم رفتیم پارک!]

خوش به حال اونایی که تو همچین روزی، نجف هستن!

پیشنهاد ششم: زیارت امیرالمومنین علیه السلام.

اگر نجف بودین که خوش به حالتون، خودتون بلدین اونجا چی کار کنین. اما اگر توفیق پیدا نکردین، از دور حضرت را زیارت کنین؛ زیارت امین الله. بقیه رو هم تشویق کنین که تو این روز، حضرت امیرالمومنین علیه السلام را با این زیارت نامه مختصر، زیارت کنن. [مثلا به دوستاتون SMS بزنین.]

خیلی حوصله نداری!

می خوای بدون اینکه از جات تکون بخوری یا روزه بگیری یا غسل کنی، یک کار بزرگ تو این روز انجام بدی؟

پیشنهاد هفتم

به پیامبر صلی الله علیه و آله تبریک بگو!
به امیرالمومنین علیه السلام تبریک بگو!
به امام زمان علیه السلام تبریک بگو!
برای فرج امام زمان علیه السلام هم خیلی دعا کن!

واقعه مهم غدیر خم، از طریق روایات شیعه و سنی، به طور متواتر نقل شده است و در اصل وقوع آن هیچ تردیدی نیست. پس باید به این پرسش پاسخ داد که چه عواملی سبب شد تا پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مردم، بخصوص انصار، بدون توجه به واقعه غدیر خم، در سقیفه اجتماع کردند و اقدام به تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله نمودند؟

عوامل انحراف امت اسلامی از پیام غدیر

حدیث غدیر، از جمله روایات متواتر است^(۱) که شیعه و سنی در اصل آن اتفاق نظر دارند. بر طبق این حدیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال دهم هجری، پس از انجام مراسم حجة الوداع، در روز هجدهم ذی حجه، در مکانی به نام غدیر خم، دستور توقف دادند و پس از قرائت خطبه ای طولانی، فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه» هر کس من مولای او هستم، پس علی نیز مولای اوست.

در تحقق این واقعه مهم هیچ تردیدی وجود ندارد و با توجه به صراحت سخنان رسول گرامی اسلام و قراین بی شمار، بسیار واضح است که مراد از مولا، همان ولی و جانشین است و گمان نمی رود که با وجود آن همه ادله و شواهد روشن، هیچ محقق بی غرض و منصفی، کمترین تشکیکی در این باره بنماید. پس در این جا این سؤال اساسی مطرح می شود که چرا پس از رحلت رسول گرامی اسلام، در حالی که تنها دو ماه و چند روز از واقعه مهم غدیر خم گذشته بود، مردم همه چیز را از یاد بردند؟ و مهم تر از همه، اینکه چرا انصار، که سابقه ای بسیار درخشان در اسلام داشتند و در راه تعالی و پیشرفت اسلام، از بذل جان و مال خویش دریغ نکرده بودند، پیش از همه در سقیفه اجتماع کردند و به دنبال تعیین جانشینی برای پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؟!

از این مهم تر آنکه در بسیاری از روایاتی که از طریق شیعه و سنی نقل شده است: «عباس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله)، در آخرین لحظات حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از آن حضرت می پرسد که پس از آن حضرت، آیا ولایت امر، در خاندان ما می باشد؟ اگر در خاندان ماست این را بدانیم و اگر نیست، درباره ما به دیگران سفارش شود.»^(۲)

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور وحی، علی علیه السلام را به جانشینی خود منصوب کرده اند، دیگر این سؤال، آن هم از طرف نزدیک ترین افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله، چه معنایی می تواند داشته باشد؟

این یک سؤال بسیار مهم و اساسی است که جوابی مستند و قانع کننده می طلبد، و نمی شود فقط با جملاتی شعارگونه و ادبی به آن پاسخ گفت. برای اینکه پاسخی کاملاً مستند به این پرسش داده شود، لازم است با نگاهی گذرا به بعضی از حوادث پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تا ماجرای سقیفه، به ریشه یابی آن بپردازیم.

وقایع پس از بعثت تا غدیر خم

۱. دلایل مهاجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آغاز نبوت خویش، با دشمنان سرسختی از قریش روبه رو گشت، و با آن همه تلاش طاقت فرسایی که انجام داد، فقط موفق شده بود عده اندکی از آنان را به اسلام هدایت کند، که بیشتر این افراد نیز از طبقه ضعیف جامعه بودند و عموم ثروتمندان و زورمداران، با سرسختی و جدیت در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بودند. آنان که در راه سرکوب و ریشه کن کردن این آیین مقدس، از هیچ کوششی دریغ نمی کردند، آن چنان عرصه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ کرده بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای مسلمانان چاره ای جز مهاجرت به سرزمین های دیگر نیافت. پیامبر اکرم در راه تبلیغ دین خدا هرگز کوتاه نیامده بود و از کمترین فرصت ها بیشترین بهره را می برد. در همین راستا در ملاقاتی که با بعضی از بزرگان یثرب (مدینه) داشت، آنان را به اسلام دعوت کرد و آنان نیز اسلام را پذیرفتند و با پیامبر عهد

و پیمانی بستند که به بیعة النسا (بیعت زنان) معروف گشت. شاید دلیل این نامگذاری بدین سبب بود که این بیعت شامل جنگ و قتال نمی شد.^(۳)

مشرکان قریش سرانجام برای ریشه کن کردن اسلام تصمیم به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند، اما پیامبر با وحی الهی از نقشه آنان آگاه شد و تصمیم گرفت تا به طور مخفیانه و شبانه از مکه خارج شود و به سوی مدینه مهاجرت نماید، و برای آن که مشرکان قریش از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه نگردند از علی علیه السلام خواست تا در بستر آن حضرت بخوابد و علی علیه السلام نیز برای حفظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شد تا جان خویش را فدای جان پیامبر کند؛ بنابراین، با آرامش قلبی تمام، در بستر پیامبر خوابید و با ایمان راسخی که داشت، لحظه ای دچار تردید و ترس و وحشت نگردید و خود را در آغوش خطری انداخت که می دانست تا چند لحظه دیگر مورد هجوم نیزه های دشمنان قرار خواهد گرفت.^(۴) پیامبر صلی الله علیه و آله نیز موفق شد در این فرصت، از مکه خارج شود و به سوی مدینه مهاجرت نماید.

[۱] تمام طرق این روایت در کتاب الغدیر، علامه امینی ج ۱ ذکر شده است.
[۲] از طریق شیعه در الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۴ و از طرق اهل سنت در کتب الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴۵ / الامامه و السیاسة، ص ۲۱ / السقیفه و فذک، ص ۴۵ / تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.
[۳] السیره النبویه، ج ۲، ص ۷۳.
[۴] تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۷۲ / التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۵۰.

۲. حوادث پس از مهاجرت و نقش انصار در حمایت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در هر صورت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه مهاجرت نمود. پس از مهاجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه، انصار استقبال شایانی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و دیگر مهاجران نمودند و حاضر شدند در راه حمایت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و دین خدا، در مقابل سرسخت‌ترین و کینه‌توزترین دشمنان، یعنی مشرکان قریش، بایستند و انصافاً در این راه از هیچ کوشش و ایثاری دریغ نورزیدند. قرآن کریم نیز در سوره حشر،^(۵) به ایثار و فداکاری آنان اشاره می‌کند و آن را می‌ستاید.

پس انصار در راه حمایت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حاضر شدند تا برای پیشرفت اسلام، پنجه در پنجه مشرکان قریش بیندازند و خود را درگیر جنگ‌هایی سخت و خونین با آنان نمایند. این گروه در نخستین درگیری با مشرکان قریش، در جنگ بدر - که جنگی نابرابر بود - موفق شدند حدود ۷۰ تن از مشرکان قریش را به هلاکت برسانند که عموماً از سران قریش بودند.^(۶) همچنین ۱۴ تن از مسلمانان در این ننگ به شهادت رسیدند که ۸ تن آنان از انصار بودند.^(۷)

پس از جنگ بدر، طولی نکشید که جنگ اُحد پیش آمد. در این جنگ نیز مسلمانان موفق شدند ۲۳ تن از مشرکان را به هلاکت برسانند، ولی سهل‌انگاری عده‌ای از مسلمانان که بر روی تپه عَیْنِ مستقر بودند، سبب شد تا حدود ۷۰ تن از مسلمانان به شهادت برسند.^(۸) به طور معمول در فاصله بین جنگ‌های بزرگ،

سرایا و غزوات دیگری نیز پشت سر هم اتفاق می‌افتاد.

سپس در سال پنجم هجری،^(۹) تمام دشمنان اسلام، دست به دست هم دادند و با ده هزار نیرو و به منظور ریشه‌کن کردن اسلام، مدینه (موطن انصار) را مورد محاصره قرار دادند، به گونه‌ای که ترس و وحشت مدینه را فرا گرفته بود. این جنگ که جنگ خندق یا احزاب نامیده شد، با رشادت و شجاعت مولا علی علیه‌السلام که با ضربتی تاریخی، عمرو بن عبدود، قهرمان عرب را به هلاکت رساند، به نفع مسلمانان تغییر کرد و سرانجام به خاطر طوفان و بارش شدید باران، ترس و وحشت فراوانی در دل مشرکان افتاد و آنان از محاصره مدینه دست کشیدند.^(۱۰)

مجموع، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از مهاجرت به مدینه، در طول این ۱۰ سال، درگیر ۷۴ جنگ، اعم از غزوه و سریه شدند،^(۱۱) که در این نبردها انصار نقش بسیار مهمی داشتند و می‌توان گفت: موفقیت و گسترش اسلام در سایه کمک‌های انصار بود و در اصل، به خاطر همین کمک‌ها و نصرتی که آنان در راه پیشرفت اسلام نمودند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنان را انصار نامید.

تعداد مسلمانان روزبه روز افزایش می‌یافت. در این میان، بعضی واقعا به حقانیت اسلام پی می‌بردند و مسلمان می‌شدند، ولی عده‌ای نیز بودند که به دلیل قدرت یافتن اسلام و یا به دلیل منافعی که مسلمان شدن برایشان داشت، مسلمان می‌شدند. سرانجام در سال هشتم هجری مکه به دست مسلمانان فتح شد و اسلام در جزیره‌العرب

گسترش یافت. اهل مکه که در برابر عظمت سپاهیان اسلام شگفت‌زده شده بودند، چاره‌ای جز مسلمان شدن نداشتند.^(۱۲) در این زمان تعداد مسلمانان از لحاظ کمی به اوج خود رسیده بود، ولی از لحاظ کیفی وضع خوبی نداشت و به غیر از عده‌ای که از عمق وجودشان به اسلام ایمان آورده بودند و در برابر فرمان خدا و رسولش مطیع محض بودند، تعداد زیادی از آنان را می‌توان مسلمان مصلحتی دانست.

با افزایش تعداد مسلمانان، انصار دیگر تنها گروه مسلمان جزیره‌العرب نبودند، بلکه فقط تعدادی اندک بودند که در میان جمعیت عظیمی از مسلمانان قرار داشتند، اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همواره از انصار قدردانی می‌کردند و آنان را مورد حمایت بی‌دریغ خویش قرار می‌دادند، زیرا آنان در حمایت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن لحظات سخت، از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکرده بودند و نیز این افراد عموماً اسلام و ایمانشان ریشه‌دار بود، چون سال‌ها در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از تعالیم آن حضرت بهره‌مند شده بودند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در اواخر عمر شریفشان سفارش‌های اکیدی درباره انصار می‌نمودند، چنان‌که در این‌باره فرمودند: اَنَّهُمْ كَانُوا عَيْتِي الَّتِي اُوْتِيَ الْبَيْتُ فَاحْسِنُوا اِلَيْ مُحَمَّدٍ وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئَتِهِمْ؛^(۱۳) «انصار موضع اطمینان و من بودند که من بدان پناهنده شدم، پس به نیکوکار ایشان نیکی کنید و از بدکارانشان درگذرید.» انصار نیز به این عنایت‌ها و حمایت‌هایی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از آنان می‌کرد بسیار دلگرم بودند.

[۱۰]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰.

[۱۱]. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۵ و ۶ (تعداد غزوات ۲۷ و تعداد سرایا ۴۷).

[۱۲]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰ (و اسلمت قریش طوعا و کرها).

[۱۳]. السيرة النبوية، ج ۴، ص ۳۰۰ / الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۵۰ و ۲۵۱ / انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۲۱ / نهج البلاغه، خطبه ۶۸، ص ۵۲.

[۵]. حشر: ۹.

[۶]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵ - ۴۶.

[۷]. الكامل فی التاريخ، ج ۱، ص ۵۳۹.

[۸]. تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۸.

[۹]. الكامل فی التاريخ، ج ۱، ص ۵۶۸.

چگونگی ابلاغ وحی درباره جانشینی حضرت

علی علیه السلام

پس از نازل شدن سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ...»^(۱۴) سخنانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده شد که خبر از نزدیک بودن وفاتش می داد؛^(۱۵) همچنین در حجة الوداع، در بعضی از سخنانش به صراحت و در بعضی دیگر با تلویح، نزدیک بودن وفات خود را اعلان می نمود.^(۱۶) این مطلب به طور طبیعی می توانست این سؤال را در اذهان ایجاد کند که پس از پیامبر چه کسی زمام امور مسلمانان را به دست می گیرد و چه خواهد شد؟ ظاهراً هر حزب و گروهی مایل بود که خلیفه رسول خدا از میان آنان باشد و شاید خود را سزاوارتر نسبت به این امر می پنداشتند و به آن می اندیشیدند.

اگرچه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره لیاقت و جانشینی علی علیه السلام در مجالس و محافل مختلف سخن به میان آورد،^(۱۷) ولی این سخنان عموماً در اجتماعات بسیار محدودی مطرح شده بود، اما در غدیر خم، این وحی الهی بود که به همه توهمات پایان داد و پیامبر صلی الله علیه و آله را مکلف ساخت تا علی علیه السلام را به جانشینی منصوب و معرفی کند. پس از نزول وحی، پیامبر اکرم به دنبال یافتن فرصت مناسبی بود تا آن را به مردم ابلاغ کند، اما با توجه به شناخت و بصیرتی که پیامبر صلی الله علیه و آله از جامعه مسلمانان آن زمان داشت، اوضاع را برای ابلاغ این وحی مناسب تشخیص نمی داد و سعی می کرد تا زمینه را آماده سازد و یا فرصت مناسب تری برای این امر پیش آید تا بتواند وحی الهی را به مردم ابلاغ کند. البته باید به این نکته توجه داشت که وحی الهی، به طور کلی مسئله جانشینی علی علیه السلام را مطرح کرده بود و چگونگی ابلاغ آن در اختیار خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود.^(۱۸) پس مطلبی که در بعضی از روایات^(۱۹) ذکر شده مبنی بر تأخیر پیامبر صلی الله علیه و آله در ابلاغ وحی، هرگز به معنی کوتاهی پیامبر صلی الله علیه و آله در ابلاغ وحی نیست؛ چنانکه شیخ مفید نیز در این باره می گوید: «قبلاً وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بود، ولی وقت ابلاغ آن معین نگردیده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال یافتن وقت مناسبی برای آن بود، و هنگامی که به غدیر خم رسیدند آیه تبلیغ نازل شد.»^(۲۰)

این مطلب که قبلاً بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی نازل شده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ آن را به وقت مناسب تری

هر حزب و گروهی
مایل بود که خلیفه
رسول خدا از میان آنان
باشد
آنان خود را نسبت به
این امر سزاوارتر
می پنداشتند و به آن
می اندیشیدند.

موکول می کرد، به وضوح از خود آیه تبلیغ،^(۲۱) قابل فهم است؛ زیرا این آیه می فرماید: «ای رسول! آنچه که بر تو نازل شده بود را ابلاغ کن» و سپس تهدید می کند که «اگر این کار را انجام ندهی رسالتش را انجام نداده ای.» پس می بایست قبلاً بر آن حضرت مطلبی نازل می شد، تا در این آیه بفرماید: «آنچه بر تو نازل شده بود را ابلاغ کن» و از تهدیدی که در آیه وجود دارد نیز می توان فهمید که پیامبر صلی الله علیه و آله بنا به علی، ابلاغ آن را به بعد موکول می نمود. این آیه سپس می فرماید: «وَاللَّهُ بِعَصْمِكَ مِنَ النَّاسِ»؛ و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد.

با دقت در این آیه، و روش پیامبر صلی الله علیه و آله در ابلاغ وحی، این پرسش مطرح می گردد که در جامعه اسلامی آن زمان چه می گذشت و چه جوی در میان مسلمانان حاکم بود که سبب شد تا پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ وحی را به زمانی دیگر موکول کند؟ اگر به این پرسش به خوبی پاسخ داده شود، می تواند بسیاری از ابهامات موجود در این زمینه را برطرف سازد و ما را به موقعیت اجتماعی و سیاسی مسلمانان در آن زمان واقف گرداند.

اکنون در پاسخ به این پرسش، نکات قابل توجهی از مسائل سیاسی - اجتماعی آن زمان را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱. وجود تعداد بسیاری تازه مسلمان:

اگرچه تعداد مسلمانان در اواخر دوران رسالت به اوج خود رسیده بود، ولی بیش تر این تعداد را تازه مسلمانان تشکیل می دادند که البته باید گفت: کم نبودند کسانی که از ایمانی مستحکم و استوار برخوردار بودند، ولی این تعداد در برابر جمعیت عظیم مسلمانان چندان زیاد نبودند، و بیشتر این تازه مسلمانان، از ایمان عمیق و ریشه داری بهره مند نبودند.^(۲۲) چون عده ای به خاطر منافعی که مسلمان شدن برایشان داشت، اسلام را پذیرفتند و عده ای دیگر، چون در اقلیت قرار گرفته بودند، به ناچار اسلام اختیار کردند و بعضی دیگر نیز که تا آخرین حد ممکن، در برابر اسلام ایستادگی کرده بودند و دیگر توان مقابله با اسلام را نداشتند، شیوه دیگری را برگزیدند که از آن جمله، می توان از ابوسفیان و اطرافیانسان که جزو طلقاء در فتح مکه بودند، نام برد. بدیهی است ابلاغ چنان امر عظیمی در میان این جمعیت، مشکلاتی را به همراه خواهد داشت.

[۱۴]. نصر: ۱.
[۱۵]. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.
[۱۶]. همان، ص ۱۸۱.
[۱۷]. مانند حدیث طائر، منزلة و...
[۱۸]. المیزان، ج ۶، ص ۴۴.
[۱۹]. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۰ / بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۶۵ / جامع الاخبار، ص ۱۰.
[۲۰]. الارشاد (مفید)، ج ۱، ص ۱۷۵.
[۲۱]. مائده: ۶۷.
[۲۲]. به دلیل روایاتی که می گویند: مردم پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند؛ همانند روایتی که ابن اسحاق نقل می کند که «رتد العرب» (السیرة النبویه، ج ۴، ص ۳۱۶)

۲. وجود منافقان در میان مسلمانان

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در طی سال‌های رسالتش، وجود منافقان در میان مسلمانان بود. این گروه که در ظاهر مسلمان بوده، ولی در باطن هیچ اعتقادی به اسلام نداشتند، در فرصت‌های مناسب، ضربه خویش را به اسلام وارد می‌ساختند و سبب گمراهی دیگران نیز می‌شدند.

قرآن کریم، در سوره‌های متعددی، همچون بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، عنکبوت، توبه، احزاب، فتح، حدید، حشر و منافقون به این مسئله پرداخته است و با شدیدترین عبارات از آنان سخن گفته است. در مجموع ۳۷ مرتبه فقط از ریشه کلمه نفاق در قرآن استفاده شده است.

این افراد که در جنگ احد، یک سوم مسلمانان را به خود اختصاص داده بودند، به سرکردگی عبدالله بن ابی از جنگ کناره گرفتند و سبب تفرقه در سپاه اسلام شدند که سوره منافقون در شأن این افراد نازل شده است.^(۲۳) اکنون جا دارد که این مسئله را مطرح کنیم که در زمانی که اسلام طرفداران چندانی نداشت و از اقتدار چندانی نیز بهره‌مند نبود و انگیزه چندانی نیز برای پنهان کردن اعتقادات نبود، این گروه، یک سوم مسلمانان را تشکیل می‌دادند، حال معلوم است که در زمان اقتدار کامل اسلام و فراگیر شدنش، این تعداد به چه میزان زیادی می‌توانست افزایش یابد.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همواره با این گروه مشکل داشت، اینان به یقین در حجة‌الوداع نیز همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند و از لحاظ فکری نیز معلوم بود که این افراد هرگز راضی به جانشینی علی نخواهند شد و به توطئه می‌پردازند و جامعه اسلامی را به هرج و مرج می‌کشاند و به این سبب، اصل اسلام و قرآن به خطر می‌افتد، پس جا دارد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این امر نگران و خائف باشد.

اصل وجود منافقان، تا آخرین لحظات حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، امری غیرقابل انکار است، حتی عمر پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، وفات یافتن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را انکار می‌کرد، می‌گفت: «گروهی از منافقان گمان می‌کنند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرده است.»^(۲۴) همچنین بعضی از نقل‌های تاریخی، انی را که نسبت به امیر بودن اسامه به خاطر جوان بودنش اعتراض می‌کردند، «گروهی منافق» ذکر کرده‌اند.^(۲۵)

این جماعت، در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از خطرناک‌ترین دشمنان آن حضرت به شمار می‌آمدند، اما معلوم نشد که پس از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینی خلفای سه‌گانه، چگونه این گروه به یکباره محو شدند و دیگر مشکلی برای حاکمان به شمار نمی‌آمدند! آیا این جماعت پس از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همگی برگشته و یکباره مسلمان شده بودند؟! یا این که با آنان مصالحه شده بود؟! و یا این که کسانی بر سر کار آمده بودند که دیگر مشکلی با آنان نداشتند!

۳. کینه‌توزی بعضی نسبت به علی علیه‌السلام

یکی از خصلت‌های بارز عرب کینه‌توزی است.^(۲۶) با توجه به سابقه علی علیه‌السلام در نگرهای متعدد، و افرادی که در آن جنگ‌ها به دست علی علیه‌السلام کشته شده بودند، و در این زمان، اقوام همان افراد، جزو جمعیت عظیم مسلمانان بودند، بدیهی است که این افراد کینه‌ای دیرینه از علی علیه‌السلام در دل خود داشته باشند و هرگز راضی به جانشینی او نباشند.

تصور این که این افراد دیگر مسلمانان شده بودند و گذشته‌ها را فراموش کرده بودند، ناشی از عدم شناخت خوی عربی، بخصوص عرب آن زمان است. به عنوان نمونه: وقتی سوره منافقون نازل شده بود و عبدالله بن ابی (رئیس منافقان) رسوا گشت، پسر عبدالله بن ابی از پیامبر خواست تا

خودش، پدرش را به هلاکت برساند. وی گفت: نمی‌خواهم دیگری او را به قتل برساند، تا من کینه او را در دل بگیرم.^(۲۷)

اسلام، نمونه‌های بسیاری در این باره می‌توان یافت، ولی کافی است در همین یک نمونه، تأمل شود تا معلوم گردد چگونه یک فرد حاضر است تا با دست خویش پدرش را به قتل برساند، ولی حاضر نیست دیگران این کار را انجام دهند، تا مبادا کینه دیگران را در دل بگیرد. پس با این مطلب می‌توان فهمید که چرا عده‌ای، کینه علی علیه‌السلام را در دل داشتند.

۴. وجود تفکرات جاهلی مبنی بر جوان بودن علی علیه‌السلام

عده‌ای به خاطر طرز تفکر جاهلی، هرگز حاضر به اطاعت از یک جوان کم سن و سال نبودند و حتی صرف امارت یک جوان را برای خود ننگ می‌دانستند. به عنوان نمونه، ابن عباس می‌گوید: در زمان خلافت عمر، روزی با عمر می‌رفتم، او به من رو کرد و گفت: «او (علی) از همه مردم نسبت به این امر سزاوارتر بود، اما ما از دو چیز می‌ترسیدیم: یکی این که او کم سن بود و دیگر این که به فرزندان عبدالمطلب علاقه‌مند بود.»^(۲۸) نمونه دیگر: پس از کشتادن علی علیه‌السلام به مسجد برای بیعت با ابوبکر، ابوعبیده وقتی دید علی علیه‌السلام هرگز حاضر نیست تا با ابوبکر بیعت کند، رو به علی علیه‌السلام کرد و گفت: «تو "کم سن" هستی و اینان مشایخ قوم تو هستند و تو، همانند آنان شناخت و تجربه نداری، پس با ابوبکر بیعت کن و اگر عمرت باقی باشد، به خاطر فضل و دین و علم و فهم و سابقه قرابت، سزاوار این امر هستی.»^(۲۹) پس اگرچه علی را شایسته این امر، و یا حتی سزاوارتر از همه می‌دانستند، ولی نمی‌توانستند قبول کنند که یک جوان بر آن‌ها امیر باشد.

[۲۷]. تفسیر الطبری، ج ۱۴، جزء ۲۸، ص ۱۴۸ (حدیث ۲۶۴۸۲)

[۲۸]. السقیفه و فدک، ص ۵۲ و ۷۰.

[۲۹]. الامامة و السياسة، ص ۲۹.

[۲۳]. فاسیر شیعه و سنی این مطلب را بیان کرده‌اند.

[۲۴]. انساب‌الاشراف، ج ۲، ص ۷۴۲.

[۲۵]. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۸۴ / الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵.

[۲۶]. تاریخ ادبیات عرب، ص ۳۵ (مبحث روان‌شناسی فردی)

این موضوع را در لشکر اسامه بن زید، هم می توان دید: وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله اسامه جوان را به سرپرستی سپاهی برگزید که مشایخ قوم نیز در آن بودند، عده ای نسبت به این انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض کردند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از این اعتراض باخبر شد، غضبناک شد و بر منبر رفت و فرمود: شما قبلاً درباره پدرش نیز اعتراض کرده بودید، در حالی که هم او و هم پدرش لیاقت امارت داشته و دارند.^(۳۰)

البته از جهتی می توان ریشه این امر را در حسادت دانست، چون این عده، وقتی می دیدند یک جوان، مانند علی علیه السلام این همه لیاقت و شایستگی دارد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از محبوبیت بسیاری برخوردار است، و همین فرد، پس از رسول خدا امیر آنان خواهد بود، به شدت نسبت به آن حضرت حسادت می ورزیدند.

۵. نداشتن انقیاد کامل گروهی از مسلمانان در برابر دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله

در میان مسلمانان افرادی بودند که اطاعت آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله مشروط بود؛ یعنی تا زمانی که اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله ضرری برایشان نداشت، حرفی نداشتند، ولی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله دستوری می داد که باب میل آنان نمی بود و یا آنان با عقل قاصر خود، قادر به درک آن نمی بودند، اقدام به مخالفت آشکار یا پنهان می نمودند. نمونه آن، مخالفت عده ای از مسلمانان در انجام بعضی از مراسم حجة الوداع است: پیامبر صلی الله علیه و آله در حین مراسم حج فرمودند: هرکس با خودش قربانی ندارد حجش را به عمره تبدیل کند و آنان که قربانی همراه دارند بر احرام خویش باقی باشند. عده ای اطاعت نمودند و عده ای دیگر مخالفت کردند،^(۳۱) که یکی از آن مخالفان، شخص عمر بود.^(۳۲)

از دیگر شواهد این مطلب می توان به اعتراض عمر در صلح حدیبیه اشاره کرد.^(۳۳) نمونه دیگر، اعتراض عده ای از مسلمانان به انتخاب اسامه، به فرماندهی سپاه بود،^(۳۴) که

نه تنها به آن اعتراض کردند، بلکه از همراهی با سپاه نیز امتناع می کردند؛ یعنی با این که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور اکید می دادند که مهاجران و انصار باید به همراه لشکر اسامه از مدینه خارج شوند، با این وجود، افرادی از همین به اصطلاح سران مهاجر از این امر سرپیچی می کردند و به بهانه هایی، لشکر اسامه را همراهی نمی کردند،^(۳۵) تا آنجا که دیگر پیامبر لعنت کردند کسانی را که از این امر تخلف نمایند و لشکر اسامه را همراهی نکنند.^(۳۶) نمونه دیگر آن، در آخرین لحظات حیات رسول گرامی اسلام اتفاق افتاد و آن ماجرای کتابت بود:^(۳۷) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: وسایل کتابت بیاورید تا مطلبی را مکتوب کنم که هرگز پس از آن، گمراه نگردید، ولی عمر گفت: «پیامبر هذیان می گوید!» برخی از همین روایات می گوید: بعضی از حاضران در آن مجلس می گفتند: کلام همان است که رسول خدا فرمود، و بعضی دیگر می گفتند: حرف، حرف عمر است.^(۳۸) که این امر نشانگر آن است که عمر و عده ای، از فرمان رسول خدا تمرد نمودند و حتی بر پیامبری که قرآن به صراحت می گوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^(۳۹) تهمت هذیان زدند! با توجه به مطالب گذشته، در مجموع می توان فهمید که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ وحی را به فرصتی دیگر موکول می نمود؛ زیرا با توجه به شناخت دقیقی که پیامبر صلی الله علیه و آله از احوال مسلمانان داشتند، احتمال «تمرد آشکار» می دادند؛ یعنی می دانستند که اگر علی علیه السلام را به جانشینی خود معرفی کنند، عده ای «به طور علنی» در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله می ایستند و هرگز به این امر راضی نمی شوند؛ ولی وحی الهی در قسمت آخر آیه تبلیغ به پیامبر صلی الله علیه و آله اطمینان داد که: «خداوند تو را از مردم مصون نگاه می دارد»؛ یعنی تو را از شر مردم، و مخالفت علنی مردم محافظت می نماید. مؤید این مطالب روایتی است که در تفسیر عیاشی از جابر بن عبدالله و ابن عباس نقل شده است: «...فَتَخَوَّفَ

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اوضاع و احوال مسلمانان شناخت دقیقی داشتند.

ایشان می دانستند اگر دوباره حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کنند، احتمال «تمرد آشکار» وجود دارد؛ یعنی عده ای «به طور علنی» در مقابل ایستاده و هرگز به این امر راضی نمی شوند!

[۳۰]. السیرة النبویة، ج ۴، ص ۲۹۹ و ۳۰۰ / الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۲۴۹ / تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳ / الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵.
[۳۱]. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۸۷ / الارشاد، ج ۱، ص ۱۷۴.
[۳۲]. الارشاد، ج ۱، ص ۱۷۴.
[۳۳]. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳۴.
[۳۴]. السیرة النبویة، ج ۴، ص ۲۹۹ و ۳۰۰ / الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۰.

[۳۵]. الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.
[۳۶]. السقیفه و فذک، ص ۷۴ و ۷۵.
[۳۷]. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴۴ / انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۳۸ / تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۲.
[۳۸]. السقیفه و فذک، ص ۷۳.
[۳۹]. نجم: ۳ «و هرگز از روی هوا سخن نمی گوید».

رسولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ان يقولوا: حامىِ ابنِ عَمَّةٍ وَ أَنْ تَطْعُوا فِي ذَلِكَ عَلَيْهِ»^(۴۰) یعنی: «پیامبر خوف این داشتند که مردم بگویند: از پسر عمویش پشتیبانی کرد و بدین خاطر بر پیامبر صلی الله علیه و آله طغیان کنند.»^(۴۱)

با این تقریری که نمودیم، این اشکال نیز جواب داده می شود که اگر منظور آیه درباره ولایت علی علیه السلام است و خداوند به پیامبرش وعده امان از شر مردم را داده است، پس چرا علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به خلافت نرسید؟ مگر می شود وعده الهی عملی نگردد؟!^(۴۲)

پاسخ آن، همان است که وحی الهی وعده کرده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را از طغیان و مخالفت علنی مردم در امان نگه دارد و همین امر نیز واقع شد، همان گونه که روایات غدیر خم بر آن شهادت می دهند.

علاوه، این آیه می فرماید: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ خداوند تو (پیامبر) را از مردم مصون نگه می دارد، که منظور همان است که پیش از این گفته شد؛ یعنی خداوند پیامبرش را از مخالفت علنی مردم در امان نگه می دارد و نفرموده است «وَاللَّهُ يَعْصِمُهُ مِنَ النَّاسِ»؛ یعنی نفرموده که (علی) را از مردم مصون نگاه می دارد، تا این کلام را وعده ای الهی برای به خلافت رسیدن ظاهری علی علیه السلام بدانیم.

تلاش های پنهان و آشکار پس از غدیر خم به منظور کنار گذاشتن اهل بیت علیهم السلام

واقعه غدیر خم، تکلیف مسلمانان و جامعه اسلامی را به روشنی مشخص کرده بود؛ آنان که مطیع اوامر خدا و رسولش بودند، از جان و دل آن را پذیرفتند و آنان که در باطن با این

امر مخالف بودند، در آن فرصت، توان مخالفت و طغیان نداشتند و در ظاهر، همگی این امر را پذیرفتند و جانشینی علی علیه السلام را به او تبریک گفتند. در این باره جمله معروف ابوبکر و عمر «بِخِ بَيْتِ لِكَ يَابِنِ ابِي طَالِبٍ»^(۴۳) نمونه ای از این پذیرش عمومی است.

اما آنان که با جانشینی علی علیه السلام مخالف و در آرزوی به دست گیری حکومت بودند، اگرچه در ظاهر آن را پذیرفتند، ولی در باطن سخت ناراحت بودند و اقدام به کارهای مخفیانه و زیرزمینی می نمودند، تا علی علیه السلام را کنار زده و خود زمام امور را به دست گیرند. شواهد بسیاری بر این مطلب دلالت دارد که در اینجا به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

اول: شواهد عمومی

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از واقعه غدیر خم، مکرر جانشینی علی علیه السلام و فضایل او را گوشزد می نمود و همواره درباره اهل بیت سفارش می کرد و در سخنانش مردم را از خطرات احتمالی پس از خود آگاه می کرد و با آنان اتمام حجت می نمود. یکی از نمونه های بارز این مورد، حدیثی است که بیشتر کتب تاریخی و روایی شیعه و سنی آن را نقل کرده اند، که پیامبر صلی الله علیه و آله در اواخر حیات خود فرمودند: «اَقْبَلْتُ الْفِتْنَ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ»^(۴۴) «فتنه ها، همچون پاره های شب ظلمانی پی در پی در می رسند.» بسیاری از این روایات می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را در آن شب های آخر، که برای استغفار اهل بقیع رفته بودند، فرموده اند.

به راستی چه اتفاقی در درون جامعه اسلامی افتاده بود و چه امری در حال شکل گیری بود که چنین سخنان جگرسوزی از پیامبر شنیده می شد؟ آن هم در آخرین لحظات عمر شریفشان و پس از آن همه رنج ها و کوشش های طاقت فرسا که برای هدایت مردم و تشکیل جامعه ای بر اساس قوانین پاک الهی انجام داده بودند. با شنیدن این جملات از پیامبر صلی الله علیه و آله در آن لحظات آخر، حزن و اندوه، وجود یک مسلمان را فرا می گیرد و آهی سرد از نهادش برمی خیزد که چرا نگذاشتند پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پس از آن همه رنج ها، لااقل با اطمینان خاطر از امت خویش به سوی پروردگارش رهسپار شود؟

این سخنان از پیامبر اکرم، به صراحت بیان کننده فعالیت های زیرزمینی عده ای برای انحراف جامعه اسلامی از مسیر

اصلی اش می باشد و خبر از فتنه هایی پی در پی می دهد که در میان مسلمانان، در حال واقع شدن بود. پس جا دارد این پرسش مطرح گردد که فتنه گران چه کسانی بودند و چه هدف هایی در سر داشتند؟ در اینجا، بنا داریم تا با استناد به متون تاریخی و روایی، این فتنه گر ها را معرفی نماییم.

دوم. تلاش های بنی امیه و همفکران آنها

فرزندان امیه، همواره خود را در ریاست بر عرب، سزاوارتر از همه، می دانستند و در این باره، پیوسته با فرزندان هاشم در نزاع بوده اند و به همین خاطر پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به شدت با او مقابله می کردند و تا جایی که می توانستند علیه پیامبر اکرم توطئه نموده و جنگ به راه می انداختند. اما سرانجام با ذلت و خواری تن به شکست داده و مجبور به پذیرش اسلام شدند، ولی هرگز از خیال ریاست بر عرب بیرون نیامده بودند.

این گروه به خوبی می دانستند تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله زنده است جایی برای تحقق آمال و آرزوهایشان وجود نخواهد داشت، پس معلوم بود که آنان در فکر پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. اما از آنجا که از جهت اسلامی، هیچ اعتباری در میان مسلمان نداشتند، می دانستند که به دست گیری حکومت، بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله کاری نشدنی است. در نتیجه، آنان می بایست برنامه ای درازمدت، برای به دست گیری حکومت تنظیم می کردند و تاریخ گواه آن است که چنین نیز کردند. این مطلب یک ادعای صرف نیست و شواهد بسیاری بر آن دلالت دارد که بدین شرح است:

۱. دینوری^(۴۵) و جوهری^(۴۶) نقل کرده اند: در حالی که عده ای در سقیفه با ابوبکر بیعت کرده بودند، «بنی امیه گرد عثمان بن عفان

جمع شده بودند و بر خلافت او اتفاق داشتند.»^(۴۷) این خود شاهد بزرگی است بر این که بنی امیه فکر به دست آوردن حکومت بودند و عثمان را که تقریباً از چهره‌های مثبت بنی امیه بود و بر خلاف دیگر افراد بنی امیه، از سابقه سویی برخوردار نبود، علم کردند، زیرا او را در آن شرایط، بهترین فرد برای این امر می‌دانستند. اگرچه به نظر ما، این امر در آن زمان، چندان جدی نبود و بیشتر می‌توان آن را یک مانور سیاسی دانست که زمینه را برای آنان آماده می‌کرد. شاهد این مطلب آن است که عمر پس از دیدن این صحنه، یعنی اجتماع بنی امیه در گرد عثمان، به آنان رو کرد و گفت: چرا چنین کردید، بیاید و با ابوبکر بیعت کنید! در این جمع، نخست عثمان برخاست و با ابوبکر بیعت کرد و سپس بنی امیه همگی با ابوبکر بیعت کردند.^(۴۸)

۲. جوهری روایت کرده است: «هنگامی که با عثمان بیعت شد، ابوسفیان گفت: این امر (حکومت) در قبیله تیم قرار گرفته بود، اما تیم را چه به این امر، سپس به قبیله عدی منتقل شد پس چه دورتر و دورتر گشت، سپس به جایگاهش بازگشت و در مکانش مستقر شد، پس آن را محکم بگیرید!»^(۴۹) این روایت آن چنان گویاست که دیگر احتیاج به توضیح ندارد.

در اینجا این پرسش مطرح می‌گردد که اگر چنین است، پس چرا ابوسفیان در ابتدا با ابوبکر بیعت نکرد و به سوی علی علیه السلام رفت و اعلان آمادگی نمود که اگر علی علیه السلام بخواهد، علیه ابوبکر مدینه را پر از لشکر نماید؟^(۵۰)

پاسخ می‌گوییم: بعضی این مطلب را به تعصبات قبیله‌ای منسوب کرده و گفته‌اند ابوسفیان به خاطر تعصبات قبیله‌ای، اقدام به چنین کاری کرده بود^(۵۱) که در بدو امر این مطلب موجه می‌نماید، ولی به نظر می‌رسد علت این امر چیز دیگری بوده است و آن این که ابوسفیان یکی از چهره‌های تیزهوش و زیرک بنی امیه بود، و به یقین از این کار اهداف بلندتری را دنبال می‌کرد.

به احتمال قوی منظور وی از این کار، دستیابی به چند چیز بود، یکی این که با مخالفت خویش در امر

بیعت با ابوبکر، خواستار امتیازاتی از آنان بود و دیگر این که اگر موفق می‌شد علی علیه السلام را به جنگ مسلحانه با ابوبکر بکشاند، برنده این درگیری بنی امیه و شخص ابوسفیان بود، زیرا وی می‌خواست آن دو گروه را به جان هم بیندازد و هر دو را تضعیف کند و جایگاه بنی امیه را مستحکم نماید و یا لاقلاً به خاطر مخالفتش با ابوبکر می‌توانست او را مجبور به دادن امتیازاتی کند، و به واقع، در این امر نیز موفق شده بود، چون هم از جهت مالی سود برد، زیرا بنا به روایتی، پس از بازگشت ابوسفیان از سفر جمع‌آوری زکوات، ابوبکر به پیشنهاد عمر و به منظور پیش‌گیری از شرارت او، همه آن اموال را به او داد و او نیز از این کار راضی شد.^(۵۲) علاوه بر این موفق شده بود وعده امارت را برای پسرش معاویه، به دست آورد.^(۵۳)

با این توضیح، خوب می‌توان فهمید که چرا علی علیه السلام با پیشنهاد ابوسفیان مخالفت کرد و در واقع او را از خود طرد نمود و فرمود: «به خدا قسم تو از این کار منظوری جز فتنه نداری و همواره بدخواه اسلام بوده‌ای، ما احتیاج به خیرخواهی تو نداریم.»^(۵۴) از مضمون سخنان علی علیه السلام می‌توان فهمید که منظور ابوسفیان، به راه انداختن توطئه‌ای دیگر بوده و مسئله تعصب قبیله‌ای نبوده است.

از بیش‌تر روایاتی که در این باره ذکر شده، فهمیده می‌شود که در میان بنی امیه، فقط شخص ابوسفیان، مخالف بیعت با ابوبکر بوده و حتی به جمع بنی امیه در مسجد رفته بود و آن‌ها را به قیام علیه ابوبکر دعوت کرده بود، ولی هیچ‌یک از آنان به او جواب مثبت ندادند.^(۵۵)

از این ماجرا می‌توان فهمید که این مخالفت و دعوت به قیام، یک ظاهر سازی بیش نبوده است، زیرا اطاعت بنی امیه از ابوسفیان و موقعیت بارز او در میان آنان، غیر قابل انکار است و ممکن نبود بنی امیه، روی ابوسفیان را بر زمین بگذارند و به او جواب منفی بدهند. این امر را می‌توان از کلمات ابوسفیان خطاب به علی علیه السلام فهمید: زیرا وی در آن سخنان، با پشت گرمی بسیاری سخن از پر

کردن مدینه از لشکر می‌کرد،^(۵۶) و از نوع پاسخ علی علیه السلام، به وی، می‌توان جدی بودن ابوسفیان در این ادعا را استنباط کرد.

پس می‌توان نتیجه گرفت، بنی امیه می‌دانستند بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، زمینه آن قدر آماده نیست که آنان بتوانند بر سر کار آیند، پس هدفشان از آن سرو صداها، آماده کردن زمینه و برداشتن گام اول برای رسیدن به حکومت بوده است، و در واقع، با خلافت ابوبکر - به عنوان پلی برای انتقال قدرت از بنی هاشم به بنی امیه - کاملاً موافق بودند و حتی با آنان همکاری می‌کردند.

اگرچه اثبات این همکاری، با توجه به تحریف‌های تاریخی بسیار مشکل است، ولی بعضی از قرائن بر این مطلب دلالت دارد؛ مانند این که در روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، عمر با قاطعیت فوت پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار می‌کرد تا وقتی که ابوبکر رسید و عمر با شنیدن آیه‌ای از قرآن از زبان ابوبکر، خبر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت.^(۵۷) مشخص بود که هدف عمر، کنترل اوضاع تا رسیدن ابوبکر بود. اما جالب آن است که عمر، تنها فرد منکر رحلت پیامبر نبود، بلکه عثمان نیز مدعی شده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله نمرده است و مانند عیسی بن مریم به آسمان رفته است.^(۵۸) این هماهنگی‌ها نشانگر احتمال توافق‌های پنهانی میان آنان است.

خلاصه آن که، تلاش بنی امیه برای به دست‌گیری حکومت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، امری مسلم است و این امر، برای افراد آگاه آن زمان، همانند انصار به خوبی آشکار بود، چنان که حباب بن منذر در سقیفه خطاب به ابوبکر گفته بود: ما درباره شما چندان حرف نداریم، ولی از این می‌ترسیم که پس از آن، کسانی بر سر کار آیند که ما پدران و برادرانشان را به هلاکت رسانندیم.^(۵۹) باید گفت: قا، که او چه خوب فهمیده بود و چه درست پیش‌بینی نموده بود.

البته غیر از بنی امیه، بنی زهره نیز برای به دست‌گیری حکومت تلاش می‌کردند و آن‌ها نیز بر سعد و عبدالرحمان بن عوف اتفاق داشتند.^(۶۰)

همچنین در یک روایتی، از مغیره بن شعبه به عنوان کسی که محرک ابوبکر و عمر برای رفتن به سقیفه بوده، یاد شده است.^(۶۱)

سوم. تلاش عده‌ای از مهاجران

عده‌ای بیش از همه و آشکارتر از همه، برای دستیابی به حکومت تلاش می‌کردند، اینان، ابوبکر، عمر و ابوعبیده بودند که تلاش‌های وسیعی را برای کنار زدن علی علیه‌السلام و در دست گرفتن اوضاع انجام می‌دادند؛ بر این مطلب شواهد بسیاری دلالت دارد که ما به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌نماییم:

۱. عمر در خطبه‌اش درباره سقیفه می‌گوید: «واجتمع المهاجرون الی ابی‌بکر»؛ مهاجران درباره ابوبکر متفق بودند. وی سپس می‌گوید: «به ابوبکر گفتم بیا به سوی انصار که در سقیفه جمع شده‌اند برویم.» با دقت در این عبارات، می‌توان از میزان تلاش این عده مطلع شد، زیرا توافق مهاجران بر ابوبکر، اگر یک ادعای صرف نباشد، نیازمند مذاکرات بسیار و رایزنی‌های فراوان است و نمی‌شود یکباره، پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، همه مهاجران بر ابوبکر اتفاق کنند، زیرا قبل از سقیفه هیچ جلسه‌ای تشکیل نشده بود، تا آنان نظر همه مهاجران را جویا شوند و بفهمند که آنان چه نظری دارند، پس می‌بایست این افراد، قبل از فوت رسول خدا، به تلاش وسیعی دست می‌زدند و با یکایک مهاجران به توافق قبلی می‌رسیدند.

۲. در بسیاری از کتب تاریخی و روایی ذکر شده است که این عده از مهاجران، مأمور بودند تا تحت فرماندهی اسامه بن زید، از مدینه خارج شوند. در تعدادی از این روایت تصریح به اسم ابوبکر و عمر و ابوعبیده و... شده است، مانند روایتی که در الطبقات الکبری ذکر شده است که می‌گوید: «فلم یبق احد من وجوه المهاجرین الا ولین و الانتصار الا انتدب فی تلک الغزوه و فیهم ابوبکر الصدیق و عمر بن الخطاب و ابوعبیده بن الجراح و سعد بن ابی وقاص و...»^(۶۲) هیچ یک از بزرگان مهاجر و انصار باقی نمانده بودند مگر این که به این جنگ

فراخوانده شدند که در میان آنان، ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح و سعد بن ابی وقاص و... بودند.

ولی آنان به بهانه‌هایی از همراهی این لشکر امتناع می‌ورزیدند و با تعلل خود، در حرکت این لشکر، کارشکنی می‌کردند.^(۶۳) با توجه به تأکیدهای بسیار زیاد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مبنی بر حرکت لشکر اسامه و از طرفی دیگر تعلل این گروه از همراهی لشکر اسامه، به خوبی می‌توان از منویات و نقشه‌های این گروه با خبر شد.

۳. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آخرین روزهای زندگی‌اش بر اثر شدت بیماری، مرتب بی‌هوش می‌شدند. وقت نماز شد و بلال اذان گفت: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چون توان رفتن به مسجد را نداشتند فرمودند: «به مردم بگویید نماز بخوانند»^(۶۴) و شخص خاصی را برای امامت آن مشخص نکردند، زیرا شاید اکنون نوبت مردم بود که با این همه سفارش‌ها و تأکیدها، می‌فهمیدند که پشت سر چه کسی نماز بگذارند. همان‌طور که روایتی به نقل از بلال چنین بیان شده است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن هنگام بیمار بود، وقتی که برای نماز فراخوانده شد، فرمود: «یا بلال لقد ابغثت فمّن شاء فلیصل بالنّاس و من شاء فلیدع»^(۶۵) ای بلال من ابلاغ خود را نمودم ال هر که خواهد با مردم نماز گزارد و هر که خواهد ترک کند.

بسیار واضح بود که چه کسی باید امامت این نماز را بر عهده داشته باشد، چون گذشته از این که علی علیه‌السلام جانشین و وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، اشخاص موجه دیگری - بنا به امر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مبنی بر حضور بزرگان مهاجر و انصار در لشکر اسامه - در مدینه باقی نمی‌ماندند؛ ولی جای تعجب است که روایات زیادی در کتب اهل سنت وجود دارد که می‌گویند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابوبکر امر کرده بود که تا جای او نماز بگذارد!^(۶۶)

این روایات در میان خودشان متناقض‌اند، زیرا هم در تعداد نمازهایی که ابوبکر به جای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خوانده و هم در چگونگی آخرین

نماز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که ابوبکر به جای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایستاده بود، اختلاف دارند، چنان که بعضی گفته‌اند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابوبکر اقتدا کرده است^(۶۷) و بعضی می‌گویند: ابوبکر به نماز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز می‌خواند و مردم به نماز ابوبکر^(۶۸) و روایات مختلف دیگری که در کتاب الطبقات الکبری ذکر شده است.^(۶۹) این تناقض‌های اخلی، ما را به بطلان این ادعا که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین امری کرده باشند، راهنمایی می‌کند.

البته این احتمال هم وجود دارد که بعضی از همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خودشان چنان مطلبی را عنوان کرده باشند و آن را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده باشند، مؤید این احتمال، احادیثی است که می‌گوید: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در یکی از روزهای بیماری، فرمودند: علی علیه‌السلام را خبر کنی تا بیاید، ولی عایشه، به دنبال ابوبکر فرستاد و حفصه، به دنبال عمر فرستاد و آنان نزد پیامبر علیه‌السلام آمدند، ولی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن‌ها روی گرداند.»^(۷۰) این روایت اگرچه مربوط به نماز نیست، ولی اصل تمرکز بعضی از همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را ثابت می‌کند. پس آنان که چنین جرأتی داشتند تا خلاف سخنان صریح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عمل کنند، در اینجا نیز می‌توانستند از جانب خود مطلبی را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت دهند.

به علاوه، ادله روشنی وجود دارد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابوبکر یا عمر، چنین دستوری نداده‌اند؛ زیرا:

اول این که آن‌ها مأمور بودند با لشکر اسامه به خارج از مدینه بروند و اگر آنان امتثال امر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌کردند، در آن زمان می‌بایست از مدینه خارج شده باشند، و هیچ روایتی یافت نشده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ابوبکر را از همراهی لشکر اسامه استتفا کرده باشد، بلکه روایت صریحی وجود دارد که شخص ابوبکر و عمر و... وظیفه داشتند لشکر اسامه را همراهی کنند،^(۷۱) پس چگونه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با تأکیدهای





بسیار، آن‌ها را امر به خروج می‌کند، ولی بعدها خودش می‌فرماید: ابوبکر با مردم نماز بگزارد؟! دوم این که بعضی از روایات اهل سنت می‌گویند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اصرار می‌کردند که ابوبکر نماز بخواند، ولی عایشه می‌گفت: ابوبکر مردی نازکدل است، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به اصرار خود ادامه می‌داد، تا این که بالاخره ابوبکر رفت و به نماز ایستاد. و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که از شدت بیماری توان آمدن به مسجد را نداشت، با تکیه بر دو نفر (که در بعضی از این روایات، آن دو نفر، علی علیه‌السلام و فضل بن عباس بودند) به مسجد آمدند. ابوبکر با دیدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، کنار رفت و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کنار ابوبکر نشست و ابوبکر با نماز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز می‌گزارد و مردم با نماز ابوبکر.^(۷۲)

اکنون می‌پرسیم اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خودشان به ابوبکر امر کرده بودند که با مردم نماز بگزارد و ابوبکر نیز بر حسب امر پیامبر به جای ایشان به نماز ایستاد، چه دلیلی داشت که پیامبر با آن شدت بیماری که به اعتراف عایشه، دو پای مبارک رسول خدا بر زمین کشیده می‌شد و توان ایستادن نداشت، به مسجد بیاید و نماز را خود با حالت نشسته اقامه کند؟ آیا چنین نبود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از پیش‌نمازی ابوبکر ناراضی بود و تصمیم گرفته بود که به هر صورت شده، جلوی آن را بگیرد و حتی نگذاشته بود ابوبکر نمازش را تمام کند؟

پس اگر ابوبکر طبق امر رسول خدا و به اصرار او به نماز ایستاده بود، معنا نداشت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با آن بیماری شدید، به مسجد بیایند و بخواهند خودشان نماز را با حالت نشسته اقامه کنند.

خلاصه آن که مسئله پیش‌دستی در نماز گزاردن به جای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یکی از تلاش‌هایی بود که آنان می‌خواستند جانشینی خود را تثبیت کنند و مردم نیز گمان کنند که چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آنان چنین امری کرده، پس آنان جانشین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهند بود. البته اگر پیامبر

صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین امری هم کرده بود، باز دلیلی بر جانشینی آنان نمی‌شد، زیرا افراد دیگری در حالت صحت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به جای آن حضرت نماز گزارده‌اند.^(۷۳) پس اگر چنین امری دلالت بر جانشینی می‌کرد، آنان که در حال صحت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به جای او نماز گزارده‌اند، به این امر سزاوارتر بودند.

۴. نوعی دیگر از تلاش این گروه، برای دست‌یابی به حکومت، عبارت بود از کسب اخبار از درون خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، و فعالیت‌هایی در درون خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جهت به دست‌گیری اوضاع، که این کار توسط بعضی از همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، همچون عایشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر انجام می‌گرفت.

از طریق اهل سنت احادیث بسیاری نقل شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن لحظات آخر حیاتشان خطاب به بعضی از همسرانش فرمودند: «شما صَوَاحِبِ یُوسُفَ اَیْدٍ»^(۷۴) و آنان را به زنانی که بر سر یوسف آن بلا را آوردند تشبیه کرده است. همچنین طبری در جایی دیگر این مطلب را نقل کرده است که: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: شخصی را به دنبال علی علیه‌السلام بفرستید و او را فرا خوانید، عایشه گفت: به سوی ابوبکر بفرستید و حفصه گفت: به سوی عمر بفرستید. این افراد (ابوبکر و عمر) نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حاضر شدند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن‌ها فرمود: برگردید و بروید که اگر به شما حاجتی بود، به سوی شما می‌فرستادم (می‌فرستم)، پس آن‌ها رفتند.»^(۷۵)

این احادیث، شواهد بسیار خوبی بر مدعای ما هستند، زیرا بیانگر آنند که آن‌ها برای مطرح کردن خود و این که از نزدیک‌ترین افراد نزد پیامبرند، پیش‌دستی کرده و نزد پیامبر رفتند، تا شاید اگر مطلبی را که می‌خواهد به علی علیه‌السلام بفرماید، به آنان بفرماید! در بعضی از این احادیث اگرچه به اسم علی علیه‌السلام، تصریح نشده است و عباراتی مانند: حبیبم را، یا خلیلم را فراخوانید، دارند،^(۷۶) ولی در این که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن افراد را رد کردند و یا چهره از آن‌ها برگرداندند مشترکند. پس اگرچه

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌فرمودند: علی علیه‌السلام را خبر کنید تا بیاید و عبارت دیگری می‌فرمود، اما این مطلب یقینی است که منظور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنان نبوده‌اند. در هر صورت پیش‌دستی این افراد مهم است که دلالت بر تلاش وسیع آنان، حتی در درون خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، به منظور کنارزدن علی علیه‌السلام و به دست‌گیری حکومت توسط آنان می‌کند.

۵. جلوگیری عمر و طرفدارانش از «کتابت» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، یکی دیگر از تلاش‌های این گروه، برای کنار گذاشتن علی و به دست گرفتن حکومت بود. تردیدی نیست که عمر، دریافته بود که منظور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از کتابت، ثبت خلافت علی علیه‌السلام است و به همین خاطر تلاش کرد که تا این کار عملی نگردد و حتی حاضر شد که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت هذیان دهد!

درباره کتابت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله احادیث زیادی در کتب تاریخی و روایی نقل شده است که همگی مسئله نسبت هذیان به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را ذکر کرده‌اند که بعضی از آن‌ها، به صراحت، گویند این کلام را عمر دانسته‌اند،^(۷۷) و بعضی دیگر اسم شخص خاصی را برده‌اند و فقط گفته‌اند: بعضی چنین حرفی زدند.^(۷۸)

مجموع این روایات، به غیر از شخص عمر، از هیچ شخص دیگری نام برده نشده است که چنین حرفی زده باشد. پس تردیدی نیست که آن شخص، عمر بوده است، ولی بعضی از راویان اهل سنت، نخواستند به اسم عمر تصریح کنند.

بعضی از علمای اهل سنت برای کم کردن قبح این کلام عمر که گفته بود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ»، آن را توجیه کرده‌اند و گفته‌اند: منظور عمر از این کلام آن بود که بیماری، بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله غلبه کرده است.^(۷۹) اما این توجیه از جهت لغوی ندان مستند نیست، زیرا همان‌گونه که لسان العرب از قول ابن اثیر ذکر کرده است: این جمله عمر باید به صورت استفهام باشد (أَهْجَرَ) تا بتوان آن را به معنی «تغییر کلامه و اختلاط لاجل ما به المرض» دانست، ولی اگر جمله، اخباری باشد، (که در

بسیاری از روایات چنین است) یا به معنی فحش است و یا به معنی هذیان. وی سپس می‌گوید: چون گوینده این کلام عمر است، چنین گمانی به او نمی‌رود.

بر فرض که چنین توجیهی را بپذیریم، معنایش آن است که پیامبر به خاطر شدت بیماری‌اش نمی‌داند چه می‌گوید! بنابراین، کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این حالت دیگر اعتبار ندارد. آیا چنین نسبتی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که به تصریح قرآن «و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (نجم: ۳): «و هرگز از روی هوا سخن نمی‌گوید»، فحش کمتر از مطلب قبلی است؟!

وانگهی، معنای سخن عمر هر چه بوده باشد، مهم آن است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این کلام خلیفه دوم، سخت ناراحت شدند، چنان که بعضی از روایات اهل سنت می‌گوید: غم وجود پیامبر را فرا گرفت،^(۸۰) و بعضی دیگر می‌گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این سخن عمر، برآشفته و عمر را از خود راند.^(۸۱) سپس بعضی از اطرافیان، به پیامبر گفتند: آیا وسایل کتابت را بیاوریم؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: آیا بعد از آنچه گفتید؟ نه، ولی شما را درباره اهل بیتم سفارش به خیر می‌کنم.^(۸۲)

معلوم است که چرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از آن کلام عمر، دیگر نخواستند بنویسند، چون بر فرض پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اقدام به نوشتن هم می‌کردند، همان افرادی که در حضور پیامبر جرأت چنان سخنی را داشتند، به یقین پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آن می‌افزودند و نسبت‌های دیگری به پیامبر می‌دادند و عملاً این نوشته از اعتبار ساقط بود.

۶. یکی دیگر از مسائلی که نشانگر نقشه‌های این گروه است، جریان انکار وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله توسط عمر است. این ماجرا در بسیاری از کتب تاریخی و روایی ذکر شده است.^(۸۳) علت این کار عمر، آرام نگه داشتن اوضاع تا رسیدن ابوبکر بود و به محض این که ابوبکر رسید و اعلام کرد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وفات یافته است، عمر تازه

وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را قبول کرد. این جریان به خوبی بیانگر نقشه‌های مشترک و هماهنگی‌های قبلی در میان آنان است.

۷. خبر اجتماع انصار در سقیفه به طور سری فقط به عمر و ابوبکر داده شد^(۸۴) و هنگامی که آن‌ها شتابان روانه سقیفه شده بودند، افراد حاضر در خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن ماجرا، بی‌خبر بودند و عمر و ابوبکر نیز آن را با عموم مسلمانان، یا لاقلاً با دیگر بزرگان قوم، در میان نگذاشتند تا اگر سری هست، با همفکری دیگران برای آن چاره‌اندیشی کنند. آیا این‌ها نشان از نقشه و هماهنگی قبلی در به دست گرفتن حکومت ندارد؟

تلاش‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای خنثی کردن توطئه‌ها

پس از آن که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به فرمان الهی، علی‌علیه‌السلام را در غدیر خم به جانشینی خود منصوب کرد، در فرصت‌های گوناگون آن را یادآوری می‌نمود. اما فعالیت بسیار زیاد گروه‌های متعددی که سعی در به دست‌گیری حکومت داشتند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را مجبور ساخت تا برای تثبیت جانشینی علی‌علیه‌السلام، اقداماتی انجام دهد. یکی از این اقدامات، آماده کردن لشکری برای مبارزه با روم بود. این لشکر در آخرین روزهای حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شکل گرفت و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اسامه بن زید را به فرماندهی آن برگزید و به عموم بزرگان مهاجر و انصار که در میان آنان ابوبکر و عمر و ابوعبیده و... بودند امر کرد تا تحت فرمان اسامه درآیند، و با تأکید فراوان از آنان خواست تا از مدینه خارج شده و به سرزمینی که پدر اسامه در آنجا به شهادت رسیده، رهسپار شوند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با این کار اهدافی را دنبال می‌کرد، یکی از آن اهداف همان‌طور که شیخ مفید فرموده است، این بوده که در مدینه کسی نباشد تا در ریاست علی‌علیه‌السلام نزاع کند.^(۸۵) از این مهم‌تر، انتخاب اسامه جوان، که ۱۷ سال بیشتر نداشت^(۸۶) به فرماندهی این لشکر بود در حالی که

بسیاری از بزرگان و مشایخ باسابقه و جنگجو، که تجربه جنگ‌های عظیمی همچون بدر و احد و خندق را داشتند، در این لشکر حضور داشتند، اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اسامه را به فرماندهی همه این افراد برمی‌گزیند و همه آنان را ملزم به اطاعت از اسامه می‌نماید. این انتخاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامی بسیار عظیم و گویا برای همه مسلمانان داشت که مبادا در امر خلافت خدشه کنند و جوان بودن علی‌علیه‌السلام را بهانه‌ای برای اطاعت نکردن از او قرار دهند.

البته عده‌ای به همین انتخاب اسامه نیز اعتراض کردند، ولی پیامبر خشمگین شد و بر منبر رفت و لیاقت و شایستگی او را متذکر شد.^(۸۷) اما پس از وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عمر از ابوبکر خواست تا اسامه را از فرماندهی لشکر بردارد، ولی ابوبکر ریش عمر را گرفت و گفت مادرت به عزایت بنشیند! پیامبر او را به این امر منصوب کرد، حال تو می‌گویی من او را بردارم؟^(۸۸)

آن‌ان که نمی‌توانستند از امر خلافت و ریاست بگذرند، در رفتن لشکر اسامه کارشکنی می‌کردند و به بهانه‌هایی آن را به تأخیر می‌انداختند. اسامه وقتی تعلل این افراد را می‌دید خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و از او خواست تا بهبودی او، لشکر حرکت نکند و ان‌شاءالله پس از بهبودی پیامبر رهسپار شود، اما پیامبر به او فرمود: حرکت کن و از مدینه خارج شو، اسامه پی در پی بیماری را مطرح می‌کرد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هر بار، دستور رفتن می‌داد، تا این که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آنچه به تو امر کردم انجام ده و حرکت کن! پس از آن پیامبر بی‌هوش شد. پس از به هوش آمدن، فوراً درباره لشکر اسامه پرسش کرد و تأکید فرمود، لشکر اسامه را حرکت دهید! خدا لعنت کند هر کس را که از آن تخلف کند! و این جمله را چند بار تکرار کردند.^(۸۹)

لشکر اسامه بالاخره حرکت کرد و در جُرف متوقف شد.^(۹۰) این عده، مدام به مدینه می‌آمدند و می‌رفتند تا جایی که وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به خاطر بیماری شدید نتوانست به مسجد برود،

بلافاصله ابوبکر به جای پیامبر رفت و نماز را شروع کرد.

پیامبر برای خنثی کردن این توطئه با همان حالت و با تکیه بر علی علیه السلام و فضل بن عباس به مسجد آمد و اشاره کرد که ابوبکر کنار رود و پیامبر به نماز ابوبکر اعتنایی نکرد و از اول شروع به نماز کرد.^(۹۱) پیامبر پس از نماز به خانه برگشت و ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را که در مسجد حاضر بودند طلبید و به آنان فرمود: مگر من به شما امر نکردم که با لشکر اسامه حرکت کنید؟ گفتند: آری یا رسول الله، پیامبر فرمود: پس چرا به آن عمل نکردید؟ هر یک بهانه‌ای آوردند. سپس پیامبر سه مرتبه تکرار کردند: لشکر اسامه را حرکت دهید.^(۹۲)

از دیگر تلاش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در این رابطه، فرستادن ابوسفیان به خارج از مدینه برای جمع آوری زکات بود که روایاتی بر این مطلب دلالت دارد.^(۹۳) و شاید واگذاری این مسئولیت به ابوسفیان فقط به همین خاطر بوده است.

یکی دیگر از تلاش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله برای خنثی کردن توطئه‌ها، مسئله کتابت بود. اما همان طور که قبلاً متذکر شدیم عده‌ای نگذاشتند چنین امری عملی شود. البته ممکن است سؤال شود که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از آن و در حالت سلامت اقدام به نوشتن آن نکرد تا دیگر شبهه‌ای در آن نباشد؟

در پاسخ می‌گوییم: اول این که همان ماجرا، چهره بسیاری از مدعیان دروغین را آشکار کرد و نشان داد که اعتقاد و انقیاد افراد نسبت به پیامبر تا چه اندازه است.

دوم این که پیامبر صلی الله علیه و آله با ترتیب دادن لشکر اسامه، مسئله را حل شده می‌دیدند، ولی با تخلف عده‌ای از این فرمان، مسئله عوض شده بود، زیرا تا آن زمان چنان مخالفت علنی و گسترده‌ای از دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله نشده بود و همان طور که شیخ مفید ذکر کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن که تخلف ابوبکر و عمر و تعدادی از مسلمانان را از همراهی لشکر

اسامه دید، تصمیم به کتابت گرفت.^(۹۴)

پس پیامبر صلی الله علیه و آله تمام تلاش‌های ممکن را برای تثبیت ولایت علی علیه السلام انجام داده‌اند، اما این مسئله را نمی‌توان نادیده گرفت که پیامبر هرگز قصد نداشتند تا علی علیه السلام را بر مردم تحمیل کنند و یا کاری کنند که چنین تصویری شود، بلکه فقط می‌خواستند وظیفه الهی خویش را مبنی بر ابلاغ رسالت، به نحو احسن انجام دهند و به مردم بفهمانند که در این کار، جز خیر و صلاح و هدایت آنان نمی‌خواهند، و به یقین نیز چنین کرده‌اند، حال هر که خواهد هدایت شود و هر که خواهد گمراه گردد.

حضرت علی علیه السلام نیز قصد نداشت تا به هر قیمتی که شده و با، زد و بندهای سیاسی، جایگاه خویش را تثبیت کند، زیرا علی علیه السلام حکومت را فقط برای هدایت انسان‌ها می‌خواست و هدایت انسان‌ها با اجبار و تحمیل و جوسازی‌های سیاسی سازگار نیست و همین زد و بندهای سیاسی، خود نقض غرض است.

پس علی علیه السلام بزرگ‌تر از آن است که به دنبال چنین حکومتی بدود و بخواید خود را بر مردم تحمیل کند، چون اگر مردم طالب او بودند به توصیه‌های پیامبرشان عمل می‌کردند و گرنه، دوندگی او، اثرش بیش‌تر از سفارش‌های اکید پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. شاهد این مطلب آن است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) به علی علیه السلام گفت: دست را پیش آر تا با تو بیعت کنم و بنی‌هاشم با تو بیعت کند. حضرت فرمود: آیا کسی هست که حق ما را انکار کند؟ عباس گفت به زودی خواهی دید که چنین کنند.^(۹۵)

به نظر ما هر آنچه را که عباس می‌دید، علی علیه السلام نیز بهتر از او و آشکارتر از او می‌دید، ولی بحث این است که اگر مردم بخوانند به توصیه‌های پیامبر عمل کنند، دیگر احتیاج به بیعت‌های پنهانی و در اصطلاح امروزی احتیاج به کودتا نبود و اگر مردم قدر علی علیه السلام را شناسند و او را نخواهند، این تلاش‌ها ارزش

معنوی ندارد، بلکه فایده‌ای هم ندارد، چون پیامبر صلی الله علیه و آله هر چه را که گفتنی بود به مردم فرمودند و اکنون این عموم مسلمانان بودند که می‌بایست میزان انقیاد و اطاعت خویش را نسبت به خدا و رسولش نشان دهند.

این مطلب با دقت در سخنان علی علیه السلام پس از قتل عثمان و روی آوردن عموم مسلمانان به آن حضرت، به خوبی قابل فهم است. البته این هرگز بدان معنا نیست که علی علیه السلام تسلیم آنان شده باشد و با دیگران هم‌سخن شده و آنان را بر حق بدانند، بلکه مخالفت خویش را آشکار کرد و هرگز در این امر کوتاهی نکرد و به یقین اگر موافقان او زیاد می‌بودند، هرگز کار علی علیه السلام به انزوا نمی‌کشید و با آن تعداد اندک که موافق او بودند، هرگز به مصلحت نبود تا پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام به قیام مسلحانه نماید. این روش که همواره سیره امامان معصوم علیهم السلام بوده است، جای بحث گسترده‌تری دارد که در این مبحث نمی‌گنجد.

چاره‌اندیشی انصار

با توجه به مطالبی که در مباحث گذشته به اثبات رسید، پاسخ این پرسش که چرا انصار در سقیفه اجتماع کردند، به خوبی معلوم می‌گردد، زیرا این جریان‌ات امور پنهانی نبوده‌اند که بر دیگران پوشیده باشد، پس مهاجران و انصار همه می‌دانستند که مدینه آبستن تحولاتی است و به زودی حوادث مهمی رخ خواهد داد، ولی کسی به طور دقیق نمی‌دانست چه خواهد شد، زیرا گروه‌های متعددی برای به دست‌گیری حکومت تلاش می‌کردند.

پس این مسئله به راحتی قابل فهم بود که اوضاع پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به گونه‌ای نخواهد بود که جانشینی علی علیه السلام تحقق یابد، تا جایی که حتی عباس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) نیز شک می‌کند که آیا پس از پیامبر، مردم به جانشینی علی علیه السلام راضی می‌گردند یا خیر؟ باید توجه داشت که پرسش عباس هرگز از این نیست که چه کسی سزاوار این امر است، چون عباس هیچ‌کس را سزاوارتر از علی

نمی‌دانست و همواره به حضرت علی علیه‌السلام پیشنهاد بیعت می‌داد.^(۹۶) و هیچ یک از منابعی که به این مطلب اشاره کرده‌اند، یافت نشده است که عباس بپرسد چه کسی پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سزاوار جانشینی است، بلکه پرسش عباس این است که پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه می‌شود؟ آیا امر ولایت در خاندان بنی هاشم مستقر می‌شود یا خیر؟

شیخ مفید در این باره تعبیر لطیفی دارد، وی می‌گوید عباس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: «ان یکن هذا الامر فینا مستقراً بعدک فبشّرنا...»^(۹۷) «اگر این امر پس از شما در میان ما مستقر می‌شود پس به ما بشارت ده» و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز در جواب فرمودند: «شما بعد از من از مستضعفانید.» پس سخن از این نیست که چه کسی سزاوار این امر است، بلکه سخن آن است که آیا این امر که حق علی علیه‌السلام است، استقرار پیدا خواهد کرد؟ پس هرگز عباس از واقعه غدیر خم بی‌خبر نبود، ولی جریاناتی که پس از آن پدید آمد، سبب شد که عباس چنین پرسشی را مطرح کند.

انصار نیز که سابقه مبارزاتی درخشانی علیه قریش داشتند خوف همین را داشتند که اگر علی علیه‌السلام جانشین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشود، که شواهد و قرائن بسیاری نیز بر آن دلالت داشت، چه می‌شود؟ بیش‌ترین خوف انصار از این بود که مبدا عده‌ای از قریش، بخصوص بنی‌امیه که تلاش فراوانی برای به دست‌گیری حکومت داشتند، موفق به چنان امری گردند، که در آن صورت انصار وضع خوبی نخواهند داشت، زیرا از انتقام آن‌ها در امان نخواهند ماند.

در نتیجه، انصار باید برای خود چاره‌ای می‌اندیشیدند و از آنجا که شهر مدینه موطن اصلی آنان بود و مهاجران در واقع به آن‌ها پناهنده شده بودند، به طور طبیعی آنان برای خود نوعی اولویت در تعیین سرنوشت حکومت بر مدینه می‌دیدند، به همین خاطر پس از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بلافاصله در سقیفه جمع شدند، تا برای آینده خود

و مدینه چاره‌ای بیندیشند و هدف اصلی آنان از این اجتماع، چاره‌اندیشی برای خودشان بود که پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه کنیم و اگر حوادثی اتفاق افتاد چگونه عمل کنیم.

اما از آنجا که شواهد و قراین نشان می‌داد که جانشینی علی علیه‌السلام تقریباً منتفی است، در نتیجه، آن‌ها پس از تشکیل جلسه، بهتر دیدند خودشان کسی را برای این کار برگزینند، پس به دنبال سعد بن عباده فرستادند تا در آن جمع حاضر شود و با او بیعت کنند، زیرا حال که قرار است علی علیه‌السلام نباشد، چه کسی از آن‌ها سزاوارتر برای این کار است.

در تأیید گفته‌هایمان شواهد چندی وجود دارد که بدین شرح است:

۱. انصار درباره خلافت علی علیه‌السلام هیچ حرفی نداشتند و کاملاً بدان راضی بودند، چنان‌که طبری^(۹۸) و ابن اثیر^(۹۹) نقل کرده‌اند: «تمام انصار یا بعضی از آن‌ها گفتند: ما به غیر از علی با هیچ‌کس بیعت نمی‌کنیم» این سخنان را انصار در سقیفه و در حضور ابوبکر و عمر گفته بودند. همچنین یعقوبی در این باره گفته است: «و کان المهاجرون والانصار لا یشکون فی علی علیه‌السلام»^(۱۰۰) و در جایی دیگر نقل کرده است که «وقتی عبدالرحمان بن عوف خطاب به انصار گفت: در میان شما افرادی مثل ابوبکر و عمر و علی علیه‌السلام نیست، یکی از انصار گفت: ما فضل این افراد را انکار نمی‌کنیم زیرا در میان آنان شخصی است که اگر این امر را طلب کند، احدی در او نزاع نمی‌کند، یعنی علی بن ابیطالب»^(۱۰۱)

پس انصار از واقعه غدیر خم بی‌خبر نبودند و هیچ حرفی درباره علی علیه‌السلام نداشتند و هرگز تشکیل شورای سقیفه برای کنار گذاشتن علی علیه‌السلام نبود، ولی آنان به وضوح می‌دیدند که افرادی برای به دست آوردن خلافت سخت در تلاشند و به آب و آتش می‌زنند. از طرفی دیگر چنین تلاش‌ها و زد و بندها و معاملات سیاسی را از علی علیه‌السلام مشاهده نمی‌کردند. در نتیجه برایشان واضح بود که علی علیه‌السلام با این اوضاع

و احوال به خلافت نخواهد رسید و یا بهتر بگوییم عده‌ای نخواهند گذاشت که علی علیه‌السلام به خلافت برسد. پس انصار می‌بایست برای خود چاره‌ای می‌اندیشیدند و به اصطلاح، گلیم خود را از آب بیرون می‌کشیدند.

۲. پیشنهاد این مطلب از جانب انصار که «از ما امیری و از شما امیری» خطاب به مهاجران حاضر در سقیفه، نمونه بسیار بارزی است که انصار می‌خواستند به نوعی در حکومت شریک باشند و با این کار، از خطر انتقام قریش در امان باشند.

۳. سخنان انصار در سقیفه بیان‌کننده منظور آن‌هاست. روایتی از قاسم بن محمد بن ابی‌بکر نقل شده است که به خوبی منظور انصار از این اجتماع را نشان می‌دهد، و آن چنین است: «... و لکننا نخاف ان یلیه اقوام قتلنا اباؤهم و اخوتهم»^(۱۰۲) کن خوف ما از آن است که پس از آن، کسانی بر سر کار آیند که ما پدران و برادرانشان را به قتل رساندیم. همچنین دینوری و جوهری نقل کرده‌اند که انصار گفتند: «لکن ما ترس فردا را داریم و می‌ترسیم کسانی که نه از ما هستند و نه از شما، بر این امر غلبه پیدا کنند»^(۱۰۳)

از این سخنان به خوبی می‌توان فهمید که انصار به وضوح دریافته بودند که عده‌ای برای به دست آوردن حکومت در تلاشند که سالیان متمادی در حال جنگ و ستیز با اسلام بودند و آن‌ها همان کسانی بودند که انصار، در جنگ‌ها، پدران و برادرانشان را به هلاکت رساندند، و اگر آنان زمام امور را در دست گیرند، انصار از انتقام آن‌ها در امان نخواهند بود. آن گروه جز بنی‌امیه و طرفدارانشان نبودند. پس اگرچه انصار از شخص ابوبکر چندان ترسی نداشتند،^(۱۰۴) ولی بزرگان و آگاهان انصار، همچون حباب بن منذر، به خوبی می‌دیدند که اگر امروز افرادی مثل ابوبکر بر سر کار آیند، پس از آن‌ها کسانی بر سر کار می‌آیند که به یقین با انصار سرسازش ندارند و راه دشمنی و انتقام را در پیش می‌گیرند. این آینده‌نگری حباب بن منذر جدا ستودنی است، زیرا همان‌گونه که پیش‌بینی نموده بود واقع شد و طولی نکشید که



فرزندان طُلُقاً بر سر کار آمدند و بر سر اسلام و مسلمین و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله همان آوردند که فقط یکی از نمونه‌هایش قتل عام فجیع کربلاست.

۴. اصل اجتماع انصار در سقیفه مخفیانه بود؛ یعنی بدون اطلاع دیگران اقدام به این کار کردند. حال اگر آنان قصد تعیین خلیفه‌ای برای همه مسلمانان داشتند، جلسه‌ای چنین خصوصی، شایسته آن نبود. اگر چه پس از تشکیل جلسه، به این نتیجه رسیدند که خلیفه‌ای تعیین کنند، ولی خودشان می‌دانستند که چنین امری مقبول همه مسلمانان نخواهد بود، ولذا در روایت ابومخنف ذکر شده است^(۱۰۵) که انصار گفتند: اگر مهاجران قریش نپذیرند چه بگوییم؟ این‌ها همه نشانگر آن است که قصد اولیه آنان برای اجتماع در سقیفه، چاره‌جویی برای خود بود و در آنجا تصمیم به تعیین خلیفه‌ای برای خود گرفتند.

۵. انصار پس از سخنان ابوبکر و وعده ابوبکر مبنی بر وزارت انصار، و این که ابوبکر قول داد که کاری را بدون مشورت انصار انجام ندهد،^(۱۰۶) دچار اختلاف شدند، بعضی مثل حباب بن منذر و سعد بن عباده به کلام ابوبکر اعتماد نداشتند و گفته بودند که به سخنان او گوش ندهید، ولی بعضی دیگر مثل بشیر بن سعد که پسر عموی سعد بن عباده بود و نسبت به سعد حسادت می‌کرد، متمایل به ابوبکر شد و اولین کسی بود که با ابوبکر بیعت کرد.^(۱۰۷) پس از آن، اختلاف یگری که ریشه در رقابت اوس و خزرج داشت پیش آمد و سبب شد که اوسیان اقدام به بیعت با ابوبکر کنند^(۱۰۸) و اتفاق افتاد آنچه که اتفاق افتاد.

در این باره، کلامی از شیخ مفید نقل می‌کنیم که بسیار متین است، وی گفته است: «آنچه که برای ابوبکر اتفاق افتاد به این دلیل بود که انصار در بین خود اختلاف داشتند و طلقاً و مؤلفه قلبیهم نمی‌خواستند این امر به تأخیر بیفتد تا مبدا بنی‌هاشم فراغت یابند و این امر در جایش قرار گیرد، پس چون ابوبکر در آن مکان حاضر بود با او بیعت کردند.»^(۱۰۹)

از مجموع مسائلی که مطرح شد، چنین استنباط می‌شود که پیش‌بینی انصار درباره آینده و دغدغه آنان برای آینده کاملاً بجا و حساب شده بود، اما اصل اجتماعشان قبل از فراغت از تجهیز و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله کاری نادرست بوده و نشانگر شتاب‌زدگی و بی‌برنامگی آنان بوده است و حتی زمینه را برای دیگران فراهم کرد تا نظرات خود را بر آنان تحمیل کنند. البته این احتمال نیز می‌رود که از قبل، بر روی انصار تبلیغ شده بود و آنان را بیش از حد از بنی‌امیه ترسانده بودند. در حالی که اگر آنان صبر می‌کردند و یا در همان سقیفه بر حمایت از علی علیه‌السلام پافشاری می‌کردند، به یقین گروه‌های دیگر، موفق نمی‌شدند به راحتی حکومت را از دست علی علیه‌السلام بگیرند، زیرا جایگاه انصار در این امر بسیار ممتاز بود. شاهد این ادعا، اصل حضور ابوبکر و عمر در جمع انصار است؛ حال اگر انصار نقش تعیین‌کننده‌ای نداشتند، پس ابوبکر و عمر شتابان خود را به جمع آنان نمی‌رساندند و امر خویش را از آن‌جا بنا نمی‌نهادند.

ادامه پی‌نوشت:

- ۴۰- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۰.
 ۴۱- همان، در باورقی و میزان فی تفسیر القرآن، ج ۶ ص ۵۴.
 ۴۲- فخر رازی در تفسیر الکبیر، شبیه‌این اشکال را در ذیل آیه‌اکمال مطرح کرده‌است.
 ۴۳- علامه امینی، الغدیر، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش، ج ۱، ص ۱۱ / التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۴۰۱ (هنیئاً لک یا ابن ابی‌طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه).
 ۴۴- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۴ / انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۱۶ / تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۸ / الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۱ / الکامل فی تاریخ، ج ۲، ص ۶.
 ۴۵- الامامة و السیاسة، ص ۲۸.
 ۴۶- السقیفة و فذک، ص ۶۰.
 ۴۷- «اجتمع بنو امیه الی عثمان بن عفان».
 ۴۸- الامامة و السیاسة، ص ۲۸ / السقیفة و فذک، ص ۶۰.
 ۴۹- السقیفة و فذک، ص ۳۷.
 ۵۰- السقیفة و فذک، ص ۳۷ / تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۹.
 ۵۱- علامه سید مرتضی عسکری، عبدالله بن سبأ، ترجمه احمد فهری زنجانی، انتشارات مجمع علمی اسلامی، چاپ سپهر، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۵۱.
 ۵۲- السقیفة و فذک، ص ۳۷.
 ۵۳- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۹.
 ۵۴- همان، ج ۳، ص ۲۰۹ / الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۹.
 ۵۵- الارشاد، ج ۱، ص ۱۹۰ (فحَرَضَهُم علی الامر فلم ینهضوا له).
 ۵۶- السقیفة و فذک، ص ۳۷ / تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۹.
 ۵۷- ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۳۰۵ و ۳۱۱ / تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۱۰ / ابن کثیر، البدایة و

- النهاية، تحقيق مكتب تحقيق التراث، بيروت، مؤسسة التاريخ العربي، داراحياء التراث العربي، ١٤١٢ هـ، ج ٥، ص ٢٦٢ و ٢٦٣ / انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٤٢.
- ٥٨- انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٤٤.
- ٥٩- همان، ج ٢، ص ٧٤٢ / الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ١٨٢.
- ٦٠- السقيفة و فذک، ص ٦٠ / الامامة و السياسة، ص ٢٨.
- ٦١- السقيفة و فذک، ص ٦٨.
- ٦٢- الطبقات الكبرى، ج ١، ص ١٩٠.
- ٦٣- الارشاد، ج ١، ص ١٨٤.
- ٦٤- انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٢٩ / الارشاد، ج ١، ص ١٨٢ (يصلی بالناس بعضهم).
- ٦٥- السقيفة و فذک، ص ٦٨.
- ٦٦- انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٢٧ و ٧٢٩ و ٧٣١ - ٧٣٢ و ٧٣٥ / تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٩٧.
- ٦٧- الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٢٢٢ و ٢٢٣ / ابی بکر احمد بن الحسين البيهقي، دلائل النبوة، تحقيق عبدالمعطي قلعجي، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٥ هـ، ج ٧، ص ١٩١ و ١٩٢.
- ٦٨- همان و الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٢١٨ / تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٩٧.
- ٦٩- الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٢١٥ تا ٢٢٤ و ج ٣، ص ١٧٨ تا ١٨١.
- ٧٠- تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٩٦.
- ٧١- الطبقات الكبرى، ج ١، ص ١٩٠ و ٢٤٩ / السقيفة و فذک، ص ٧٤ و ٧٥ / تاريخ اليعقوبي، ج ٢، ص ١١٣ / الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ٥.
- ٧٢- تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٩٧ (از عايشه).
- ٧٣- الطبقات الكبرى، ج ٤، ص ٢٠٥ درباره عبدالله بن ام مكتوم چنين مي گويد: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله يستخلفه على المدينة يصلی بالناس في عامة غزوات رسول الله صلى الله عليه وآله».
- ٧٤- تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٩٧ / انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٣١ و ٧٣٢ و ٧٣٥ / الامامة و السياسة، ص ٢٠ / دلائل النبوة، ج ٧، ص ١٨٦ و ١٨٧ و ١٨٨ / الارشاد، ج ١،
- ص ١٨٣ (شيخ مفيد در اين باره مي گويد: «وقتی پیامبر صلى الله عليه وآله حرص آنان را ديد که هريک مي خواهند پدرانشان را براي نماز فراخوانند، چنين سخني را فرمود»، ولي عموم روايات اهل سنت اين سخن را درباره امر پیامبر صلى الله عليه وآله به ابوبکر درباره نماز ذکر کرده اند که در آن عايشه ماييل نبود که ابوبکر نماز بگزارد، ولي پیامبر صلى الله عليه وآله بر اين امر اصرار ورزیدند! البته مخفي نماند که بیشتر اين روايات از عايشه نقل شده است.)
- ٧٥- تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٩٦ / الارشاد، ج ١، ص ١٨٥.
- ٧٦- الامامة و السياسة، ص ٢٠.
- ٧٧- السقيفة و فذک، ص ٧٣ / الطبقات الكبرى، ج ١، ص ٢٤٣ و ٢٤٤ / الارشاد، ج ١، ص ١٨٤.
- ٧٨- الطبقات الكبرى، ج ١، ص ٢٤٣ و ٢٤٤ / انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٣٨ / تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٩٢.
- ٧٩- تاريخ الطبري، ج ٣، ص ١٩٣ (در پاورقي) / السقيفة و فذک، ص ٧٣ (در ضمن يك روايت).
- ٨٠- انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٣٨.
- ٨١- الطبقات الكبرى، ج ١، ص ٢٤٣ و ٢٤٤ / السقيفة و فذک، ص ٧٣ «فرفضه النبي صلى الله عليه وآله» (پس به اين معنا، پیامبر اولين رافضي است).
- ٨٢- الارشاد، ج ١، ص ١٨٤.
- ٨٣- ابن هشام، السيرة النبوية، ج ٤، ص ٣٠٥ و ٣١١ / انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٤٢ / تاريخ الطبري، ج ٣، ص ٢١٠ / البداية و النهاية، ج ٥، ص ٢٦٢ و ٢٦٣.
- ٨٤- انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٦٤ / السقيفة و فذک، ص ٥٥ / تاريخ الطبري، ج ٣، ص ٢٠٣.
- ٨٥- الارشاد، ج ١، ص ١٨٠ و ١٨١.
- ٨٦- تاريخ اليعقوبي، ج ٢، ص ١١٣.
- ٨٧- ابن هشام، السيرة النبوية، ج ٤، ص ٢٩٩ و ٣٠٠ / الطبقات الكبرى، ج ١، ص ١٩٠ و ٢٤٩.
- ٨٨- تاريخ الطبري، ج ٣، ص ٢٢٦.
- ٨٩- السقيفة و فذک، ص ٧٤ و ٧٥.
- ٩٠- ابن هشام، السيرة النبوية، ج ٤، ص ٣٠٠ (فخرج اسامه و خرج جيشه معه حتى نزلوا الجرف من المدينة على
- فرسخ).
- ٩١- الارشاد، ج ١، ص ١٨٣ / ج ١، ص ١٨٤.
- ٩٣- السقيفة و فذک، ص ٣٧ (البته انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٧٣ به نقل از واقدي گفته است: «جماعی است که ابوسفیان به هنگام وفات پیامبر صلى الله عليه وآله در مدينه بوده است»، که در اين صورت اين استدلال موجه نيست).
- ٩٤- الارشاد، ج ١، ص ١٨٤.
- ٩٥- انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٤٧.
- ٩٦- انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٤٧ / الامامة و السياسة، ص ٢١.
- ٩٧- الارشاد، ج ١، ص ١٨٤.
- ٩٨- تاريخ الطبري، ج ٣، ص ٢٠٢.
- ٩٩- الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ١٠.
- ١٠٠- تاريخ اليعقوبي، ج ٢، ص ١٢٤.
- ١٠١- تاريخ اليعقوبي، ج ٢، ص ١٢٤.
- ١٠٢- الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ١٨٢ / انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٤٢ / السقيفة و فذک، ص ٤٩.
- ١٠٣- الامامة و السياسة، ص ٢٣ / السقيفة و فذک، ص ٥٧.
- ١٠٤- الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ١٨٢.
- ١٠٥- تاريخ الطبري، ج ٣، ص ٢١٨ و ٢١٩.
- ١٠٦- تاريخ الطبري، ج ٣، ص ٢٢٠ / الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ١٨٢.
- ١٠٨- تاريخ الطبري، ج ٣، ص ٢٢١.
- ١٠٩- الارشاد، ج ١، ص ١٨٩. «واتفق لابي بكر ما اتفق، لاختلاف الانتصار فيما بينهم و كراهة الطلقاء و المؤلفه قلوبهم من تأخر الامر حتى يفرغ بنوهاشم، فيستقر الامر مقره، فبايعوا ابا بكر لحضوره المكان».

مولی،

دوستی یا

سرپرستی؟

برادران اهل تسنن معتقدند حادثه عظیم و تاریخی غدیر خم و سخنان و تأکیدات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به معنای لزوم «محبت و دوستی» حضرت علی علیه السلام است و بر امامت و لزوم پیروی از وی دلالت ندارد. دلیل آنان نیز معانی متعدد واژه «ولایت» است. به گفته آنان، تا وقتی «ولایت» به دوستی قابل حمل است، نمی توان به معنای دیگر آن تمسک جست. شیعه در این باره چه دیدگاهی دارد؟

نویسنده: محمد رضوانی، معماری

چندین دلیل بر درستی دیدگاه شیعه در مسأله غدیر

شیعه ماهیت حادثه غدیر خم و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نصی صریح و قاطع بر امامت حضرت علی علیه السلام می داند. در نگاه شیعیان، قرائن و شواهد به گونه ای است که هرگز نمی توان تنها دوستی و محبت علی علیه السلام را رهاورد غدیر دانست. البته شیعه ادله بی شمار دیگری نیز دارد. دلیل ها و قرائنی که بر درستی دیدگاه شیعه در مسأله غدیر گواهی می دهد، عبارت است از:

۱- معنای ولایت: لغت شناسان کلمه ولایت را سرپرستی، عهده داری امور، سلطه، استیلاء، رهبری و زمامداری معنا کرده اند. معنای این کلمه و برخی از مشتقاتش در کتاب های لغت اهل سنت چنین است:

الف) المفردات: «ولایت یعنی یاری کردن و ولایت یعنی، زمامداری و سرپرستی امور و گفته شده است که ولایت و ولایت مانند دلالت و دلالت است و حقیقت آن سرپرستی است. ولی و مولی نیز در همین معنا به کار می رود.» [۱]

ب) النهایه: «ولی یعنی یاور... و هر کس امری را بر عهده گیرد، مولی و ولی آن است و از همین قبیل است، حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه...؛ و سخن عمر که به علی علیه السلام گفت: تو مولای هر مؤمنی شدی؛ یعنی ولی مؤمنان گشتی...» [۲]

ج) الصحاح فی لغة العرب: «...هر کس سرپرستی امور کسی را به عهده گیرد، ولی او است...» [۳]

د) معجم مقاییس اللغة: «...هر کس زمام امر دیگری را به عهده گیرد، ولی او است...» [۴]

با این سخن لغت شناسان، چگونه می توان «من کنت مولاه فعلی مولاه» را به معنای «دوستی» صرف دانست و سرپرستی اجتماعی و زمامداری را از آن جدا ساخت؟! مگر نه این است که «ابن اثیر»، لغت شناس معروف، تصریح می کند کلمه «مولی» در روایت پیامبر «من کنت مولاه فعلی مولاه» و نیز سخن عمر در معنای سرپرستی به کار رفته است؟

۲- خطاب تند و قاطع پروردگار: اگر حادثه غدیر صرفاً برای اعلام دوستی حضرت علی علیه السلام بود، آن قدر اهمیت نداشت که خداوند به پیامبرش بگوید اگر آن را ابلاغ نکنی، رسالت الهی را انجام نداده ای. خداوند می فرماید: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لایهتدی القوم الکافرین. [۵] این اخطار شدید اللحن به خوبی نشان می دهد که مسأله از این حرف ها بالاتر است. البته محبت امیرالمؤمنین علیه السلام جایگاهی والا دارد و یکی از نشانه های ایمان است؛ ولی در این خطبه تنها «ولایت محبت» مراد نیست.

۳- ایمنی بخشیدن پروردگار: در آیه یاد شده خداوند پیامبر را ایمنی خاطر می بخشد و می فرماید: خداوند تو را در مقابل توطئه های مردم محافظت می کند؛ «والله يعصمك من الناس». این امر نشان می دهد مأموریت غدیر مسأله ای مهم بود و پیامبر صلی الله علیه و آله بیم داشت برخی بر اثر هواهای نفسانی به مقابله با آن برخاسته، توطئه کنند؟ آیا فقط اعلام دوستی حضرت علی علیه السلام چنین خوفی پدید می آورد؟

۴- گزینش مکان: پیامبر صلی الله علیه و آله جحفه را که مکان انشعاب مسافران است، انتخاب کرد تا همگی قبل از انشعاب در سخنرانی آن حضرت حضور داشته باشند. افزون بر این، دستور داد کسانی که از آن مکان گذشته اند، برگردند، و صبر کرد تا عقب ماندگان از راه برسند. همچنین دستور داد شاهدان به غایبان اطلاع دهند و این «نبأ عظیم» را به گوش همگان برسانند. این امور نشان می دهد مسأله برای امت اسلامی فوق العاده مهم و حیاتی است؟ آیا عاقلانه است که پیشوای بزرگ مسلمانان در واپسین سخنرانی اش حج گزاران خسته و کوفته را گرد آورد و با این تأکیدات فراوان همه را به دوستی علی علیه السلام فرا خواند.

۵- نزول آیه اکمال: پس از اجرای این مأموریت، آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً، فرود آمد. این امر نشان می دهد مسأله از صرف محبت بالاتر بود. آیا می توان گفت: فقط با دوستی حضرت علی علیه السلام - نه رهبری و پیشوایی آن حضرت - دین کامل می شود و خداوند اسلام را می پسندند؟! از

سوی دیگر، اگر مسأله فقط دوستی و مودت بود، قبلاً درباره آن آیه نازل شده، از این جهت نقضی در دین وجود نداشت. آیه قل لا اسألكم علیه اجراً الا المودة فی القربی، [۶] پیش تر فرود آمده بود. پس آیه اکمال پیامی دیگر دارد.

۶- پیامبر صلی الله علیه و آله در آن حادثه، به مسائل اعتقادی استشهد و در کنار آن ها مسأله ولایت را مطرح کرد.

۷- پیامبر صلی الله علیه و آله عترت را در کنار قرآن «ثقل اصغر» معرفی کرد.

۸- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قرآن و عترت از یکدیگر جدا نمی شوند و امت باید به هر دو چنگ زند. آیا صرف دوست داشتن قرآن کافی است یا باید از آن پیروی کرد و آن را پیشوای خود دانست؟ وحدت سیاق نشان می دهد در مورد اهل بیت علیه السلام نیز باید همین گونه رفتار کرد و آنان را سرمشق و پیشوای عملی خود قرار داد.

۹- پیامبر صلی الله علیه و آله به مسأله ایفای رسالت و سپس «اولویت» خود بر مؤمنان انگشت می گذارد و بلافاصله مسأله ولایت را طرح می کند.

۱۰- پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله ولایت را سه یا چهار بار تکرار می کند. این همه تأکید برای چیست؟

۱۱- پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از این حادثه فرمود: «اللّه اکبر» بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی «بعد از من» [۷].

نکته مهم در این جا آن است که اگر مقصود از «ولایت» محبت باشد، قید «بعد از من»، زائد می شود؛ زیرا محبت حضرت علی علیه السلام به پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله مقید نیست و بسیار مسخره می نماید، اگر منظور پیامبر صلی الله علیه و آله آن باشد که بعد از رحلت من علی را دوست بدارید؛ چون محبت علی علیه السلام با حیات پیامبر صلی الله علیه و آله قابل جمع است. پس رهبری امام علی علیه السلام مراد است؛ زیرا وجود دو پیشوا در یک زمان و در عرض هم ممکن نیست.

۱۲- بعد از این ماجرا، مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند؛ مگر دوستی بیعت دارد؟ بیعت در لغت به معنای التزام به پیروی است. حتی ابوبکر و عمر نیز با آن حضرت بیعت کرده، گفتند: «بئحیح لک یا علی، أصبحت مولای و مولی کل مؤمن.» [۸]

۱۳- همه حاضران در آن جلسه، از خطابه پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله «امامت و پیشوایی حضرت علی علیه السلام» را فهمیدند. بلافاصله «حسان بن ثابت انصاری» از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه گرفته، اشعاری زیبا سرود و در یکی از ابیات آن از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفت:

قم یا علی فآنتی، رضیتک من بعدی اماماً و هادياً.

ای علی، برخیز. خرسندم که تو بعد از من امام و هادی باشی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر این شعر سکوت کرد. سکوت و عدم مخالفت پیامبر صلی الله

آیا عاقلانه است که پیشوای بزرگ مسلمانان در واپسین سخنرانی اش حج گزاران خسته و کوفته را گرد آورد و با این تأکیدات فراوان همه را به دوستی حضرت علی علیه السلام فرا خواند؟!

من عاده وانصر من نصره، لیبلغ الشاهد الغائب؟
گفتند: نه. [۱۱]
۱۶- پس از اعلام ولایت امیرمؤمنان علیه السلام،
پیامبر صلی الله علیه و آله چنین دعا کرد:
«اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه و احب من
احبه...؛ خدایا! آن که علی را به ولایت برگزید، تو
ولی اش باش و آن که با او به عداوت در آید، با او
دشمنی کن و دوست بدار آن که علی را دوست
دارد...» [۱۲]

اکنون به خوبی روشن می شود، اگر مقصود از
ولایت محبت و دوستی باشد، دعای بعدی پیامبر:
«و احب من احبه» تکرار و لغو می شود. بنابراین،
وجود هر دو سخن نشان می دهد این ها دو موضوع
متفاوتند و ولایت چیزی برتر از محبت است؛ هر
چند دوستی ولی از لوازم ولایت به شمار می آید.
مسلمانان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به
فرقه های مختلف تقسیم شدند. هر گروهی راهی
خاص برگزید و تعالیم اسلام را طبق ذوق و سلیقه
و تمایلات خویش تفسیر کرد. ما با مراجعه به
گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن کریم در
پی راه می گردیم. راستی در این جنجال و هیاهو
باید چه راهی برگزید و تعالیم دین را از چه کسی
فرا گرفت؟ با کمی تحقیق، در می یابیم پیامبر اکرم
صلی الله علیه و آله مردم را در سردرگمی رها ن ساخته
و برای آنان راهی را مشخص کرده است. آن
حضرت فرمود «من دو چیز گرانبها در بین شما
می گذارم: قرآن و اهل بیت.» این کلام نورانی
نشان می دهد پس از پیامبر باید در پی اهل بیت
حرکت کرد تا در پیچ و خم افکار و عقاید و
راه های گوناگون، اسیر گمراهی نشد.

چه چیز در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله نهفته بود
که آن مرد خیره سر برآشفت؟ آیا صرف دوستی،
این همه لجبازی پدید می آورد؟ مسلماً مسأله فراتر
از این بود؛ زیرا این شخص با علی دشمنی
می ورزید و می دید با این واقعه باید عمری تحت
فرمان وی قرار گیرد. پس از سر بی خردی و کبر و
کزاندیشی، مرگ و عذاب را بر ولایت مولای
متقیان ترجیح داد. [۱۰]

۱۵- نکته مهم دیگر آن که، خود امیرمؤمنان در
روز شورا، برای اثبات امامت خود، به حادثه غدیر
استناد کرد. عامر بن واثله می گوید: در روز شورا با
علی علیه السلام کنار در خانه ایستاده بودم و
شنیدم که حضرت علیه السلام به آنان فرمود:
برای شما دلیلی می آورم که هیچ کس نمی تواند بر
آن خدشه وارد کند. سپس فرمود: ای جماعت!
- آیا در میان شما کسی هست که پیش از من به
یگانگی خداوند ایمان آورده باشد؟ گفتند: نه.
- آیا در بین شما کسی برادری چون جعفر طیار که
با ملائک پرواز می کند، دارد؟ گفتند: نه.
- آیا کسی از شما عمویی چون حمزه، شمشیر خدا
و رسول خدا صلی الله علیه و آله، دارد؟ گفتند: نه.
- آیا کسی از شما همسری چون فاطمه سلام الله
علیها دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سرور زنان
اهل بهشت دارد؟ گفتند: نه.
- آیا کسی از شما فرزندی مانند حسن و حسین
دو سرور جوانان اهل بهشت دارد؟ گفتند: نه.
- آیا کسی از شما هست که به دستور قرآن پیش
از نجوا با پیامبر صلی الله علیه و آله صدقه داده باشد؟
گفتند: نه.
- آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر
صلی الله علیه و آله درباره اش فرموده باشند: «من
کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد

علیه و آله در برابر یک سخن یا رفتار، نزد همه
مسلمانان حجت است. بنابراین، اگر مسأله غدیر
معنایی جز امامت داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله
سخنان «حسان بن ثابت» را تأیید نمی کرد و او را
تشویق نمی فرمود.

از سوی دیگر، چنانچه مراد رسول خدا امامت نبود،
باید دیگر مسلمانان لب به اعتراض می گشادند و
حسان بن ثابت را از چنین برداشتی باز می داشتند.

۱۴- نکته بسیار جالب توجه دیگر، مسأله «جابر
بن نصر» یا «حارث بن التعمان الفهري» است. در
روایت چنین می خوانیم: این فرد، پس از انتشار
سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم، نزد
پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:

ای محمد، از جانب خدا به ما گفتی شهادت دهیم
که جز خدای یگانه پروردگاری نیست و شهادت
دهیم که تو پیامبر خدایی و نماز بخوانیم و روزه
بداریم و حج انجام دهیم و زکات بپردازیم. ما نیز
همه این ها را پذیرفتیم؛ ولی به این حد بسنده
نکردی، پسر عمویت را بر ما برتری دادی و گفتی:
هر که من مولای اویم، علی مولای او است.
اکنون بگو این سخن را از پیش خود گفتی، یا از
جانب خدا؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن که جز
او خدایی نیست، این مطلب از سوی خداوند است.
در این هنگام، به سوی اسبش شتافت و گفت:
خدایا، اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله می گوید
حق است، بر ما سنگ ببار یا ما را به عذابی
دردناک گرفتار ساز! هنوز به اسب خود نرسیده بود
که سنگ بر سرش بارید؛ بر زمین افتاد و
درگذشت. آنگاه این آیه نازل شد: «سأل سائل
بعذاب واقع، للکافرین لیس له دافع، من اللّٰه ذی
المعارج...» [۹]

توصیه ما آن است، با مراجعه به کتاب‌های مستند و مفید، در این زمینه به تحقیق بپردازید تا حقیقت آشکار شود. در این مسیر می‌توانید از کتاب‌های زیر استفاده کنید.

۱. احقاق الحق، علامه شهید تستری
۲. عبقات الأنوار، میرحامد حسین
۳. الغدير، علامه اميني
۴. راه ما، راه و روش پیامبر ما، علامه امینی، ترجمه: موسوی همدانی
۵. شیعه در اسلام، علامه طباطبایی
۶. حق جو و حق شناس (ترجمه المراجعات)، علامه سید شرف‌الدین، ترجمه محمد رضا امامی
۷. شب‌های پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی
۸. همراه با راستگویان، تيجاني سماوي، ترجمه: سید محمد جواد مهري
۹. عبدالله بن سبا، ج ۳ - ۱، علامه عسکری
۱۰. نقش ائمه در احیای دین، ج ۱۵ - ۱، علامه عسکری
۱۱. یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، علامه عسکری
۱۲. نقش عایشه در تاریخ اسلام، علامه عسکری
۱۳. امامت و رهبری، شهید مطهری
۱۴. اندیشه‌های اسلامی در دیدگاه دو مکتب (ترجمه معالم المدرستین)، ج ۲ - ۱، علامه عسکری، ترجمه: دکتر جلیل تجلیل
۱۵. بررسی مسائل کلی امامت، ابراهیم امینی
۱۶. شیعه پاسخ می‌گوید، سید رضا حسینی نسب
۱۷. فریب، صالح الوردانی
۱۸. خاطرات مدرسه، سید محمد جواد مهري
۱۹. سیری در صحیحین، محمد صادق نجمی
۲۰. آنگاه هدایت شدم، تيجاني سماوي، ترجمه: سید محمد جواد مهري
۲۱. اهل سنت واقعی کیست؟، تيجاني سماوي، ترجمه: سید محمد جواد مهري
۲۲. از آگاهان بپرسید، تيجاني سماوي، ترجمه: سید محمد جواد مهري
۲۳. اهل بیت، کلید مشکل‌ها، تيجاني سماوي، ترجمه: سید محمد جواد مهري

پی‌نوشت:

- [۱]. المفردات الراغب، ص ۵۷۰.
- [۲]. النهاية، لابن اثیر، ج ۵، ص ۲۲۷.
- [۳]. الصحاح في لغة العرب، ج ۶، ص ۲۵۲۸.
- [۴]. معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱.
- [۵]. مائده (۵): ۷۰.
- [۶]. شوری (۴۲): ۲۳.
- [۷]. شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۲۰۱ و ۲۰۴؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج ۱، ص ۳۴۷.
- [۸]. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۵۰؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوالقربی، محب الدین طبری، ج ۱، ص ۶۷؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۳۵.
- [۹]. معارج (۷۰)، آیات ۱ - ۳.
- [۱۰]. برای آگاهی بیش‌تر رکذ الغدير - ج ۱، ص ۲۳۹ - ۲۴۶.
- [۱۱]. برای آگاهی بیش‌تر رکذ الغدير - ج ۱، ص ۱۵۹ - ۲۱۳.
- [۱۲]. الغدير، ج ۱، ص ۱۱.

از شانه‌ی چپ به شانه‌ی راست غلتی می‌زند. هنوز چهره‌ی پر جاذبه‌ی او جلوی چشمانش است. پیرمرد خوابش نمی‌برد. از سر شب مدام غلت می‌زند و همه چیز را از اول مرور می‌کند. از همان وقتی که نمایندگان پیامبر نو ظهور نامه‌ی او را آورده بودند...
کلامش نافذ و استوار بود. آن قدر که پس از قرائت نامه، تا مدتی فقط صدای چرق چرق صندلی‌ها شنیده می‌شد.
کلمه کلمه‌اش را به یاد می‌آورد:

به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب

از: محمد پیامبر خدا

به: اسقف نجران و اهل نجران

اگر مسلمان شوید، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را حمد می‌نمایم. من شما را از عبادت بندگان به عبادت خدا فرا می‌خوانم؛ و شما را از ولایت بندگان به ولایت خداوند دعوت می‌کنم. اگر دعوت مرا نپذیرفتید باید جزیه بدهید و اگر از این هم ابا نمودید شما را به جنگ اخطار می‌دهم.

او دچار ترس و تردید شده بود، مشاوران ارشدش هم همین طور. آخر جلسه مشاوران گفته بودند: «جناب اسقف! از کجا اطمینان دارید این شخص همان پیامبر موعود نباشد؟»
ناقوس‌ها را به صدا درآوردند، تصمیم گرفته بود اعلان عمومی کند... یکی جنگ پیشگیرانه را پیشنهاد داده بود و یکی صلح مصلحتی و درخواست هم‌زمان کمک از قیصر روم را. اما یکی از علمای بزرگ مسیحی خواسته بود کتب آسمانی را بررسی کنند تا حقیقت روشن شود...

حالا دیگر همه فهمیده بودند که این پیامبر همان پیامبر موعود صحیفه‌ی شیث و صحیفه‌ی ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی است. اما آخر نمی‌شد به همین سادگی همه چیز را رها کنند! باید می‌رفتند و از نزدیک می‌دیدند.

...

از پنجره بیرون را نگاه می‌کند. تا صبح خیلی نمانده است. آهی می‌کشد و دستی به ریش بلند و سپیدش. فکرش را هم نمی‌کرد کار به اینجا بکشد.

در این چند روز که به مدینه آمده‌اند، «عبدالمسیح» و «عاقب» -به نمایندگی از علما و بزرگان نجران- کلی بحث و مناظره کرده‌اند. اما چه فایده؟ خودشان هم می‌دانستند بی‌فایده است. او -همان گونه که

مباحثه با مسیحیان نجران

حامد داودوندی



یهودیان مدینه گفته بودند- واقعاً پیامبر خداست. اما چه می‌شود کرد؟ دست کشیدن از دین آبا و اجدادی و مقام و منصب کار ساده‌ای نیست!

به گمانشان چاره‌ی کار را پیدا کرده بودند، پیشنهاد خودشان بود اما حالا خود آن‌ها هم باور نمی‌کردند پیامبر مسلمانان به این سادگی «مباهله» را پذیرفته باشد.

صدای پای خورشید نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. اسقف اعظم نجران، در چنین روز مهمی باید ظاهری آراسته و موقر داشته باشد. پیرمرد جلوی آینه ایستاده و لباسش را مرتب می‌کند. ترس و دلهره از چشمانش بیرون می‌ریزد. انگار چندین سال پیرتر شده است.

«امروز روز سختی است» این را در آینه به خودش می‌گوید و صدایی از پشت در، این گفتگو را قطع می‌کند:

- جناب اسقف! بیدارید؟

- بله جناب عاقب، بفرمایید.

عاقب، در را باز می‌کند و داخل می‌شود. اسقف رو به آینه، وانمود می‌کند که مشغول مرتب کردن لباسش است. اصلاً دوست ندارد چشمانش راز دلش را افشا کنند.

عاقب ادامه می‌دهد: «اسقف اعظم! جمعیت بسیاری برای دیدن مباهله جمع شده‌اند.»

مباهله؛ بس که این کلمه را تکرار کرده انگار دیگر برایش بی‌معنی شده است. با خود تکرار می‌کند: «مباهله»

- شنیده‌ام که پیامبر مسلمانان بعد از نماز صبح آماده‌ی مباهله شده است.

صدای «عاقب» وقتی این جملات را می‌گوید، عجز و ترس را از عمق وجودش بیرون می‌ریزد.

اسقف این‌بار با تردید تکرار می‌کند: «مباهله». او می‌داند مباهله یعنی محک ایمان. سنجش اعتقاد. مباهله یعنی تو دشمنت را نفرین کنی و دشمنت تو را. یعنی خدایا تو خود حکم کن که چی کسی دروغ‌گوست و راست‌گو کیست و عذابت را بر دروغ‌گو فرود آور!

عاقب با نگرانی می‌گوید: «جناب اسقف، حالتان خوب است؟»

اسقف می‌چرخد و چشم در چشم او می‌دوزد.

عاقب ادامه می‌دهد: «چطور است اصلاً... صلح کنیم؟ هان؟ بهتر نیست؟... این‌گونه هم جانمان حفظ می‌شود، هم

آبرویمان!»

و در حالی که به نقطه‌ی نامعلومی خیره شده می‌گوید: «اگر مباهله را انجام دهیم ریشه کن می‌شویم...»

یکی از خدمتکاران در می‌زند، اسقف اجازه‌ی ورود می‌دهد. خادم می‌گوید: «قربان! پیکی از طرف پیامبر مسلمانان آمده تا علت تأخیر مسیحیان را برای ایشان گزارش کند.»

اسقف، بدون اینکه چیزی بگوید عاقب را رها می‌کند و از اتاق خارج می‌شود؛ بدون درنگ دستور حرکت می‌دهد. نجرانیان با دیدن اسقف به طرف او می‌آیند. مردی می‌گوید: «جناب اسقف! با او مباهله نکنید! اگر مباهله کنید، دچار لعنت می‌شوید!» اسقف اعظم فکری می‌کند و می‌گوید: «باید ببینیم، چه کسانی برای مباهله همراه او می‌آیند.»

هر چه به محل مباهله نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوند، دلهره شان بیشتر و بیشتر می‌شود. حالا تقریباً رسیده‌اند.

«شَرَحِیل» که مشاور اول اسقف است با صدایی لرزان می‌گوید: «به خدا قسم کاری بس عظیم می‌بینم، اگر این مرد پیامبر فرستاده شده از سوی خدا باشد و ما با او مباهله کنیم، حتی مو و ناخن از ما روی زمین نخواهد ماند!»

حالا دیگر به راحتی می‌توان محل مباهله و پیامبر مسلمانان را که آماده مباهله است، دید. هیچ کس توان ندارد قدم از قدم بردارد. پاها دیگر اطاعت نمی‌کنند.

پیامبر مسلمانان، روی دو زانو نشسته و دست به دعا برداشته است. در کنار او رادمردی جوان، بانویی و دو طفل، همین کار را کرده‌اند.

اسقف می‌پرسد: «این افراد کیستند؟»

- آن مرد پسر عمو و داماد اوست و آن دو کودک فرزندان دختر و دامادش هستند. آن‌ها محبوب‌ترین خلق برای پیامبر هستند. و آن بانو دخترش فاطمه، عزیزترین و نزدیک‌ترین افراد به قلب اوست.

با شنیدن این سخنان قلب نجرانیان به لرزه درمی‌آید. این نام‌ها دقیقاً همان نام‌های مقدّسی است که در کتاب‌های آسمانی دیده بودند!

قلب اسقف اعظم دارد از جا کنده می‌شود. رو به «عبدالمسیح» و «عاقب» می‌کند، صدایش می‌لرزد: «او را بنگرید! با تنها فرزند و خانواده‌اش برای مباهله آمده است... به خدا اگر مراعات

قیصر نبود مسلمان می شدم. با او صلح کنید و هر شرطی گذاشت بپذیرید.»

حالا دیگر به چند قدمی محل مباحله رسیده اند و چهره‌ی معصوم و درخشان خانواده‌ی پیامبر کاملاً دیده می شود. مردی یهودی فریاد می کشد: «مباحله نکنید! گرفتار می شوید و خود را هلاک می کنید!»

اسقف اعظم زیر لب می گوید: «به خدا قسم مانند انبیاء بر سر زانوانش نشسته است...»

«عبد المسیح» می گوید: «پس چرا ایستاده اید؟ جلو بروید!» اسقف اعظم با خشمی ترس آلود بر سرش فریاد می زند: «هرگز! من مردی را می بینم که هیچ هراسی از مباحله ندارد! من می ترسم! می ترسم در ادعایش راستگو باشد. به خدا قسم اگر راستگو باشد در کم تر از یک سال، حتی یک نصرانی در دنیا زنده نمی ماند!»

حالا دیگر «عبد المسیح» از اسقف اعظم نا امید شده است. «عاقب» را با خود همراه می کند تا از اوضاع پیامبر مسلمانان اطلاعی کسب کند. آن‌ها پیش پیامبر می روند و در حالی که سعی می کنند ترس خود را فرو برند، می پرسند: «چه کسانی با ما مباحله می کنند؟»

پیامبر به خانواده اش اشاره می کند: «به وسیله‌ی بهترین مردم روی زمین و عزیزترین آنها برای خداوند بزرگ.»

حالا آن‌ها کنجکاوتر شده اند. دلشان می خواهد بفهمند واقعاً این‌ها چه کسانی هستند؟ چرا از میان این همه مسلمان، تنها اینان انتخاب شده اند؟

انگار که چیزی نفهمیده اند می پرسند: «ما جمعیت زیادی از مؤمنین را همراه شما نمی بینیم! نکند می خواهید با همین جوان و بانو و دو کودکشان با ما مباحله کنید؟!»

پیامبر که معنی این سؤال تکراری را می دانند این بار با لحن جدی تری می فرماید: «بله! آیا لحظاتی پیش این مطلب را به شما نگفتم؟ قسم به آن کسی که مرا به حق مبعوث کرده است دستور دارم، به وسیله‌ی اینان با شما مباحله کنم. اینان هستند، پسران و زنان و نفس ما؛ شما هم نمونه‌ی اینان را بباورید!»

حالا همه چیز مثل روز برای عاقب و عبد المسیح روشن شده است. چهره‌شان رنگ باخته و نزدیک است از ترس دیوانه شوند.

از نجرانیان دور می شوند تا راه چاره‌ای پیدا کنند. مشغول صحبت‌اند که ناگهان مهمه‌ی مردم بلند می شود. همه‌ی چشم‌ها به سوی پیامبر دوخته شده. زمین می لرزد! آسمان تیره شده! حیوانات سر و صدا می کنند! این بار پیامبر دست خود را برای مباحله بالا برده اند!

عاقب فریاد می زند: «خدای من! بلای الهی!...» و عبد المسیح در حالی که صدایش می لرزد حرف او را قطع می کند: «وای بر ما! این آثار خشم و غضب خداست که هنوز مباحله‌ای صورت نگرفته، ظاهر شده!»

«عبد المسیح» و «عاقب» دست و پای خود را گم کرده اند، نمی دانند چه کنند. تنها یک راه به ذهن‌شان می رسد، می دوند جلوی پیامبر زانو می زنند؛ التماس می کنند که دست نگه دارد تا با بزرگان‌شان مشورت کنند. پیامبر با همان چشم‌های آرامش بخش به آن‌ها نگاهی می کند و باز هم صبر.

«منذر» - برادر اسقف اعظم - می گوید: «باید سخن خود را پس بگیریم، این تنها راه است!»

باید برای مطرح کردن این خواسته‌ی خود، راهی پیدا کنند، اما چگونه؟ حالا با چه رویی - بعد از این همه اصرار و لجاجت - نزد پیامبر بروند؟ ناگهان به یاد چند لحظه پیش می افتند:

- «دامادش! آری علی بن ابی طالب تنها راه نجات است! پیامبر، همین چند لحظه پیش، او را «نفس خود» خطاب کرد!»

- راست می گوید؛ منذر! برو و علی را واسطه قرار بده، او منزلتی عظیم نزد پیامبر دارد، حتماً به خاطر او می پذیرد.

منذر که خود از علمای بزرگ مسیحیان است، - جلوی چشمان متحیر مسلمان و مسیحی - پیش پیامبر می رود و می گوید: «سلام بر تو ای رسول خدا! شهادت می دهم تو و عیسی دو بنده‌ی فرستاده‌ی خداوند هستی» وقتی این جملات را می گوید همه می فهمند که «منذر» از این به بعد یکی از مسلمانان است.

او آرام و با ادب خواهش مسیحیان را مطرح می کند و این که مسیحیان مایلند با «علی بن ابی طالب» به عنوان نماینده‌ی پیامبر مذاکره کنند.

پیامبر لبخند می زند.

حالا «عبد المسیح» و «عاقب» و «شرحبیل» با چند نفر دیگر زانو زده اند تا با پیامبر گفتگو کنند. آن‌ها خوب می دانند که

مقامات کلیسا در منصب‌های خود بنویسند؛ «مادامی که دلسوزانه عمل کنند و در فکر اصلاح باشند و ظلم نکنند.» هم اشک در چشمانش حلقه زده، هم لبخند بر لبان «اسقف اعظم» نقش بسته از این همه مهر و دلسوزی پیامبر مهربانی. کاروان با اجازه‌ی پیامبر، به سوی نجران حرکت می‌کند. «عبد المسیح» و «عاقب» نمی‌دانند خوابند یا بیدار، آیا همه‌ی این اتفاقات واقعی بود؟ قلبشان پر شده از محبت پیامبر مهربانی، طاقت دوری ندارند. خودشان با کاروان می‌روند و قلبشان می‌ماند.

اندکی بعد، باز می‌گردند تا آیین محبت به پیامبر و خانواده اش را بیاموزند.

باز می‌گردند به مدینه، شهر پیامبر مهربانی‌ها.

«مباهله نکردن» یعنی «پذیرفتن اسلام». اما باز هم پیامبر مهربانی، با بزرگواری صلح با آنها می‌پذیرند.

شرح‌بیل که حالا خیالش از بابت عذاب راحت شده می‌گوید: «هر چه حکم کنید از طرف ما قبول است.»

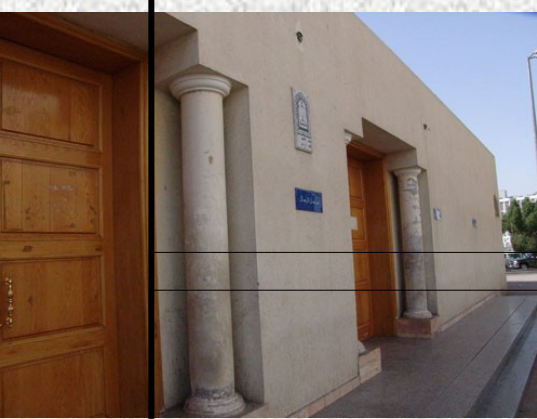
- «با عجله تصمیم نگیر! شاید آن‌ها که با تو نیامده‌اند، بعداً تو را سرزنش کنند...»

شرح‌بیل از این پاسخ پیامبر مهربانی جا می‌خورد، هم متعجب شده و هم شرمند؛

وقتی اسم «علی بن ابی طالب» آخر صلح‌نامه به عنوان نویسنده می‌آید خیالشان آسوده می‌شود چون صلح‌نامه به خط وصی پیامبر است.

صلح‌نامه را که می‌نویسند، پیامبر مهربانی دستور می‌دهند، برای اسقف اعظم و سایر اسقف‌های نجران، حکمی برای تثبیت

تصاویری از مسجد
مباهله یا مسجد
الاجابة، که در محل
واقعه مباهله
ساخته شده است.





آنچه علی داد در رکوع فزون بود

ز آن که به عمری بداد حاتم طائی



نزول آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...

روز ۲۴ ذی الحجه یکی از زیباترین
خاطرات را در فرهنگ شیعه به یاد
می آورد؛ روزی که امیرمؤمنان علی
علیه السلام با ایثار انگشتر خویش
در حال نماز به یک نیازمند،
شایسته تجلیل و تقدیر حضرت
حق قرار گرفت و به دریافت مدال
آیه ولایت از سوی پیک وحی مفتخر
گردید.

روان و راحت گردان! و همچنین موسی
علیه السلام تقاضا کرد که: خدایا! برادرم هارون

را وزیر و یاور من قرار بده! و به وسیله برادرم
مرا نیرومند گردان و او را در کارهایم شریک
فرما!

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند!

من نیز محمد پیامبر و برگزیده تو هستم.

خدایا! از تو درخواست می کنم که سینه ام را

گشاده گردانی و کارهایم را آسان کنی و از

میان خانواده ام، علی را به عنوان وزیر و

پشتیبان من قرار دهی!

ابوذر در ادامه گفت:

هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله تمام نشده بود

که حضرت جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد!

بخوان! پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه

بخوانم؟ گفت بخوان: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ

وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ

الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^(۱) «همانا رهبر و

سرپرست شما خداست و رسول او و کسانی

که ایمان آورده اند؛ آنان که نماز اقامه می کنند

و در حال رکوع زکات می پردازند.»^(۲)

عبدالله بن عباس ماجرا را این گونه روایت
کرده است:

روزی در کنار چاه زمزم نشسته بودم و برای

مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل

می کردم. در آن حال، ابوذر غفاری به نزد ما

آمد و با صدای رسایی گفت:

ای مردم! من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم

که فرمود: «لِيُ قَائِدُ الْبِرَّةِ وَقَاتِلُ الْكُفْرَةِ

مَنْصُورٌ مِنْ نَصْرِهِ مَخْذُولٌ مِنْ خَذَلِهِ؛ علی

علیه السلام رهبر نیکوکاران است و کشنده

کافران. هر کس او را یاری کند، یاری خواهد

شد و هر کس به او اهانت کند، خوار خواهد

گشت.»

آن گاه ابوذر سخنانش را چنین ادامه داد:

ای مردم! روزی از روزها با رسول خدا

صلی الله علیه و آله در مسجد نماز ظهر را خواندم.

بعد از نماز، نیازمندی بلند شد و از مردم یاری

خواست، کسی به او چیزی نداد. او دستانش را

به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

خدایا! تو خود گواه باش در مسجد رسول الله

صلی الله علیه و آله از مسلمانان یاری خواستم، اما

کسی به من پاسخ مثبت نداد. در این موقع،

علی علیه السلام در گوشه ای از مسجد در حال

رکوع نماز بود که با انگشت کوچک دست

خود که انگشتری در آن بود به سائل اشاره

کرد و سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست

آن حضرت بیرون آورد. رسول خدا

صلی الله علیه و آله که در حال نماز شاهد این ماجرا

بود، وقتی نمازش را تمام کرد، رو به سوی

آسمان نمود و عرضه داشت: خداوند! برادرم

موسی از تو درخواست نمود که: پروردگارا! به

من سعه صدر عنایت کن و کارهایم را سهل و

آسان نما و گره از زبانم بگشا و سخنانم را

(۱). سوره مائده، آیه ۵۵.

(۲). مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۰.



این روایت را گذشته از منابع شیعه، بسیاری از اهل تسنن نیز نقل کرده‌اند و آیه شریفه را درباره امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌دانند. علامه فرزانه مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین در کتاب ارزشمند المراجعات می‌نویسد: صاحب کنز العمال نزول این آیه در مورد خاتم بخشی علی علیه‌السلام را به اتفاق مفسران نسبت می‌دهد و بر این باور است که در این زمینه کسی به غیر از علی علیه‌السلام مورد نزول این آیه نیست. علامه سید شرف الدین ادامه می‌دهد که این اجماع تفسیری را به غیر از صاحب کنز العمال، عده‌ای دیگر از دانشمندان اهل سنت نقل کرده‌اند که از جمله آنها امام قوشجی در بحث امامت شرح تجرید است.^(۱)

علامه شیخ عبدالحسین امینی شصت و شش نفر از دانشمندان اهل حدیث و استوانه‌های روایی اهل سنت را با نام و نشانی دقیق کتابهایشان فهرست کرده و متن حدیثی را که حاوی انطباق آیه مذکور با شخص علی علیه‌السلام است از انس بن مالک نقل می‌کند و در آخر می‌افزاید: «مضمون این حدیث در این کتابها موجود است و همه آنها تصریح دارند که این آیه در مورد خاتم بخشی حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در مسجد نبوی نازل گردیده است.»^(۲)

(۱). المراجعات، ص ۲۳۱.
(۲). الغدير، ج ۳، ص ۱۶۲.

به مناسبت نزول آیه ولایت

حَسَّانَ شَعْرٍ مِی سَرَايِدُ...

أَبَا حَسَنٍ تَفْدِيكَ نَفْسِي وَمُهَجَّتِي وَكُلُّ بَطِيئِي فِي الْهُدَى وَمُسَارِعُ
ای ابالحسن! جانم و قلبم فدای تو باد! و جان و دل هر کس که در راه هدایت تند یا کند گام بر می‌دارد، فدایت باد!

أَيُّ مَدْحٍ مَدْحِي وَالْمُحِبِّينَ ضَائِعَا وَمَا الْمَدْحُ فِي ذَاتِ الْإِلَهِ بِضَائِعٍ
آیا مدح من و دوستانت تباه خواهد شد؟ نه، هرگز مدحی که در راه خدا انجام شود، تباه و ضایع نمی‌گردد.

فَأَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ إِذْ أَنْتَ رَاكِعٌ فَدَتْكَ نَفُوسُ الْقَوْمِ يَا خَيْرَ رَاكِعٍ
تویی آن کس که در هنگام رکوع بخشیدی! جان همه مسلمانان به فدایت ای بهترین رکوع کننده!

بِخَاتَمِكَ الْمَيِّمُونَ يَا خَيْرَ سَيِّدٍ وَيَا خَيْرَ شَارِثٍ ثُمَّ يَا خَيْرَ بَائِعٍ
انگشتی مبارکت را [تو در راه خدا بخشیدی] ای بهترین آقا و ای بهترین خریدار و بهترین فروشنده.

فَأَنْزَلَ فَيْكَ اللَّهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ وَبَيَّنَّهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ
خداوند متعال نیز در حق تو بهترین [آیه را که] آیه ولایت [است] فرستاد و در محکومات شرائع آن را بیان نمود.

الغدير، ج ۳، ص ۱۶۲.

حدیث کساء { فی الحجۃ ۲۴ }

نزول آیه تطهیر

محمد ابراهیم کلباسی

این بار که صدای درب خانه آمد از دفعات قبل شادمان تر شد. دیگر همه عزیزانش جمع شده اند، زیر لب آهسته شکر خدا را نمود ... همه سالم اند ...

وقتی همه در خانه هستند و پدر هم می آید، آنقدر زیبایی در خانه جمع می شود که انگار همه جا بوی عطر می پیچد، همه جا روشن می شود ... نه فقط درون خانه ... انگار خانه به تمام عالم لبخند می زند.

این صدا را می شناخت، لبخند زد و درب را باز نمود.

- سلام بر دختر پیامبر خدا
- سلام بر امیر مومنان
- چه بوی خوبی می آید فاطمه جان، انگار بوی برادر و پسر عمویم پیامبر است
- بله، پدرم و دو پسرمان زیر عبا رفته اند
علی هم رفت و به آنها ملحق شد، فقط مادر خانه مانده بود که

جمع کامل شود. زهرا جلو رفت.

- سلام بر پدرم رسول خدا، اجازه می دهید من هم وارد شوم؟
- سلام دخترم، پاره ی تنم، بفرمایید

دستانش را به سر کودکش کشید و هر دو را بوسید. پنج صورت زیبا به هم لبخند می زدند. پدر دو طرف عبای بزرگ خود را که حالا روی سر همه کشیده شده بود گرفت و فرمود:

خدایا، اینها اهل بیت و عزیزان من هستند، پاره های تن من هستند، خوشحالیشان خوشحالی من است و غم آنها غم من است ... لحظات زیبایی بود، هنوز دستانش روی گردن حسن عزیز و حسین دلبندهش بود، به پدرش نگاه می کرد، چند لحظه هم نگاهش به نگاه علی گره خورد، با تمام وجود او را دوست داشت و نگاه علی نیز همین را می گفت ... پدر ادامه داد:

خدایا همه خوبی هایت را بر ما نازل کن و زشتی ها را دور نما و آنها را مطهر کن.

صدای یک آشنای دیگر آمد، جبرئیل بود:

- سلام بر رسول خدا، خدای متعال سلام مخصوص می‌رساند و می‌فرماید:

به عزت و جلال خداوندیم قسم که آسمان را بلند نمودم و زمین را نکشیدم و ماه نورانی و خورشید تابنده و افلاک و دریاها را نیافریدم مگر برای شما و به خاطر شما پنج نفر.

خداوند اجازه فرموده که من به شما بیوندم، شما هم اجازه می‌دهید؟

پدر با خوشرویی فرمود:

- سلام بر امین وحی خدا، بفرمایید

جبرئیل رو به پدر نمود و دوباره شروع به صحبت کرد:

- خدا به شما پنج نفر وحی می‌کند و می‌فرماید ... و جبرئیل این آیه را خواند:

إِنَّمَا يَرِيْدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

و يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً

چهره‌ی پدر نور خاصی گرفت و چشمان زیبایش برق جذابی پیدا کرد، زهرا هم کمتر چنین چهره‌ای از پدر دیده بود، از خوشحالی پدر آنقدر خوشحال شد که با لبخند شیرینی او را نگاه کرد، پدر هم او را نگاه می‌کرد، زهرا به همان شیرینی صورتش را رو به علی نمود، همه از خبر جبرئیل به وجد آمده بودند، علی رو به پدر کرد و گفت:

- ای رسول خدا، به من بگویید نشستن ما در اینجا چه ارزشی پیش خداوند دارد؟

زهرا از درون پدر آگاه بود، پدر صدای علی را خیلی دوست می‌داشت، با علاقه به او نگاه کرد و فرمود:

- قسم به کسی که مرا به حق نبی نمود و برای رسالت برگزید، در هر محفلی از محافل روی زمین که جمعی از شیعیان و

دوستداران ما باشند و صحبت از ما بشود، رحمت خدا بر آنها نازل می‌گردد و ملائکه دور آنها را می‌گیرند و برایشان استغفار می‌کنند تا اینکه از آن محفل بیرون روند.

صدای همه به شادی بلند شد، حسن و حسین خوشحالی می‌کردند، زهرا به وجد آمده بود، علی با خوشحالی گفت:

- به خدا که رستگار شدیم و شیعیان ما رستگار شدند، به خدای کعبه قسم.

خود پدر هم خیلی خوشحال شده بود، هم از خبری که فرموده بود و هم از خوشحالی عزیزانش، ادامه داد:

- علی جان! قسم به کسی که مرا به حق نبی نمود و برای رسالت

برگزید، در هر محفلی از محافل روی زمین که جمعی از شیعیان

و دوستداران ما باشند و صحبت از ما بشود، اگر کسی در آن

محل اندوهناک باشد خداوند اندوه او را می‌گشاید و اگر غمگین

باشد غم او را برطرف می‌کند و اگر حاجتمند باشد حاجت او را

برآورده می‌سازد.

- آرامشی عمیق قلب زهرا را پر کرد، انگار هیچ چیز دیگری

نمی‌خواست، بازوهای حسن و حسین را به آرامی فشرد، نگاهش

را به پدر و سپس به علی دوخت، علی با خوشحالی بیشتری از بار

قبل گفت:

- به خدا که رستگار شدیم و سعادت‌مند گشتیم و شیعیانمان هم در

دنیا و آخرت رستگار شدند و سعادت‌مند گشتند، به خدای کعبه

قسم.

۲۵ فصل الحجة

نزول سوره هل اتی

... و روز بیست و پنجم از ماه ذی الحجه خداوند بواسطه نزول سوره هل اتی، از صدقه اهل بیت علیه السلام قدر دانی فرمود، و هدیه شان را در راه خدا پذیرفت و وصف و محج و ثنائی آنها را در کتابش فرو فرستاد.

شرح این ماجرا چنین است که حسنین علیه السلام بیمار شدند و جد ایشان و عموم مردم به عیادتشان آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت علی علیه السلام پرسید: ای ابوالحسن چرا برای فرزندان نذری نمی کنی، علی علیه السلام جواب داد: نذر می کنم که اگر فرزندانم از این بیماری شفا یافتند به عنوان شکرگزاری از خداوند عزوجل سه روز را روزه بگیرم. فاطمه علیها السلام و فضه خدمتکار آنها نیز همین نذر را کردند امام حسن و امام حسین علیهما السلام وقتی شفا یافتند که هیچ چیز در خانه آل محمد صلی الله علیه و آله نبود علی علیه السلام کسی را پیش شمعون خیبري فرستاد تا از او سه پیمانانه جو قرض کند و در بعضی روایتها چنین آمده است که: علی علیه السلام کسی را پیش همسایه یهودی اش که پشم ریس بود و او را شمعون صدا می کردند فرستاد، تا از او بپرسد آیا پشمی دارد که بدهند فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله آنرا بریسد و در مقابل سه پیمانانه جو مزد بگیرد یا نه؟ آن یهودی پذیرفت، و پشم و جو را پیش فاطمه علیها السلام آورد. گفته اند: فاطمه علیها السلام از جا برخاست

و جو را آسیا کرد و پنج گرده نان بای هر یک از اهل فرمان داد، غذای آن شب را هم به او بدهند لذا آنها سه خانه تهیه کرد. علی علیه السلام هم نماز مغرب را با شبانه روز جز آب هیچ نخوردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله برگزار کرد و به منزل آمد، وقتی که روز چهارم که شد نذرشان پایان یافت، علی علیه السلام غذا را پیش روی آن حضرت گذاشتند در مانده ای بر دست حسن علیه السلام را در دست راستش و دست آستانه در ظاهر شد و اظهار داشت:

سلام بر شما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله در مانده ای از خدا صلی الله علیه و آله آمدند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آنان در مانده ای به من بدهید تا خدا از این دید رو به حضرت علی علیه السلام کرد و پرسید، غذای بهشتی نصیبتان کند.

ای ابوالحسن چرا شما را در این وضعیت سخت علی علیه السلام این صدا را شنید فرمان داد گرده های نان می بینم؟ بیایید به اطاق فاطمه علیها السلام برویم.

را به او بدهند آنگاه شب و روز را صبر کردند و جز آب وارد اتاق او شدند دیدند، حضرت فاطمه علیها السلام در چیزی نخوردند.

محراب نماز خود ایستاده و از شدت گرسنگی وقتی روز دوم شد فاطمه علیها السلام، برخاست و جو را چشمهایش گود افتاده، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه آسیاب کرد و نان پخت، علی علیه السلام با پیامبر زهرا علیها السلام را این گونه دید فرمود: پناه بر خدا. اهل صلی الله علیه و آله نماز مغرب را گزارد و به منزل بازگشت بیت محمد دارند از گرسنگی می میرند که ناگه جبرئیل مجددا وقتی غذا را پیش روی حضرتش گذاشتند یتیمی بر پیامبر نازل شد و فرمود:

بر آستانه در ظاهر شد، و گفت:

ای محمد صلی الله علیه و آله آنچه را که خداوند نسبت به سلام بر شما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله یتیمی هستم اهل بیت تو گوارا داشته است بگیر.

از مهاجر زاده ها که پدرم در روز عقبه به شهادت رسیده حضرت فرمود: جبرئیل چه چیزی را بگیرم؟

است غذایی به من بدهید تا خدا از غذای بهشتی جبرئیل او را به خواندن و داشت: هل اتي علي نصيب شما بکند.

الانسان حين من الدهر؛ تا آنجا که لا نريد منكم جزاء و همانند شب قبل همگی غذا را به آن یتیم دادند روز سوم لا شکورا تا آخر سوره، و

نیز فاطمه زهرا علیها السلام پیمان سوم جو را آسیاب کرد، همچنین روایت شده که در این روز، غذایی از آسمان و نان را آماده کرد شب هنگام موقعه افطار ناگهان برایشان فرود آمد که تا هفت روز از آن غذا می خوردند.

اسیری بر آستانه در ایستاد و گفت:

سلام بر شما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله آیا ما را اسیر می کنید و آن وقت غذایی بما نمی دهید؟ علی علیه السلام برگرفته از کتاب: هزار و یک داستان از زندگانی امام علی علیه السلام نویسنده: محمد رضا اوحدی

آقا سلام:

می‌خواهم با تو بگویم، ساده و بی‌واسطه...

اما واژه را تاب آن نیست که که نامه‌رسانی کند
میان ما. میوه‌ی عشق سنگین است و شاخ و برگ
من شکسته...

دلم هر جایی‌تر از آن شده که بتواند شبی، ساعتی
یا حتی به قدر چند جمله‌ای با تو خلوت کند.

تقصیر که بود؟ من؟!... آری، این من بودم که
خودم را برابر و سوسه‌ی ابلیس باختم، من بودم که
از قلندری فقط سر تراشیدنش را می‌دانستم، من
بودم که بریدم، من کم آوردم؛ و آن وقت چشم
گشودم و دیدم کارم دارد به جای باریک‌دوری از
تو می‌کشد!

چند وقتی است که بعد از نماز، نای سلام گفتن به
تو را ندارم.

نه نَسَبی از طاعت دارم و نه حَسَبی از عبادت؛ نه
نصیبی از نصاب صبر دارم، نه کس و کاری در
قبیله‌ی تقوا!!

اما...اما... تو را دارم؛ انیس رفیقم، صاحب
نعمت‌هایم، شهرتم، نامم، مولایم، امیرم تویی... و
نعم الامیر.



إِنَّا سَامِعُونَ مُطِيعُونَ رَاضُونَ مُنْقَادُونَ لِمَا بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنَا وَرَبِّكَ فِي أَمْرِ إِمَامِنَا عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ وُلِدَ مِنْ
صُلْبِهِ مِنَ الْأَيْمَةِ. نُبَايِعُكَ عَلِي ذَالِكَ بِقُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَالسِّنِّتِنَا وَأَيَّدِينَا. عَلِي ذَالِكَ نَحْيِي وَ عَلَيْهِ نَمُوتُ وَ عَلَيْهِ
نُبْعَثُ. وَلَا نُغَيِّرُ وَلَا نُبَدِّلُ، وَلَا نَشْكُ (وَلَا نَجْحَدُ) وَلَا نَرْتَابُ، وَلَا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْدِ وَلَا نَنْقُضُ الْمِيثَاقَ...

همه مرا به نام تو می‌شناسند، کجا روم که خانه‌ای جز توأم نیست؟!
بیا و به حق آن نان و نمکی که سر سفره‌ی کرامتت خورده‌ام، از این
غفلت‌زدگی من در گذر؛ می‌خواهم برگردم.
کاری کن که این کسالت در حلاوت دستگیری‌ات محو شود.
حیف که من گرفتار تعلقات خویشتن شده‌ام؛ من مردود ابتلائات دهرم؛
من از قافله عقب افتاده‌ام.

حرف‌هایم ناامیدکننده است، نه؟ بوی یأس می‌دهد، آری؟
می‌ترسم...
کنجی می‌نشینم و سرم را می‌گذارم روی آرنجم و چشم‌هایم را با آن
پنهان می‌کنم و می‌گویم: «حالا دیگر برای رها کردنم بهانه داری.»
اما... تو پیش می‌آیی، آنقدر که بویت را می‌شنوم؛ تسیحت را در
می‌آوری و به دست می‌گیری، با دست دیگریت سرم را می‌نوازی و نجوا
گونه، طوری که بفهمم مرا از خودت نبریده‌ای می‌گویی:
«من همانیم که بوده‌ام، این تویی که عوض شدی؛»
صدای پدرانهای تو در متن هق هق من جریان می‌یابد: «حالا
هم دیر نشده! بیا پیش پدر مهربانت، من همانی هستم که
از پیش می‌شناختی...»
آقا... آمدم؛ آمدم تا ریسمان درماندگی‌ام را به
پنجره فولادِ اجابتت ببندم.
نزدیک غدیر است، آمده‌ام عهد کنم، پیمان
ببندم...

«البته که سخنان تو را شنیده پیروی می‌کنیم و از آن‌ها خشنودیم و بر آن گردن گذارده و بر آن چه از سوی پروردگاران در امامت
امامان علی امیرالمؤمنین و امامان دیگر - از صلب او - به ما ابلاغ کردی، با دل و جان و زبان و دست‌هایمان، با تو پیمان می‌بندیم. با
این پیمان زنده‌ایم و با آن خواهیم مرد و با آن اعتقاد برانگیخته می‌شویم. و هرگز آن را دگرگون نکرده، شک و انکار نخواهیم
داشت و از عهد و پیمان خود بر نمی‌گردیم...»

دبیر اجرایی بنیاد بین المللی غدیر استان

بوشهر:

۴ هزار سایت اینترنتی با جریان غدیر و ولایت

مقابله می کنند...

خبرگزاری فارس

معرفی سایت تخصصی
امیرالمؤمنین علیه السلام

ابوتراب

www.aboutorab.com

با نگاهی اجمالی به فضای اینترنتی می توان به این نکته ی غم انگیز دست یافت که توازن دینی برقرار نیست و پایگاه های منافی مسائل دینی و اخلاقی در اینترنت فعالیت های گسترده ای انجام می دهند.

در کنار فعالیت گسترده پایگاه های ضد دین در فضای مجازی، سایت های بسیار زیادی نیز وجود دارد که حملات مستقیمی به مجموعه اعتقادات و باورهای شیعیان کرده و از هیچ کوششی در این زمینه دریغ نمی کنند.

در این شرایط این وظیفه ماست که در توسعه فعالیت های مذهبی، علی الخصوص معرفی امامان معصوم در قالب فضاهای اینترنتی تلاش بیشتری داشته باشیم.

به همین جهت قصد داریم به معرفی تعدادی از پایگاه هایی که تمام تلاش خود را در جهت معرفی حضرت علی علیه السلام در فضای مجازی به همه فارسی زبانان قرار داده است پردازیم.

الامام الوالد

امیرالمؤمنین علیه السلام

مرج البحرين يلتقيان ...

زمینیان بی خبر از عظمت و آسمانیان مبهوت، کوثر و حیدر، امیر مؤمنان و سیده زنان، زهرا و ما و آبا شبی شیرین تر از این شب برای رسول خدا و ما، یا زهراء، برای محبت شما سند داریم؛ تپش

ماه ذیحجه؛ ایام معلومات

روز اول ماه
اعمال مشترك دهه اول
فضیلت ماه ذی الحجه

وهابیت

نرم افزار بیرامون وهابیت
ابن تیمیه
محمد بن عبدالوهاب
مستر هنفر؛ کاشف محمد بن عبدالوهاب
تلاش وهابیان برای نابودی شعائر دینی

نهج البلاغه

دنیا دشمن آخرت است (حکمت 100)
این بدی، بهتر از آن نیکی است (حکمت 43)
مختصری از زندگی مولف نهج البلاغه
ملاک، دوستی اوست (حکمت 42)
خوشا به حال خباب (حکمت 41)

زیارت جامعه (جدید)

معدن الرحمه
منابع مورد استفاده ی ما
مهبط الوحی
مختلف الملائکه
موضع الرساله

صفات و فضائل شیعیان

مورد اعتماد مردم قرار بگیرید
بازی خداوند برای مومن
زمستان بهار مومن است
ایمان مومن تغییر نمی کند
کسی که از اهل بیت بریده است

آداب زندگی

در فضیلت نگین های پنجگانه
نقش انگشتر امیرالمؤمنین علیه السلام
به زبان شیرین

نخست
درباره ما
اخبار
اشعار
گالری عکس
گالری صوت
امیرالمؤمنین در قرآن
فضائل
مقالات
معجزات
پیشگویی و قضاوت
معرفی سایت
معرفی کتاب
معرفی علما
آداب زندگی
زندگینامه
اصحاب
غدیر
وهابیت
ماه ذیحجه
صفات و فضائل شیعیان
نهج البلاغه
زیارات
زیارت جامعه
دانلود
مقالات کاربران
پیوندها
ارتباط با ما

ورود اعضا

نام کاربری
رمز عبور

ورود

بازنمایی رمز عبور
ساخت یک حساب کاربری

دالتسفیق

م : زمان عبرت ها را نشانت می دهد.

حدیث : دوشنبه ۱۷-۸-۸۹۰



ولا، علی و فاطمه
بوده است ؟
های قلبمان که ذکر می گویند ...
علی علی علی ...

اخبار

معرفی سررسیدهای سال 1390 هجری شمسی
هشدار جدی حضرت آیت الله وحید خراسانی
4 هزار سایت با جریان غدیر مقابله می کنند
جسارت سلفی های سعودی به حجاج شیعه
اولین «حوزه علمیه کودکان» راه اندازی شد

زیارات

ضامنش من هستم
زیارت مطلقه ی ششم
از بیان ابوالحسن ثالث علیه السلام
زیارت وداع

اصحاب

مفوان بن حذیفه پمانی
عامر بن وائله
ضرار بن ضمیره ضبابی
عبد الله بن جعفر
سهل بن حنیف

اشعار

تو دلیل وجود خدای منی
عاشقانه با علی گو
نجوای معصومه ای
شعر الغیابی
آنکه او را بر سر خیدر همی خوانی امیر ...

فضایل

تسبیح و عبادت ملائکه
حساب قیامت به دست توست
واسطه بین خدا و مردم
نسب و خلقت پیامبر و امیر المؤمنین علیهما ...
محبوبترین ذکر نزد پیامبر

غدیر

معنای حدیث غدیر
الغدیر در يك مجله مشهور جهانی
2۰۰۰ سال پس از حجاج غدیر

معرفی برخی از بخش های سایت

اخبار: خبر های روز شیعه

مقالات: مقالاتی پیرامون غدیر، امامت، ولایت، نهج

البلاغه و ...

زیارات: توضیح و شرح زیارات امیرالمؤمنین حضرت

علی علیه السلام

امیرالمؤمنین در قرآن: شرح آیات پیرامون

امیرالمؤمنین علیه السلام

پیشگویی و قضاوت: نقل برخی از پیشگویی ها و

قضاوت های آن حضرت

آداب زندگی: نقل روایاتی از معصومین درباره ی

تمام شؤون زندگی

اصحاب: معرفی اصحاب آن حضرت

زندگی نامه: شرح قسمت هایی از زندگی

امیرالمؤمنین علیه السلام

غدیر: جمع آوری مطالب پیرامون واقعه ی غدیر

نهج البلاغه: شرح و توضیح خطبه ها و حکمت های

نهج البلاغه

شعر و ادب: گردآوری اشعار و متون ادبی پیرامون آن

حضرت

معجزات: نقل گوشه ای از معجزات امیرالمؤمنین،

حضرت امام علی علیه السلام

صفات و فضایل شیعیان: بیان ویژگی ها و خصوصیات

شیعیان آن حضرت و نقل فضایلشان

وهابیت: نقد و بررسی فرقه ی وهابیت از گذشته تا به

امروز

دیگر بخش ها: فضایل، معرفی علما، معجزات، معرفی

کتاب، دانلود، معرفی سایت، گالری عکس و صوت،

مقالات کاربران و ...

ویژه نامه ایام امامت و سرور آل محمد علیهم السلام

حاضرین در سایت

سایت پذیرای 18 مهمان آنلاین

شماره سر بندگان

ببینندگان محتوا : 191595

پر بیننده ترین مطالب

آیه تطهیر
آیه علم الکتاب ؛ رعد، آیه 43
فضائل حضرت از زبان عایشه
آیه میاهله
سلمان فارسی + تصویر
اقرارهای دشمنان درباره غدیر
فوائد میوه ها در نظر امامان
سید بن طاووس
مختلف الملائکه
موضع الرساله

خالری عکس



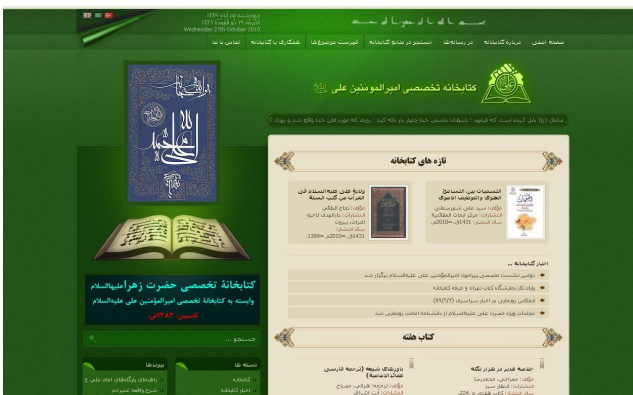
دل نوشته ها

مگر به سایه نام تو رو کنم پس
از این / که در پناه تو امن است
یا علی مددی
هر چه ره طی می کنم ورد
زیانم یا علیست / بلبل آسا
سوی گل آه و فغانم یا علیست
زمانه بر سر جنگ است یا
علی مددی... مدد ز غیر تو ننگ
است یا علی مددی
زهد و تقوا را تو ای زاهد شفیق
خود بساز/من کسی دارم که
در محشر به فریادم رسد
روا بود بی حساب بسوزد اندر
عذاب هر آنکه از بوتراپ نمی
تواند شنید



نام سایت: امام علی علیه السلام
آدرس: <http://www.imamali.ir>

موضوع: راهنمای پایگاه های اینترنت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام .
توضیح: در این سایت سعی شده مطالب و موضوعات پیرامون امیرالمؤمنین علیه السلام را دسته بندی کرده و سایت هایی که درباره ی آن ها مطلب نوشته اند را معرفی کند . برخی از این موضوعات عبارتند از: قرآن و امام علی علیه السلام، مناظرات امیرالمؤمنین علیه السلام، کتاب های اینترنتی، تاریخ و شرح احوال، فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و ...



نام سایت: کتابخانه تخصصی امام علی علیه السلام
آدرس: <http://www.imamalislib.ir>

موضوع: کتابخانه تخصصی امیرالمؤمنین علیه السلام .
توضیح: این کتابخانه ی اینترنتی تمامی منابع را در شش دسته موضوع بندی و معرفی کرده است. این موضوعات عبارتند از: زندگانی حضرت علی علیه السلام، فضایل و مناقب حضرت علی علیه السلام، سخنان، امامت، غدیر و شیعه.



نام سایت: غدیر خم
آدرس: <http://www.ghadirekhom.com>

موضوع: شرح واقعه غدیر خم و مباحث پیرامون آن.
توضیح: بخش های این سایت عبارتند از: خطبه غدیر، صوت و تصویر، گالری تصاویر، مقالات.



نام سایت: خطابه غدیر
آدرس: <http://www.khetabeghadir.com>

موضوع: معرفی خطابه غدیر و شرح و تفسیر آن.
توضیح: بخش های این سایت عبارتند از: متن خطابه، پژوهش، تفسیر، گالری، کتابخانه، اشعار، پرسش، مسابقات، محصولات، پخش زنده، نرم افزار.



نام سایت: میثاق

آدرس: <http://www.missagh.org>

موضوع: سایت اطلاع رسانی غدیر .

توضیح: بخش های این سایت عبارتند از: غدیر خم، سیره امیر، وقایع تاریخی، کتب و مقالات، صوت و تصاویر، پاسخ به شبهات و معرفی سایت.

نام سایت: شیعه سرچ

آدرس: <http://www.shiasearch.com>

موضوع: جست و جوی در پایگاه های شیعه.

توضیح: این سایت علاوه بر امکان جست و جو، مطالب سایت های مختلف پیرامون موضوعات دینی را دسته بندی کرده و به آن ها پیوند داده است. جدا از دسته بندی موضوعات دینی برخی از دسته های دیگر عبارتند از: کتابها، مقالهها، مجلهها، صوت و تصویر، درسها، نرم افزارها، اشخاص، مؤسسات و مراکز، مساجد و حسینیهها، اماکن مذهبی، کتابخانهها و ...



نام سایت: امام علی نت

آدرس: <http://www.imamalislib.ir>

موضوع: کتابخانه تخصصی امیرالمؤمنین علیه السلام .

توضیح: بخش های این سایت عبارتند از:

اندیشه امام، تاریخ از ولادت تا شهادت، و مباحثی درباره همسران و فرزندان، یاران و داستانهایی از زندگی حضرت، معرفی پیروان آن حضرت و اعتقادات آنان، امام علی علیه السلام در قرآن و سنت، امام علی علیه السلام از منظر دیگران، فضایل امام علیه السلام با استناد به قرآن و حدیث، چهار نسخه از متون مختلف نهج البلاغه، سه ترجمه فارسی به همراه و یک ترجمه انگلیسی، شرح نهج البلاغه، منهاج البراعه، شرح ابن ابی الحدید، ترجمه شرح ابن میثم و فی ظلال نهج البلاغه، اشعار، مصادر، مستدرکات، فهرست، فرهنگنامه و جستجو، متن کامل کتاب الغدیر، ارائه متن کامل ۲۲۰ جلد کتاب به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی، کتابشناسی



امام علی علیه السلام و نهج البلاغه، پایاننامه های مربوط به امام علی علیه السلام و نهج البلاغه، معرفی نرم افزارهای مربوط به حضرت. معرفی پایگاههای اسلامی به صورت موضوعی، ارائه ۳۰ قطعه از سریال امام علی علیه السلام به صورت موضوعی، متن کامل ۲۸ شماره از نشریه غدیر، ارائه ۱۰۰ پرسش و پاسخ در مورد امام علی علیه السلام و ...



روبروی ایوان نجف نشسته بودم و به بارگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نگاه می‌کردم. حرم امیرالمؤمنین حالت خاصی دارد، گلدسته‌ها به ایوان چسبیده و یکپارچه شده‌اند. در ذهنم بازوان مردی قوی تداعی می‌شود که به شانه‌ها پیوسته اند. از یک نفر شنیده بودم که می‌گفت "از حرم هر امامی یک چیزی فهمیده می‌شود، مثلاً از حرم امام رضا علیه‌السلام رأفت فهمیده می‌شود و از حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام آبهت." راست می‌گفت، حرم حضرت آبهت دارد اما نه آبهتی که من را عقب نگه دارد و راحت نباشم. شاید او با نگاه به این بازوهای قدرتمند احساس سنگینی می‌کند، اما برای من مرد قدرتمندی تداعی می‌شود که می‌توانم در بغل او بروم و احساس آرامش کنم، برای همین است که من شکل این حرم را خیلی دوست دارم، آنقدر که می‌خواهم حرم را بغل کنم! ...صاحب مهربان و قدرتمند این حرم شهره عالم است، به اینکه پیامبر او را خیلی دوست دارند و دم به دم از او می‌گویند. بارها فرموده که علی جانشین من است؛ روز اول، سر هر جنگ، بالای منبر، صبح، ظهر، شب... فرموده او برادر من است، وصی من است، وزیر من است... پسر عمو هستند و دختر گرامی پیامبر همسر علی بن ابیطالب است. شجاع است، دلاور، جوانمرد، پیامبر می‌فرماید خداوند علی را دوست دارد و او را وصی من و ولی مردم قرار داده. همه می‌دانند، قضیه دیروز و امروز نیست، بیست و سه سال است، حج امسال هم که دیگر حرفی باقی نمی‌گذارد، روز هجدهم ماه ذی‌الحجه کنار غدیر خم پیامبر سخنرانی مفصلی داشتند و از همه هم بیعت گرفتند، ۱۲۰۰۰۰ نفر! بعضی زبانی و بعضی حضوری بیعت کردند...

به خودم آمدم، غرق گذشته شده بودم، انگار آن زمان‌ها را می‌دیدم، انگار آنجا بودم... دوباره به حرم نگاه کردم، دوباره به گذشته رفتم، اشک چشم‌هایم را پر کرد، زیادتر شد، آنقدر که جایی را نمی‌دیدم... درب سوخته‌ای را جلوی چشم دیدم، در گوشم صدای جیغ پیچید، صدای هیاهو، حس کردم نوار روضه گذاشتند، جمعیت سینه می‌زدند و می‌گفتند "مادر مادر، مادر مادر"، آن طرف یک نفر را دست بسته می‌کشند، صدا عوض شد... "علی جان علی جان علی جان علی" ... صورتم خیس شده... خانه ساکت و تاریکی ذهنم را پر کرد، یک نفر زانو بغل کرده و کنار دیوار نشسته، بچه‌هایی غمگین و بی‌حوصله... تاب نیاوردم، دوباره جلوی چشمانم روشن شده بود، به حرم نگاه کردم، پارچه‌های جلوی در را کنار زده بودند و به دو طرف در بسته بودند. ضریح پیدا است. به ضریح چشم دوختم، لب‌هایم جلو عقب شدند... بوسه ای برای مولا فرستادم و گفتم: دوستون دارم، خیلی.

